



# کیا نیاں

ترجمہ دکتبر ذیح النہد صفا

تالیف آر تود کرستین سن



پبلیکیشنز اسلام آباد

انتشارات  
بنگاه ترجمه و نشر کتاب

۴۲

مجموعه لیلین شناس

۶



بنگاه ترجمه و نشر کتاب

ازین کتاب دوهزار و پانصد نسخه روی کاغذ ۸۰ گرمی اءلا  
در چاپخانهٔ زیبا بطبع رسید .  
حق طبع مخصوص بنگاه ترجمه و نشر کتاب است .  
*Copyright , 1957 , 1964*



مجموعهٔ ایران‌شناسی  
زیر نظر احسان یارشاطر

# کیا نیان

تألیف

گریسمتن مین

استاد فقید دانشگاه کپنهاک

ترجمه

دکتر ذبیح‌الله صفا

استاد دانشگاه تهران



نگارهٔ ترجمه و نشر کتاب

تهران ، ۱۳۴۳

چاپ اول : ۱۳۳۶  
چاپ دوم : ۱۳۴۳

---

نمایندۀ انحصاری فروش

رئیسوم منافذاده - خیابان شاه - ساختمان آل‌مینیوم

تلفن : ۲ و ۶۰۲۰۱ - ۶۱۱۰۳۴

تلفگرافی : ۴۷۴ تهران - تلکس ۲۰۶۰

منظور از انتشار مجموعهٔ ایرانشناسی اینست که آثار برگزیده‌ای که بزبانی غیر از زبان فارسی دربارهٔ ایران و ایرانیان نوشته شده در دسترس فارسی‌زبانان قرار گیرد .

این مجموعه گذشته از آثار خاورشناسان شامل سفرنامهٔ سیاحانی که اثری سودمند دربارهٔ ایران بجا گذاشته‌اند و همچنین آثار مورخان و نویسندگانی که گوشه‌ای از احوال مردم این کشور را ، خواه بنام ایران و خواه در حدیث دیگران ، باز نموده‌اند خواهد بود .

امید می‌رود که انتشار این گونه آثار استفاده از تحقیقات ایران – شناسان و دانشمندان خارجی را آسانتر کند و موجب توسعهٔ آشنائی با تاریخ و فرهنگ و هنر و ادبیات ایران و سرگذشت بزرگان آن گردد . ا.ی.

## فهرست مطالب

۱۱-۹	مقدمه مترجم
۱۰-۱	۱ - کیان وهخامنشیان - طرح مسائل
۵۶-۱۱	۲ - کیان درگائها ویشتها
۱۰۵-۵۷	۳ - روایات مربوط بتاریخ قدیم دردوره ساسانی
۶۸-۵۷	روایات دینی و روایات ملی
۱۰۵-۶۸	منابع بندهشن
۱۵۶-۱۰۶	۴ - کیانیان بنا بر روایت دینی
۱۰۸-۱۰۶	کی کواذ
۱۱۱-۱۰۸	کی اپیوه
۱۲۲-۱۱۱	کی اوس
۱۲۶-۱۲۲	سیاوش
۱۳۳-۱۲۶	فرا سیاب
۱۳۶-۱۳۳	کیخسرو
۱۳۷-۱۳۶	لهراسپ
۱۴۳-۱۳۷	ویشتاسپ
۱۴۵-۱۴۴	بهمن
۱۴۶	دارا و دارای دارایان
۱۵۳-۱۴۵	داستان کرساسپ
۱۵۶-۱۵۳	خاتمه
۲۰۹-۱۵۷	۵ - کیانیان بنا بر روایت ملی
۱۵۹-۱۵۷	کی کوات
۱۶۳-۱۵۹	کی اوس

۱۶۷ - ۱۶۳	سیاوش
۱۷۱ - ۱۶۷	کیخسرو
۱۷۵ - ۱۷۱	لهراسپ
۱۸۱ - ۱۷۵	ویشتاسپ
۱۸۳ - ۱۸۱	وهمن
۱۸۷ - ۱۸۳	تعیین مادهٔ اساسی روایت ملی
۲۰۹ - ۱۷۸	سام ، کرشاسپ و پهلوانان سیستانی
۳۱۸-۳۱۰	۶ - جانشیان بهمن بنابر روایت ملی
۲۱۵ - ۲۱۳	همای
۲۱۸ - ۲۱۵	دارای اول و دارای دوم و اسکندر
۳۴۴-۳۱۹	خاتمه - جاویدانان بنابر منابع پهلوی
۲۴۵	فهرست اعلام

## مقدمه مترجم

کتابی که بخوانندگان تقدیم می‌کنیم از آثار مشهور کریستن سن ایرانشناس نامبردار دانمارکی است .

آرتور کریستن سن<sup>۱</sup> استاد فقید دانشگاه کپنهاگ در ۹ ژانویه ۱۸۷۵ ولادت یافت و در ۳۰ مارس ۱۹۴۵ در هفتاد و یک سالگی جهان را بدرود گفت . وی در دانشگاه کپنهاگ در محضر وسترگارد<sup>۲</sup> خاورشناس فاضل دانمارکی که تحقیقاتش خاصه درباره اوستا مشهور است ، کسب دانش کرد و چندی نیز در آلمان سرگرم تحصیل و مطالعه بود و استادان معروفی را در آن دیار ملاقات کرد و از آنجمله چندی در خدمت آندراس<sup>۳</sup> مستشرق بزرگ آلمانی تلمذ نمود .

مرحوم کریستن سن بعد از ختم تحصیلات خود در دانمارک و آلمان و کسب اطلاعات عمیق و آشنایی با زبانهای اوستایی و پهلوی و عربی و فارسی و زبانهای مهم اروپایی، شروع بمطالعات دقیق خود درباره تاریخ و فرهنگ ایران پیش از اسلام کرد و نخستین تحقیق خود را در ۱۹۰۱ راجع بمزدک بزبان دانمارکی نوشت و از آن پس تا پایان حیات همواره سرگرم کار و کوشش و مطالعه و تحقیق بود، چهل و پنج سال مقاله و رساله و کتاب در مسائل مختلف مربوط بایران نوشت و از این راه راه نزدیک شصت اثر معروف درباره ایران فراهم آورد.

این استاد بزرگ در چند رشته از مسائل راجع بایران اطلاع کافی داشت مانند : داستانها و روایات ملی ایران ، تاریخ و ادبیات اوستایی ، ادبیات پهلوی ، لهجه‌های جدید ایرانی ، فرهنگ توده ایرانی ، تاریخ و تمدن دوره ساسانی ، ادبیات عربی و فارسی ، از زبانهای اروپایی نیز غیر از زبان مادری خود آلمانی و فرانسه و انگلیسی را بنیکی میدانست و بهر یک از آنها چند مقاله و کتاب نوشت .

از میان مقالات و کتب متعدد او اینها را باید بعنوان بهترین آثارش یاد کرد :

شاهنشاهی ساسانیان<sup>۱</sup>

سلطنت قباد و کمونیسم مزدکی<sup>۲</sup>

ملاحظات دربارۀ قدیمترین عهد آیین زرتشتی

تحقیقاتی در آیین زرتشتی ایران کهن<sup>۳</sup>

داستان بزرگمهر حکیم<sup>۴</sup>

آیا آیین زروانی وجود داشت<sup>۵</sup>

کیانیان<sup>۶</sup>

ایران در عهد ساسانیان<sup>۸</sup>

حماسۀ شاهان در روایات ایران قدیم<sup>۹</sup>

نمونه‌های نخستین بشر و نخستین شاه در تاریخ داستانی ایرانیان<sup>۱۰</sup>

علاوه بر اینها کوششی که کریستن سن در طبع متون کهن پهلوی که اصل آنها

در کتابخانه دانشگاه کپنهاگ موجود است ، قابل کمال توجه است و همچنین است

ترجمه‌یی که از شاهنامه حکیم ابوالقاسم فردوسی بزبان دانمارکی ترتیب داد<sup>۱۱</sup>

کتاب « کیانیان » (Les Kayanides) که ترجمۀ آنرا بطبع میرسانیم از میان

این آثار مختلف در درجۀ اول اهمیت قرار دارد. این کتاب بسال ۱۹۳۱ بزبان فرانسوی

۱ - L'empire des Sassanides -

۲ - Le règne du roi Kawâdh et le communisme mazdakite -

۳ - Quelques notices sur les plus anciennes périodes du zoroastrisme

۴ - Etudes sur le zoroastrisme de la Perse antique -

۵ - La légende du sage Buzurjmihr -

۶ - A-t-il existé une religion zarwânite -

۷ - Les Kayanides -

۸ - L'Iran sous les Sassanides -

۹ - Gestes des rois dans la tradition de l'Iran antique -

۱۰ - Les types du premier homme et du premier roi dans

Phistoire légendaire des iraniens. 2 vols.

در کپنهاگ چاپ شد. در این کتاب استاد فقید نخست با بحث استادانه مفصلی ثابت کرد که میان شاهان داستانی کیان و سلسله تاریخی هخامنشی ارتباطی وجود ندارد و تمام فرضهای دانشمندی مانند هرزل و هرتسفلد را در این باب رد کرد و ثابت نمود که کیانیان عبارتند از یکدسته از امیرای محلی مشرق ایران در عهود مقدم بر اوستا که آخرین آنها وشتاسپ بازردشت پیغامبر معاصر بوده است. باقی کتاب وقف است بر بحث جامعی راجع به «کی» و «کیان» از قدیمترین قطعات اوستا گرفته تا آخرین کتب معتبر تاریخی عربی و فارسی. مؤلف فاضل در این مباحث بتحقیق داستان کیانیان در روایات دینی و روایات ملی و تشخیص اینکه هر یک از اجزاء داستان متداول کیانیان از کدامیک از این دو مأخذ اقتباس شده، مبادرت جسته است. هنگام بحث درباره جانشینان بهمن کیفیت اختلاط روایات ملی را درباره کیانیان و بعضی از شاهنشاهان هخامنشی بخوبی نشان داده است. بحث در داستان خاندان کرشاسپ یا خاندان پهلوانی سیستان و همچنین تحقیق درباره جاویدانات بنابر منابع پهلوی نیز در این کتاب بمناسبت پیش آمده و هر دو شایسته توجه فراوانست.

با توجه باهمیتی که این کتاب پر ارزش در شناساندن قسمتی بزرگ از روایات حماسی و داستانهای ملی ما دارد دریغ بود که بزبان پارسی در نیاید و در دسترس پژوهندگان دانش و مشتغلین بتاریخ و ادبیات ایران قرار نگیرد. از نیروی باید از بنگاه ترجمه و نشر کتاب سپاس و منت فراوان داشته باشم که این بی مقدار را بر نقل کتاب پیاری تحریر کرد و بدو جرأت داد تا دست بدین امر خطیر زند و از دشواری کار نهراسد، و چون بضعف و قصور خویش معترفم بقین قاطع دارم که خواننده فاضل از هفوات این بی مقدار چشم خواهد پوشید و برزلاتش بعین الرضا خواهد نگریست.

تهران ۳ مهرماه ۱۳۳۶

ذبیح الله صفا



## کیان وهخامنشیان - طرح مسائل

یکسان بودن نام ویشتاسپ<sup>۱</sup> (= گشتاسپ) پادشاه حامی زرتشت، که وجود تاریخی او بوسیله «گائاهها» تأیید میشود، و ویشتاسپ پدر داریوش اول، باعث شده است که برخی از دانشمندان آن دورا یکی پندارند، و برای اثبات این وحدت پیراهین مختلف توسل جویند.

این مطلب را که هرتل<sup>۲</sup> طرح واثبات کرده بود، اخیراً هرتسفلد<sup>۳</sup> در مقاله‌یی که برای شرکت «در مجموعه یاد بود مودی»<sup>۴</sup> (ص ۱۸۳ بید) فرستاده است، از سر گرفته و همان نظر را با تفصیل بیشتر در دو مجلد از کتاب «باستانشناسی ایران»<sup>۵</sup> که سال ۱۹۲۹ و ۱۹۳۰ در برلین بطبع رسیده،

Gāḍā-۲

Vig'āspa-۱

۳- در کتابهای «زمان زرتشت» و «هخامنشیان و کیان» :

Hertel : *Die Zeit Zoroasters und Achaemeniden und Kayaniden*

رجوع شود به مقاله مؤلف بعنوان «تحقیق دربارهٔ مزدیسناى ایران کهن» :

A. Christensen : *Etude sur le Zoroastrisme de la Perse antique*

(Det Kgl. Danske Videnskabernes Seleskab . Historisk - filologiske Meddelelster ,XV, p. 25 sqq .

این مقاله مفصل بصورت کتاب مستقلى نیز انتشار یافته است .

Herzfeld — ۴

Modi Memorial Volume , Bombay , 1930 — ۵

Archäologische Mitteilungen aus Iran ,Berlin , 1929 und 1930 — ۶

آورده است. بعقیده هر تل<sup>۱</sup> سلسله پادشاهان کیان (کویان) قدیم (یعنی سلسله‌یی که از کوات<sup>۲</sup> آغاز وبه هئوسروه<sup>۳</sup> ختم میشود)، علی‌الظاهر رؤسای قبایل ایران شرقی هستند، خواه آنانرا داستانی بدانیم و خواه تاریخی. از طرف دیگر هر تسفلد سعی کرده است آنانرا با پادشاهان کم و بیش داستانی ماد (که هرودوت<sup>۴</sup> و کتزیاس<sup>۵</sup> فهرست آنانرا ذکر کرده‌اند)، وبا کوروش که متشابه با «هئوسروه» است، تطبیق کند، و میگوید آنچه از داستان کویان بعد از حذف عناصر اساطیری باقی می‌ماند عبارتست از داستانی که قابل انطباق بر تاریخ دیوکیدس<sup>۶</sup> (= دیاکومؤسس سلسله مادی) و کوروش است<sup>۷</sup>، با تغییراتی که در روایت ایران شرقی «زرنک»<sup>۸</sup> (= سیستان) در آن راه یافته است. اما نکته‌یی که در نظر هر تسفلد و هر تل بسیار مهم و اساسی تلقی شده تشابه «کوی وشتاسپ» (کی گشتاسپ) با وشتاسپ هخامنشی است که ساتراپ (شهربان - والی ایالت) پرثو<sup>۹</sup> بوده است. بعقیده هر تسفلد این ایالت شامل زرنک نیز بود و زرتشت پیغامبر که از مولد خود شهر رگ<sup>۱۰</sup> (= ری) آمده بود، بهمین وشتاسپ توسل جسته و روی سخن وی در گاتاها بدوست. وشتاسپ پسرش سپنتودات<sup>۱۱</sup>

۱- هخامنشیان و کیان، ص ۵۵

Herodote — ۴      Haosravah — ۲      Kavāta — ۲

Dēiokides — ۶      Crésias — ۵

۷- باستانشناسی ایران، ج ۱، ص ۱۵۳ یبعد.

Parḍava — ۹      Zranka (Drangiane) — ۸

Spāntodāta — ۱۰

دین نورا پذیرفتند و از طرفداران پرشور آن گردیدند. سپنتودات اسم اصلی کسی است که چون شاهنشاه شد، عنوان سلطنتی داری وهوش<sup>۱</sup> (داریوش) پیدا کرد و در افسانه کترباس از روی اشتباه گئومات<sup>۲</sup> ای مرغ یعنی بردی<sup>۳</sup> ی دروغی، سفندادائس<sup>۴</sup> نام یافته است، و این اسم در حقیقت متعلق بپرافکننده اوست نه خود او.

برای آنکه عقیده خود را در قبال این نظریه بهتر تشریح کنم بتوضیحات ذیل مبادرت می‌ورزم.

### ایران شرقی مهد آیین زرتشتی است :

در این باره خواننده را بدلایلی که در مقاله خود بعنوان « ملاحظات » در باره قدیمترین عهد آیین زرتشتی<sup>۵</sup> مذکور داشته‌ام هدایت می‌کنم. در این مقاله چنین نتیجه گرفته‌ام که فقدان هر قرینه‌یی از تمدن آسیای علیا در گائاه‌ها، مارا بر آن میدارد که سرزمین اصلی آیین زرتشتی را در ناحیه‌یی واقع در شمال یا مشرق سرزمینی که قبایل ایرانی در روزگاران قدیم سکونت داشته‌اند، و در آنجا شرائط طبیعی زندگی چادر نشینی با زندگی کشاورزی آمیزش یافته بود، قرار دهیم. هر تسفلد نیز سرزمین اصلی

Gaumāta — ۲      Dārayavahūš — ۱

Sphendadates — ۴      Bardiya — ۳

Quelques notices sur les plus anciennes périodes du — ۵

#### Zoroastrisme

اصل این مقاله در Acta Orientalia, 1, p. 153sq. چاپ شده است و من این مقاله مفصل را بعنوان ملاحظات در باره قدیمترین عهد آیین زرتشتی در شماره ۳ از سال دوم مجله دانشکده ادبیات ترجمه و جدا گانه نیز طبع و بسال ۱۳۳۳ منتشر کرده‌ام. (م.)

آیین زرتشتی را در مشرق ایران جستوجو می کند و حتی ناحیه یی را که اصلاح آیین آریایی بوسیله زرتشت در آنجا صورت گرفته بود، معلوم میدارد. وی عقیده دارد که اهمیت سیستان در بحث از دوره آخرالزمان، که در روایات مذهبی زرتشتی ملاحظه میکنیم، ثابت می کند که نخستین تعالیم دینی زرتشت در این ولایت انتشار یافته است. میدانیم که نجات دهندگان آینده عالم، از نطفه زرتشت که در دریاچه کاس ای<sup>۱</sup> یعنی دریاچه هامون سیستان پنهان شده، و ۹۹۹۹۹۹ فروشی (فروهر) آنرا حفاظت می کنند، پدید خواهند آمد. هر تسفلدنظر خود را باین عبارت شرح میدهد<sup>۲</sup>: «توضیح ما که مبتنی بر شک بوده با مشاهداتی که تا کنون بدانها توجهی نمیشد، بمرحله اثبات درمیآید. ناحیه یی که راجع بآن در یشتها بدقت سخن رفته است، جایی است که در روز رستاخیز سوشیانس از آنجا ظهور خواهد کرد. اکنون که انتظار ظهور نجات دهنده<sup>۳</sup> را از این محل مشخص داشته ایم، چنین نتیجه می گیریم که همین مکان یعنی سیستان ناحیه اصلی نشر تعالیم پیغامبر بوده است». این استدلال اگرچه جالب است لیکن قابل اعتماد بنظر نمیرسد، زیرا چنانکه خواهیم دید دلایل قاطعی در دست است مبنی بر این که مقدس بودن دریاچه هامون فکریست که از دوره مقدم بر زرتشت باقی مانده بود و در روایات بعدی این محل مقدس برای مولد

Kāsāya — ۱

Modi Memorial Volume, p. 199 — ۲

۳- مراد از نجات دهنده، سوشیانس آخرین موعود آیین زرتشتی است. در باره موعود ها و جاویدانان مزدیسنا در همین کتاب بحث خواهد شد. (م.)

نجات دهندۀ آیندۀ عالم انتخاب شده است زیرا از يك عهد غیر معلوم، دریاچه هامون نزد مردم ایران شرقی مورد احترام دینی خاص بوده است. بنابراین فقط میتوانیم باین نتیجه اکتفا و آنرا تأیید کنیم که آیین زرتشتی در یکی از نواحی شرقی ایران ظهور کرد.

علاوه برین هرتسفلد عقیدۀ خود را بر آن روایت مذهبی مبتنی کرده که مولد زرتشت را «رَگ»<sup>۱</sup> دانسته است. وی عقیده دارد که زرتشت از ری به «زرنک» (سیستان) هجرت کرده و در آنجا برای نشر تعالیم خود زمینه مساعدی یافته بود. لهجۀ گائایی هم بنظر هرتسفلد لهجۀ رَگ یعنی لهجۀ مادری زرتشت بود، در صورتیکه بتصور او اوستای جدید، یعنی آنچه غیر از گائاها در دست داریم، بلهجۀ زرنک نوشته شده است.

باید باین نکته توجه داشت که علت انتساب زرتشت بماد، که در متون قدیم ایرانی<sup>۲</sup> تأیید نشده، آنست که احتمالاً بین روایت قدیم ایران شرقی مربوط به زرتشت، و روایتی که بعدها یعنی بعد از انتقال مرکز آیین زرتشتی از مشرق بماد شیوع یافته بود، در این مورد سازشی ایجاد شده است، بدین نحو: زرتشت، که در رَگ ولادت یافته بود، گائا هارا که مبنای ادبی تعالیم اوست بلهجه‌یی که دعوت شدگان او سخن میگفتند (یعنی زبان مشرق ایران) نوشت. بنابراین زبان اوستای قدیم باید یکی از لهجات شرقی ایران باشد.

۱ - Raga (= ری)

۲ - مراد متون مقدم بر ادبیات پهلویست.

اینک به بحث در این مسأله میرسیم که : محیط جغرافیایی قدیم ترین قسمتهای اوستای جدید ، ایران شرقی است و این محیط جغرافیایی علاوه بر حوزه شط هلمند (= هیرمند) یعنی زرنک (سیستان)، عبارت بوده است از نواحی آریا<sup>۱</sup>، مرو ، سعد و خوارزم، و بطور خلاصه تمام ایران شرقی . هر تفسلد مدعی است<sup>۲</sup> که نویسنده یشت دهم ( بندهای ۱۲-۱۶) نه تنها نواحی شرقی را که در آن یشت مذکور میدارد، بلکه نواحی غربی را هم که در آن مذکور نداشته، می شناخته است . خواننده در قبول یا رد این نظر آزاد است، لیکن اگرچه اسامی جغرافیایی که در این یشت ذکر شده بدون شك اسامی هخامنشی است، ولی باید آنها را در درجه اول متعلق به ایران شرقی دانست زیرا در تشکیلات اداری هخامنشی بطور عموم هر ناحیه با اسم بومی آن ذکر میشده است .

زبان اوستای جدید مانند زبان گائاها لهجه‌یی از ایران شرقی و عنوان «کوی» هم یکی از عناوین ایران شرقی است و کوی وشتاسپ<sup>۳</sup> حامی زرتشت دارای این عنوان بوده ، زیرا که در ایران شرقی حکومت میکرده است. دلایل قوی لازم است تا بتوان در این نکته تردید کرد که : دارندگان اولیه عنوان کوی که نام آنان بطور قطع در نزد مؤلفین یونانی که تواریخ پارس و ماد را شرح میداده اند مجهول بوده ، خواه تاریخی باشند و خواه افسانه‌یی ، بروایات ایران شرقی بستگی دارند .

تطبیق روایات قهرمانی اوستایی با سرگذشت افسانه آمیز دیو کیدس (دِیا اُکو) و کوروش که از مورخان یونانی باقی مانده است، قبول و ساینط و توسل بفرضا و مبانی داستانی و امثال آنها را، درس گذشتشان ایجاب میکند. شباهت اسامی هیچگاه دلیل کافی برای اثبات وحدت دو یا چند تن نمیتواند بود زیرا اولاً بعضی از اسامی ممکن بود بیش از آن عمومیت داشته و عادی بوده باشد که فقط با استناد بورود اتفاقی آنها در افسانهها بتوانیم بوسعت دایره رواج آنها پی ببریم، ثانیاً ممکن بود خاندانهای ایرانی اطفال خود را بنام افراد مشهور زمانهای گذشته نامیده باشند، بنحوی که بسیاری از اسامی که متعلق بیک خاندان تاریخی یا افسانه‌یی بوده در خاندانی دیگر یا در محیط تاریخی جدیدی بکار برده شود. بنا براین اگر بین دارندگان این اسامی در دو مورد ارتباط نژادی و نسبی وجود نداشته باشد، برای آنکه آنها را یکی بینداریم، ناگزیریم در روایات مربوط بآنان بوجود خطاهایی معتقد شویم.

بهر حال از آنجا که توضیحات قلیل یشتها برای اثبات تشابه و وحدت دو وشتاسپ با بطور کلی کیانیان و سلسله شاهنشاهان (یعنی سلسله هخامنشی) کافی نیست، میتوانیم منابع جدیدتر یعنی کتب پهلوی و حتی شاهنامه فردوسی و مورخان عربی را مورد استفاده قرار دهیم.

---

۱- چنانکه اسامی گویان قدیم مانند گَواد *Kavādh* و خسرو و غیره [در خاندان ساسانی برای تسمیه شاهزادگان مورد استفاده قرار میگرفته است. گَواد همان قباد پسر انوشروان و خسرو نام انوشروان و نواده او ملقب به «اپرویز» یعنی شکست ناپذیر. (= پرویز در متون فارسی) بوده است.]

تا موقعی که کیفیت تحول و توسعه افسانه‌های مقدم بر اوستا و ارزش روایت افسانه‌یی ایران وسطی بدقت مورد تحقیق قرار نگیرد، سزاوار نیست آنها را در مواردی که مؤید حدسهای ماست بپذیریم و هر جا که جواب احتیاجات ما را ندهد از روی سادگی دور بیندازیم. بسیاری از نکات اساسی و مطالب داستانی تاریخ پادشاهان ماد و کوروش در داستانهای ایران وسطی راجع به کیانیان هم وجود دارد و از اینجا معلوم میشود که قسمتی از نکات اساسی آن داستانها هند و ایرانی و حتی هند و اروپاییست و شاید هم قسمتی مأخوذ از ملل غیر ایرانی باشد که همواره در میان ایرانیان رواج و عمومیت خود را حفظ کرده است بنحوی که بارها از آنها برای شرح و توضیح روایت‌های قدیم کمک گرفته اند.

داستان وشتاسپ (گشتاسپ) نقطه اصلی شروع تمام اختلاطها و آمیزشهایی است که میان داستان کیان و هخامنشیان صورت گرفته است. کوی وشتاسپ و خاندان او قهرمانان آیین زرتشتی هستند. اینست آنچه درباره او بتحقیق می توان اظهار کرد، اما آیا این نکته مسلم است که وشتاسپ هخامنشی و پسرش داریوش شاه پذیرندگان مزدیسنا بوده اند؟ نظریه‌یی که فعلا مشغول بحث و تحقیق در باره آن هستیم با روشن شدن همین موضوع ارتباط مستقیم دارد.

آقای بنونیست در کتاب خود بنام «آیین ایرانی با توجه به متون شاهکارهای یونانی»<sup>۱</sup> که در پاریس سال ۱۹۲۹ بطبع رسیده است



بطریقى که بنظر من مجاب کننده است، ثابت کرد که مذهب هخامنشى، بنحوى که هرودت و کتیه‌های داریوش آنرا شرح میدهند، آیین زرتشتى نیست بلکه آیین قدیم ایرانی است که هنوز تجدید و اصلاحی در آن صورت نگرفته بود.<sup>۱</sup> اگر این نظریه را قبول کنیم موضوع یکى دانستن پند داریوش و حامی زرتشت منتفى میشود. آقای هرتسفلد باصرار مدعى است که اسامی داری و هوش<sup>۲</sup> و آرت خشث<sup>۳</sup> دارای جنبه دینی است. در صحت این نظر تردیدی نیست منتهى میتوان جنبه دینی آن دو اسم را بهمان اندازه با اندیشه دینی ماقبل زرتشتى مربوط دانست که با افکار دین زرتشتى<sup>۴</sup>.

از کویان یشت ها در روز گاران بعد سلسله کیانی ترتیب داده شد که در ترد مورخان ایرانی موقع و مقام مهمی در تاریخ قدیم ایران دارند.

۱- آیین ایرانی باتوجه بمتون شاهکارهای یونانی، ص ۴۹

Artasāda — ۳ Dārayavahūš — ۲

۴- در مقاله خود بنام ملاحظاتی درباره قدیمترین عهد آیین زرتشتی (Acta orientalia, IV, p. 81 sqq) سمی کرده ام موارد اختلاف میان آیین زرتشتی را، چنانکه از کتب قدیمه اوستا برمی آید، با مذهب هخامنشیان نشان دهم و چنین فرض کنم که کیش زرتشتی پیش از شروع مهاجرت بزرگ قبایل آریایی در میان قبایل ایرانی منتشر شده بود و مادها و پارسیان هنگامی که در نیمه اول قرن نهم قبل از میلاد بسا دبرن شروع بحرکت بطرف ممالک غربی کرده بودند، این کیش را با خود آورده بودند لیکن بعدها در نتیجه تباعد اقوام شرقی و غربی آریایی، آیین زرتشتی بصورت های مختلفی در این دو منطقه از ایران تکامل یافت. اگر حقیقت امر همین باشد بسیار دشوار است که عهد زرتشت را زمانی مؤخر از هزارسال پیش از میلاد مسیح دانست. اکنون درحالی که این نظریه را رها کرده و نظر آقای بنونیست را که بعقیده قانع کننده تر است قبول مینمایم، تصور نمی کنم که دیگر لازم باشد زمان زرتشت را بچنین دوره قدیمی از ادوار کهن نسبت دهم. بعداً باز راجع باین موضوع بحث خواهم کرد.

دوره تسلط این سلسله مقدم بر عهد هخامنشی دانسته شده و نسب هخامنشیان با آنان ارتباط یافته است. برای آنکه از کیفیت تحول و تکامل داستان کیان اندیشه روشنی بدست آریم باید منابع مربوط بآنان را دسته دسته مورد مطالعه قرار دهیم و از میان توده های روایاتی که منجر به حماسه بزرگ ملی ایران شده، و صورت رسمی خود را در شاهنامه بدست آورده است، طبقات علیای آنها را جدا کنیم.



## کیان در گائاه‌ها و یشته‌ها

### ۱- کیان گائایی

در گائاه‌ها، ویشتاسپ، قوی‌ترین گرونده و دستیار زرتشت، غالباً با عنوان «کوی» ذکر می‌شود و این عنوان در ایران شرقی معنی «شاه» داشته است ویشتاسپ تنها کوی است که از میان دیگر کویان باز زرتشت راه مصادقت سپرده و جانب او را گرفته است. بهمین سبب وقتی در گائاه‌ها کلمه کوی بصورت جمع (= کویان) آید مراد امرایی هستند که باز زرتشت دشمنی می‌ورزید و از دیویسنا یعنی آیینی که زرتشت آنرا نسخ کرده بود، طرفداری می‌کرده‌اند. ولی اگر در اوستای جدید گاه از امرایی که با دین زرتشتی دشمنی داشته‌اند، بعنوان «کویان» یاد شود (در: کویان و کرینان<sup>۱</sup>)، تقلیدی از لهجه گائایی شده است و اینگونه عبارات از قطعات اوستای جدید غالباً هیچگونه رابطه‌ی با وضع سیاسی و اجتماعی از منته‌ی که در آنها سروده شده‌اند، ندارند. در یشته‌هایی که فهرست اسامی پادشاهان عهد پیش از زرتشت در آنها ذکر می‌شود عنوان کوی جلو اسم آخرین دسته این سلاطین قرار می‌گیرد.

### ۲- نظری بتشکیل و تنظیم یشته‌ها :

پیش از اشتغال با استفاده از یشته‌ها برای اطلاع از تاریخ کیانیان،

بہتر است راجع بکیفیت تنظیم این سرودها توجه کنیم . در کتاب خود بعنوان « مطالعاتی در بارهٔ مزدپرستی ایران قدیم »<sup>۱</sup> سعی کرده بودم تاریخ یشت‌های قدیم یعنی یشت‌های ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۷، ۱۹، و یسنای ۹-۱۱ و یسنای ۵۷ را از روی انشاء آنها که بما رسیده است، تعیین نمایم . در آن مقاله بعضی موارد تقلیدی و مکرر را معلوم داشتم، بدون آنکه حتی الامکان بمسأله تشخیص میان قسمتهای خیلی قدیم و قسمتهای بسیار جدید از یک یشت بخصوص توجهی کنم . ملاحظات انتقادی در بارهٔ بعضی از یشتها که هر تسفلد در کتاب خود بنام « باستانشناسی ایران » ( ج ۱ ص ۱۲۸ ) ییعد کرده است مرا بر آن داشت تا از نو دربارهٔ کیفیت تشکیل و تنظیم یشتها بمطالعه و تحقیق پردازم و در نتیجه هر چه بیشتر در مطالب یشتها و انشاء آنها دقت می‌کنم بیشتر باین اصل معترف میشوم که این سرودها در یک محیط غیر زرتشتی از متون قدیم تقلید شده است.<sup>۲</sup> درست است که بعضی از یشت‌های بزرگ جمعا در عهد بعد از زرتشت تنظیم شده اند مانند یشت ۱۷ و یسنای ۹-۱۱ که بهر حال قدیمتر از عهد هخامنشی نیستند.<sup>۳</sup> وصف سنتی قربانی کردن بوسیلهٔ پهلوانان در یشت ۱۷ از سرودهای خیلی قدیمتر تقلید شده است . همچنین است یشت ۹ که در حدود اواخر عهد هخامنشی بر اساس یشت ۱۷ تنظیم گردید و بهمین نحو است یسنای ۵۷ که قسمت اعظم آن از روی یشت دهم نمونه برداری شده است.<sup>۴</sup> لیکن یشت‌های بزرگ دیگر ( یشت پنجم و هشتم و دهم و سیزدهم و چهاردهم

۱- Etude sur le Zoroastrisme de la Perse antique

۲- رجوع شود به : تحقیق در بارهٔ مزدیسناى ایران کهن ، ص ۸-۱۰ و

و پاتزدهم و نوزدهم) باز مانده‌هایی از يك منظومه مذهبی هستند که گویا پیش از عهد زردشت سروده شده و در هر حال میان پیروان کیش قدیم ایرانی یعنی آیین ایرانی پیش از زرتشت بوجود آمده بودند.

این وضع را شاید بتوان نتیجه يك حالت خاص طبیعی دانست و آن چنانست که: بنا بر عقیده‌یی که مقبول عموم اهل تحقیق است، اندکی بعد از سروده شدن قطعانی که اوستای قدیم را تشکیل می‌دهند، پرستش خدایان عامه که زردشت آنها را نشناخته بود، در شریعت زرتشتی راه یافت و شعرای دینی شروع بنظم سرودهایی برای آنها کردند و نخستین منظومهای زرتشتی که در لهجه اوستای جدید دیده میشود بدین ترتیب پدید آمد. اگر این نظر صحیح بود، میبایست سرایندگان مذکور فقط باین قانع نشوند که یشت‌هایی بافتخار خدایان کهن، که از نو موردستایش قرار گرفته بودند، بسرایند و یقیناً نخست سرودهایی را به «اهورمزده» و بهر يك ازش (یاهفت) امش سپنتا<sup>۱</sup> (امشاسپند) اختصاص میدادند. زیرا هم اهورمزده بعنوان خدای بزرگ باقی مانده بود و هم بعد از او امشاسپندان همواره میان سایر خدایان در صف اول قرار داشته و دارند؛ خواه این نکته را بپذیریم و خواه رد کنیم، قبول این نکته مسلم است که یشت اول که با اسم اهورمزده موسوم است، و یشت دوم که بافتخار همه امشاسپندان سروده شده، قطعات بعدی و دنبال تری هستند که با تکلف و خشکی از قطعات مختلفی که از مواضع گوناگون گرفته‌اند، ترتیب یافته

است و مولود عقاید کلامی سخیف و بی‌اهمیتی است که برای تکمیل سلسله یشتها، هنگامی که میخواستند قطعات آنرا با ایام ماههای تقویم زرتشتی جور کنند، بوجود آمده است.

قدیمترین یشتها دربارهٔ فروشها یعنی ارواح حامیهٔ مؤمنین (که اصلاً بدون تردید فقط بروج مردگان اطلاق میگردد، یشت ۱۳)؛ و میثر<sup>۲</sup> (یشت ۱۰)؛ و اَرِدو سورا اناهیتا<sup>۳</sup> (یشت ۵)؛ و وِرثرغن<sup>۴</sup> ایزد جنگ و پیروزی (یشت ۱۴)؛ و ستارهٔ تیشتری<sup>۵</sup> که باران می‌آرد (یشت ۸)؛ و فر پادشاهی آریایی یعنی خورنه<sup>۶</sup> (یشت ۱۹)؛ و وِو<sup>۷</sup> ایزد باد یا بهتر بگوئیم هوا (یشت ۱۵)، سروده شده است. اینها منتخب خدایانی هستند که مسلماً متعلق بایران قدیم بوده‌اند. غیر از بعضی عبارات یکنواخت منشور، باقی قطعات یعنی قدیمترین قسمت‌های این یشتها، کاملاً یا تقریباً یک وزن ده سیلابی ساخته شده است. این وزن در وداها یافته میشود و مسلماً در دورهٔ هند و ایرانی نیز وجود داشته است. «میه»<sup>۸</sup> با مطالعه در تعیین طبقات سه گانهٔ اجتماعی در گائاها و اوستای جدید (که باهم اختلاف دارند)، باین نتیجه رسیده است که مؤلفان اوستای جدید بیش از گائاها نسبت

۱- رجوع شود به H. Lommel, Die Yašt's des Awesta, p. 4 sqq.

۲- Miθra

۳- Aredvī - sūrā - Anāhilā

۴- Vərəθraγna

۵- Tištrya

۸- Meillet

۷- Vayu

۶- Xvarənah

بمفردات و کلمات سنتی هندو ایرانی وفادار مانده اند.<sup>۱</sup>

از این بحثها الزاماً چنین نتیجه گرفته نمیشود که قسمتهای اصلی یشتهای متعلق بدوره قبل از گائاهاست، لیکن تصور نمیکنم که بتوان امکان این امر را انکار کرد. دلایل اصلی علیه این نظریه را میتوان در رابطه میان زبان گائایی و اوستای جدید جست. اختلاف میان این دو زبان بنظر من نتیجه اختلاف در منشاء مکانی آنها نمیشد اما جای تردید نیست که علائم مشخصه زبان گائایی در مقداری از اختصاصات کهن صوتی و صرفی و نحوی آنست و با این حال، همانطور که «میه» متوجه شده است<sup>۲</sup>، اگرچه زبان اوستای جدید بطور کلی در یک مرحله از تکامل که خیلی جلوتر از زبان گائایی واقع است، قرار دارد، مع ذلك بعضی علائم قدمت و کهنگی را که در زبان گائایی محو شده و یا در حال محو شدن بود، نگاه داشته است در صورتی که یشتهای اصلی و قدیم که برای عموم نگارش یافته و منظور از تدوین آنها در آغاز امر آن نبوده است که بعنوان متون دینی بکار روند، با لهجهایی تنظیم شده اند که قدمت آنها کم و بزبان مخاطب نزدیک بوده است و چنین اثری را نمیتوان مولود فکر پیغامبر و روحانی عالی مقامی شمرد که وارث سنن گذشته و صاحب اطلاعات عمیق دینی عهد خود باشد و بخواهد آنها را بصورت تعلیمات منظومی درآورد<sup>۳</sup>. بنا بر این جای تعجب نیست

۱- رجوع شود به: *Trois conférences sur les Gâthâs de l'Avesta*,

pp. 19 -- 20

*Trois conférences ...* p. 18; JA. 1917, 11, p. 183 sqq. — ۲

H. Lommel, *War Zarathustra ein Bauer?* (Z. f. sprachf., — ۳

t. 58, p. 248-265

اگر ملاحظه بکنیم که یشتها دارای زبان خیلی تازه تری از گائاهاست. بدین ترتیب تکرار می کنیم که یشتها باید بظن قوی جدیدتر از گائاهها باشد و فقط این نکته مسلم است که چون صرف نظر کردن از این سرودها که عمومیت بسیار یافته بود امکان نداشت، ناگزیر روحانیون زرتشتی مجبور شدند خیلی زود آنها را جزو اشعار دینی بپذیرند و بهمین سبب یعنی بعلت زود پذیرفته شدن سرودهای فوق در شمار آثاردینی است که می بینیم صورت اسامی قهرمانان آیین زرتشتی که در یشت ۱۳ گنجانده شده حاوی نامهایی است که ترکیب آنها بتمام معنی گائایی است<sup>۱</sup>.

پس بحث تحقیقی و انتقادی ما بدینجا کشیده میشود که برای بیرون کشیدن قسمتهای اصلی یشتها، که در آغاز کار غیر زرتشتی بوده است، باید قطعات ذیل را حذف کرد:

اولا - قطعات و قسمتهایی را که از مدتها پیش بسبب نقص زبان و سبک بعنوان قطعات جدیدی تلقی کرده اند. ضمناً باید تحقیق کرد که آیا این نقایص بمبانی فکری یشتها صدمه میزند یا فقط بسبک ظاهری انشاء چنانکه در یشت ۱۵ ملاحظه می کنیم<sup>۲</sup>.

ثانیاً - بعضی قطعات که سبک دقیق و تنوعات آن در وصف نماینده تمدن غیردینی (دنیوی و مادی) است که از تمدن جامعه ایران شرقی پیش از دوره هخامنشی بسیار مترقی تر بنظر میرسد. بدیهی است که تحقیق ما در این مورد فقط می تواند متکی بر تخمین مبهمی باشد.

۱- رجوع شود به: تحقیق درباره مزدیسناي ایران کهن، ص ۱۴

۲- ایضاً ص ۴۱



ثالثاً — قسمتهایی که نام *امش سپنتان*، *سراش*<sup>۱</sup> و غیره، در آنها آمده است، و قطعاتی که حاوی ذکر زردشت و کوی و یشتاسپ و درباریان اوست. در این قطعات بتقلید قربانیهایی که بوسیله پهلوانان قدیم شده ذکر قربانیها و فدیهای آمده است که بوسیله زرتشت، و یشتاسپ، هوتوسا<sup>۲</sup> و جز آنان انجام گرفته.

رابعاً — اذکار و ادعیه‌یی که با عبارات و اصطلاحات یکنواخت تکرار شده است.

بهر حال غالباً در قسمتهای ابتدایی اضافاتی دیده میشود که منظور از آنها دادن جنبهٔ مزدیسنا بمتونی است که مربوط بدیوسنا بوده است. با توجه باین اصول و مراتب سعی خواهیم کرد طبقات و قسمتهایی را که هر يك از یشتها با انشاء دورهٔ ساسانی خود از آنها تشکیل شده، و بدینوسیله بما رسیده است، از یکدیگر جدا کنیم. در این مبحث باز کر اصطلاح «اضافات کهن زرتشتی» بقطعاتی نظر داریم که احتمالاً از ازمنهٔ مختلفی هستند، و بطور عموم تاریخ آنها از دورهٔ هخامنشی یا قرون متعاقب آن تا آغاز دورهٔ اشکانی است، و مراد از «اضافات جدید» قسمتهایی است که احتمالاً هنگام تنظیم اوستا در دورهٔ اشکانی (عهد و لگش)<sup>۳</sup> یا در انشاء دورهٔ ساسانی وارد یشتها شده است. باید اعتراف داشت که در این

تقسیمات فقط میتوان بتعین وتصريح احتمالی که غالباً از حیث توضیحات وتفصیلات مشکو کند ، نائل شد .

**یشت ۵ :** باقیمانده های یشت اصلی عبارتند از : بندهای ۱-۵ ، ۱۴-۱۵ ، ۲۰-۶۶ ، ۸۰-۸۳ (؟) ، ۱۱۹-۱۲۱ (؟) . مقدمه زرتشتی در بند ۱ . اضافات یا تغییرات عبارتند از : سرزمین بوری<sup>۱</sup> ، بند ۲۹ ، دریاچه چچست<sup>۲</sup> ، بند ۴۹ ، توصیف اردوی<sup>۳</sup> در بند ۶۴ . بند ۱۴ دنباله بند ۵ است .

اضافات قدیم زرتشتی عبارتند از بندهای ۶-۱۳ ، ۱۷-۱۹ ، ۶۷-۷۹ ، ۸۴-۸۹ ، ۹۶ ، ۹۷-۱۱۸ ، ۱۲۲-۱۳۲ .

اضافات جدید عبارتند از بندهای ۹۰-۹۵ .

**یشت ۸ :** باز مانده های یشت اصلی عبارتند از بندهای ۲-۱۱ ، ۱۳-۳۶ ، ۴۱-۴۳ ، ۴۵-۴۹ .

اضافات قدیم زرتشتی عبارتند از بندهای ۱ ، ۱۲ ، ۳۷-۴۰ ، ۴۴ ، ۵۵ (؟) .

اضافات جدید عبارتند از بندهای ۵۶-۶۲ .

**یشت ۹۰ :** باز مانده های یشت اصلی عبارتند از بندهای ۲-۴۸ ، ۶۰-۷۲ ، ۷۵-۸۷ ، ۹۵-۹۸ ، ۱۰۴-۱۱۴ ، ۱۲۳-۱۲۵ ، ۱۴۰-۱۴۵ . بندهای ۲-۴۸ گویا نسبتاً خوب باقی مانده باشند .

۱- Bawri

۲- čaēčasta

۳- Arəduvi

۴- رجوع شود به : تحقیق دربارهٔ مزدیسناي ایران کهن ص ۸.

قسمت قدیم میثر آهور<sup>۱</sup> در بند های ۱۱۳ و ۱۴۵ قابل ملاحظه است.

اضافات قدیم زرتشتی در بند های : ۱ ، ۴۹ - ۵۹ ، ۷۳ - ۷۴ ،

۸۸ - ۹۴ ، ۹۹ - ۱۰۳ ، ۱۱۵ - ۱۱۹ دیده میشود.

اضافات جدید عبارتند از: بندهای ۱۲۰-۱۲۲

یشت ۱۳<sup>۲</sup>: باز مانده های یشت اصلی عبارتند از بند های : ۳۰ -

۴۰ ، ۴۲ - ۶۱ ( در آخر بندهای ۵۴ و ۵۶ تحریفات و اضافاتی صورت

گرفته است ) ، ۶۳ - ۷۰ ، ۱۳۰ - ۱۳۸ .

اضافات زرتشتی عبارتست از بندهای: ۱-۱۲۹ ، ۴۱ ، ۶۲ ، ۷۱-۹۵ ،

۹۶-۱۲۹ ، ۱۳۹-۱۵۸ . فهرست اسامی در بندهای ۹۶-۱۲۸ و ۱۳۹-۱۴۲

که بتقلید قطعه اصلی از بند ۱۳۰ تا ۱۳۸ ساخته شده خیلی قدیم است.

از میان قسمتهای خیلی جدید باید احتمالاً آخرین ثلث بندهای ۱۲۸ و ۱۲۹ را ذکر کرد.

یشت ۱۴<sup>۳</sup>: باز مانده های یشت اصلی عبارتند از بندهای ۱ - ۳ ،

۶ - ۲۷ ، ۲۸ - ۴۵ ، ۵۴ - ۶۰ . بندهای ۱ ، ۶ ، ۸ و غیره اصلاح

شده و دست خورده اند . در بندهای ۲ ، ۷ ، ۹ ، ۱۱ ، ۱۵ ، ۱۷ ، ۱۹ ، ۲۳ ،

۲۵ ، ۲۷ در صورتیکه کلمه اهمائی<sup>۴</sup> را ، که مربوط به زر نوشتر<sup>۵</sup> در قسمت

۱ - Miθra - Ahura

۲ - رجوع شود به کتاب مؤلف موسوم به : تحقیق درباره مزدیسناى ایران کهن

۳ - ایضاً همان کتاب ص ۷-۸

ص ۱۰-۳۵

۵ - Zardugtra

۴ - Ahmāi

اصلاح شده عبارت قبل است، برداریم، وزن اشعار دوباره بدست می آید. بند  
های ۲۸ - ۳۳ و ۳۴ - ۳۵ هم اصلاح شده و دست خورده اند. ابتدای بند  
۵۴ با وارد کردن گئوش اُروَن<sup>۱</sup> تغییر یافته و غرض از این تغییر محققاً  
توجیه بند ۶۱ (با بیان واقعه از روی یسنای ۴۸ بند ۵) بوده است که  
می بایست دردنبال بند ۵۶ قرار داشته باشد. بندهای ۵۷ - ۶۰ که ظاهراً  
جای آنها در اصل بلافاصله دنبال بند ۴۵ بوده نیز باز مانده یشت اصلی است.  
اضافات زردشتی عبارتند از بند های ۴ - ۵، ۴۶ - ۵۳، ۶۱،  
۶۲ - ۶۴.

یشت ۱۵<sup>۲</sup>: بازمانده های یشت اصلی عبارتست از بندهای ۱ (فقط  
کلمات تَم و تَم چیت یز مئید<sup>۳</sup>)، ۷ - ۹، ۱۱، ۱۳ - ۱۵، ۱۷ - ۱۹، ۲۱،  
۲۳ - ۲۵، ۲۷ - ۲۹، ۳۱ - ۳۳. اسم موضع «اوپ کورینتم دوزیتیم<sup>۴</sup>»  
ظاهراً بجای اسم یکی از مواضع ایران شرقی آمده و با اصولاً در ایران  
شرقی هم یك «کوی رینت<sup>۵</sup>» وجود داشته است.

اضافات قدیم زرتشتی عبارتند از بندهای: ۳۵ - ۳۷.

اضافات جدید عبارتند از بندهای: ۱ (بعد از یز مئید<sup>۶</sup>)، ۲ - ۵،

۶، ۱۰، ۱۴، ۱۸، ۲۲، ۲۶، ۳۰، ۳۴، ۳۸ - ۵۸.

۱ - *Gəuš Urvan*

۲ - تحقیقات دربارهٔ مزدیسناى ایران کهن ص ۴۱-۴۲

۳ - *təm vaemxēt vazamaide*

۴ - *upa kvirintəm dužitəm*

۵ - *Kvirinta* ۶ - *yazamaide*

یشت ۱۹ (خور یشت<sup>۱</sup>): بازمانده‌های یشت اصلی عبارتند از بند

های ۲۵ - ۴۴، ۴۵ - ۵۲ (اصلاح شده)، ۵۵ - ۵۷.

اضافات زرتشتی عبارتند از بندهای ۹ - ۲۴ (۱۵ - ۱۷ = یشت

۱۰ بندهای ۸۲ - ۸۴)، ۵۳ - ۵۴، ۷۸ - ۹۶.

در اولین بخش بندهای ۱ - ۸ (زامیاد یشت) يك قطعه جدید است

که در اساس ربطی با یشت ۱۹ ندارد و حتی هیأت عادی يك یشت را هم  
دارا نیست.



اکنون برای کسب اطلاعات روشنی در باره وضع مذهبی ایران در

آخرین قرن قبل از آغاز دوره مسیحیت شروع بتحقیق میکنیم.

میتوان فرض کرد که اولین تشعب و تفرقه عمیق که در مذهب آریایی

قدیم حاصل شده، همانست که پرستندگان آهورها را در برابر پرستندگان

دیوان قرارداد. آهورها خدایان قبایل نیم صحرا گرد زاچ لیکن دیوان

مورد پرستش قبایل صحرا گرد راهزن بوده اند<sup>۲</sup>.

روح ایرانی دوره ما قبل زرتشتی که از ورون<sup>۳</sup> آریایی که خود

بستگی شدید به میترا (میترا<sup>۴</sup>) داشت، آهوری متعال، آهوری خردمند یعنی

۱- Xwar Yast

۲- رجوع شود به کتاب «ملاحظات در باره قدیمترین عهد آیین زرتشتی» در

Acta Orientalia جلد چهارم ص ۸۷ پیوسته.  
۳- Varuna

( اهورَ مزداه<sup>۱</sup> ) را بوجود آورده بود، يك ناتورالیسم مقرون بتمدن و دارای ارزش معنوی قابل ملاحظه‌یی بوده است. تهذیب زرتشت از آیین قدیم آریایی که در ایران شرقی صورت پذیرفته بود، مدتی متمادی در میان يك اندیشه ایرانی از مزدا پرستی ابتدائی، که بهیأت‌های محلی مختلفی متظاهر بود، محصور ماند. از این مزدا پرستی ابتدائی یکی از لهجات ایران شرقی، سندی ادبی باقی است که بازمانده‌یی از اوزان قدیم ایرانی، بنحوی که میتوانیم از یشت‌ها بدست آوریم، در آن حفظ شده است. چنانکه آقای بنونیست<sup>۲</sup> ثابت کرده مزدا پرستی غیر زرتشتی را در آیین مغان مادی و در آیین رسمی پارسیان دوره هخامنشی میتوان یافت.

### ۳ - نخستین گویان بنا بر یشتهای مقدم غیر زرتشتی

از بند های ۱۳۰ - ۱۳۸ از یشت ۱۳ صورت نخستین شاهان را در هیأت ابتدائی آنها بدست می‌آوریم. این صورت با یم<sup>۳</sup> اولین بشر هند و ایرانی آغاز میشود. در یشتهای مقدم نظم نسبت جدیدتری مشاهده میشود که بنا بر آن پیش از یم دو پادشاه داستانی دیگر سلطنت کرده‌اند و آن دو عبارتند از هوشینگه<sup>۴</sup> پر ذات<sup>۵</sup> ( پر ذات یعنی نخستین مخلوق<sup>۶</sup> ) و تخم اوروی<sup>۱</sup> ( Taxma Urupi ). شکست دهنده و کشنده یم یعنی

۱ - Ahura Mazdāh

۲ - Yima — Benveniste

۳ - Haoshyangha Parādātā

۴ - رجوع شود به یشت‌های ۵، ۹، ۱۵، ۱۷، ۱۹، ۶ - یشت‌های ۱۵ و ۱۹

ازدهایسه سر بنام ازی دهاک<sup>۱</sup> بنوبه خود بردست ترائئون<sup>۲</sup> بقتل رسید. چند تن از پهلوانان که نام آنان در یشتها آمده و در کتب ایران وسطی در شمار شاهان قدیم ذکر شده اند، مانند اوزو<sup>۳</sup> پسر توماسپ<sup>۴</sup>، منوش چیثر<sup>۵</sup> (خلف «منو»<sup>۶</sup> که خود یکی دیگر از نخستین بشرهای هند و ایرانی است) پسر ائیریاو<sup>۷</sup> و کیرسپاسپ<sup>۸</sup> از خاندان سام<sup>۹</sup> هنوز جای ثابتی در جداول تاریخ داستانی نیافته اند. در دنبال این نخستین شاهان و پهلوانان داستانی که سرگذشت آنان در اساطیر هند و ایرانی آمده، شاهانی ذکر شده اند که عنوان کوی دارند و بر تریبی خاص در یشت ۱۳ (بند ۱۳۲) و یشت ۱۹ (بند ۷۱) نام برده شده اند و عبارتند از: کوی کوات<sup>۱۰</sup>، کوی ائیپی و هو<sup>۱۱</sup>، کوی اوسندن<sup>۱۲</sup>، کوی ارشن<sup>۱۳</sup>، کوی پیسینه<sup>۱۴</sup>، کوی بیرشن<sup>۱۵</sup>، کوی سیاورشن<sup>۱۶</sup> و کوی هئوسروه<sup>۱۷</sup>. با کوی هئوسروه دوره سلاطین ماقبل دوره زرتشت بیابان میرسد. کوی وشتاسپ<sup>۱۸</sup> که جداگانه و خارج از دسته سلاطین هفتگانه سابق الذکر نام برده شده، آخرین پادشاه از سلاطینی است

*Azi Dahāka* - ۱

*Θraetaona* - ۲

*Tumāspa* - ۴

*Uzava* - ۳

*Manuščiθra* - ۵

*Manu* - ۶

*Airyāva* - ۷ از این هردو یعنی منوش چیثر و ائیریاو در یشت ۱۳ سخن رفته است.

*Kərəsāspa* - ۸

*Sāma* - ۹ یشت ۵، ۱۵، ۱۹. پسنا ۹

*Kavi Kavāta* - ۱۰

*K. Aipivohu* - ۱۱

*K. Usašan* - ۱۲

*K. Pisinah* - ۱۴

*K. Aršan* - ۱۳

*K. Syāvargan* - ۱۶

*K. Byargan* - ۱۵

*K. Vištāspa* - ۱۸

*K. Haosravah* - ۱۷

که در اوستای جدید اسم برده شده‌اند. بندهای ۹۶ - ۱۲۸ از یشت ۱۳ که از اصل زرتشتی است شامل نام عده زیادی از قهرمانان مذهبی است که از میان آنان محققاً چند تن از معاصران و یشتاسپ هستند و مابقی بدوره بعد تعلق دارند لیکن نام هیچ پادشاهی بعد از و یشتاسپ در اوستای جدید ذکر نشده و تاریخ کوپان ایران شرقی باو ختم میشود.

در اینجا خلاصه‌یی از سرگذشت کوپان را که حاوی نکات غیر زرتشتی یشتهای بزرگ است نقل میکنیم<sup>۱</sup>: نخستین کس از هشت کوی قدیم که مردی جنگاور، نیرومند، کوشا، مقتدر و بی‌باک بود (یشت ۱۹ بند ۷۲) کوی کوات<sup>۲</sup> است. در باره کوپان دیگر علی‌الظاهر یشتهای بهیچروی از کوی‌ائی‌پی و هوو کوی‌ارشن و کوی‌پیسینه و کوی‌پیرشن سخنی جز اسم بمیان نیاورده‌اند. کوی اوسدن یا کوی اوسن<sup>۳</sup> دارای نیرویی بیش از حد عادت انسان بود (یشت ۱۴ بند ۳۹) و بعالی‌ترین مراتب قدرت و تسلط بر همه کشورهای و آدمیان و دیوان ارتقاء جست (یشت ۵ بندهای ۴۵-۴۷). کوی سیاورشن پدر کوی هئوسروه بدست فرنگرسین<sup>۴</sup> تورانی و کیرسوزده<sup>۵</sup> کشته شد (یشت ۹ بند ۱۸ و یشت ۱۹ بند ۷۷ و

۱- و رجوع شود به تحقیق دربارهٔ مزدیسناى ایران کهن ص ۲۹ پیعد.

۲- هیأت ثانوی در یشت ۵ و ۱۴ استعمال شده است.

Frangrasyan-۳

۴- کیرسوزده در منابع خیلی جدید برادر فرنگرسین است لیکن بسنگی خانوادگی

بین این دو تن در هیچ جای یشتهای بنظر نمیرسد.



همچنین یشت ۱۷ بند ۴۲ لیکن یشت ۱۷ یعنی آرت یشت تقلیدی است که در عهد زرتشتی از یشتهای خیلی قدیم شده است .

از فروشی کوی هئوسروه استغاثه شد که در برابر ساحران و سواحر و کویان<sup>۱</sup> و کرینان<sup>۲</sup> جبار و با شروری که جباران موجب آنها شده‌اند، بمبارزه برخیزد . فروشی کوی هئوسروه بدستیاری نیرویی که در پیکر زیبای او نهفته بود، و بیاری پیروزمندی خداداد و برتری فاتحانه و اوامری که از روی عدل و داد صادر میکرد، و دستورهای استوار و فرمانهای خلاف ناپذیر و غلبه بردشمنان و برتری و افتخاری که مزده نصیبش کرده بود، و بوسیله سلامت جسم، و اخلاف صالح و نیکوکار و دانشمند و فصیح و درخشنده، و صاحبان چشمهای روشن و نجات یابنده از مذلتها، و پر خاشجو، و بعثت سلطنت درخشان او و حیات طولانی و همه مزیتها و برتریهای خداداد، و نیروهای شفا دهنده‌یی که دارا بود، باین کار مبادرت کرد . ( یشت ۱۳ بندهای ۱۳۳-۱۳۵ )

دشمنان اصلی کوی هئوسروه عبارتند از فرنگرسین<sup>۳</sup> و کیرسوزده<sup>۴</sup> . در بعضی از قطعات یشتها از پیروزی افتخار آمیز این پادشاه بردشمنان خودسخن رفته است . کوی هئوسروه که فر ( خورنه<sup>۵</sup> ) کیانی بدو تعلق داشت

۱- کوی Kavi در اینجا نام دسته‌یی از بدکارانست که همواره با کرینان Carpan یکجا ذکر میشود و هیچ ربط معنوی میان این کلمه و لقب کوی بمعنی شاه نیست .

Carpan —۲  
Kərəsavazdah —۳

Carpan —۲  
Xvarənah —۴

فرنگرسین تورانی را بقتل رسانید (یشت ۱۹ بند ۹۳)، آن خائن تورانی را که در يك قلعه زیرزمینی بر میبرد (= هَنکن<sup>۱</sup>، یشت ۵ بند ۴۱). قطعه خیلی جدیدی از یشتها چنین حکایت میکند که فرنگرسین در ثلث میانین زمین زندگی میکرد و در آنجا در پناه حصاری از آهن بر میبرد (یسنا ۱۱ بند ۷).

بنا بر بندهای ۳۰ - ۳۳ از یشت ۱۵ (رام یشت) ائوروسار<sup>۲</sup> صاحب کشور (دَینگهوپیتی<sup>۳</sup>) برای ویو<sup>۴</sup> در میان «جنگل سفید» قربانی داد و از او این کامیابی را مسألت کرد که هئوسروه قهرمان سرزمینهای ایران، کسی که مایه ایجاد شاهنشاهی متحد شد، مرا نکشد و من بتوانم از چنگ کوی هئوسروه رهایی یابم لیکن کوی هئوسروه او را ضمن جنگ در جنگل آریائیان بقتل رسانید. جنگل سفید و آن جنگل آریائیان ظاهراً دو اسم از يك محل هستند<sup>۵</sup>.

Hankana — ۱

Aurvasāra — ۲

Vayu — ۴

Dainghupaiti — ۳

۵ - این قسمت ناقص و نا تمام است و باستفاده ائوروسار شروع و بنحو ذیل ختم میشود: «کوی هئوسروه او را در جنگل آریائیان کشت. ویو<sup>۶</sup> زبردست این برتری را بدو ارزانی داشت...». آخرین کلمات به هئوسروه راجع است. با مقایسه این قسمت با سایر قسمتهای یشت ۱۵ میتوان فرض کرد که انشاء اصلی آن بصورت ذیل بوده است: ائوروسار رهایی از چنگ هئوسروه را مسألت کرد لیکن ویو این کامیابی را بدو ارزانی نداشت. هئوسروه مسألت کرد که توفیق قتل ائوروسار بدو ارزانی شود. ویو این توفیق را بدو ارزانی داشت. پایان يك قسمت و آغاز قسمت دیگر از میان رفته است.

از بندهای ۷۳ - ۷۷ یشت ۱۹ (زامیادیشت) معلوم میشود که خورنه<sup>۱</sup>

به هئوسروه تعلق گرفت بنحوی که هئوسروه توانست بر «کرسوزده» در طول جنگل دراز که نه فرئورسا<sup>۲</sup> (؟) درازا داشت غلبه جوید در حالی که آن ملعون با روانی پلید بر پشت اسب بر هئوسروه حمله ور شده بود. کوی هئوسروه بر همه دشمنان غلبه یافت. جنایتکار تورانی فرنگرسین و کرسوزده را بزنجیر اسارت کشید. وی فرزند و انتقام کشنده سیاورشن و انتقام گیرنده اغر ارث<sup>۳</sup> بود که هر دو از روی خیانت بقتل رسیده بودند.

تقلیدی از واقعه<sup>۴</sup> نسبة مبهم «راه دراز - میدان تاخت طولانی» در یشت ۵ بند ۵۰ دیده میشود و در این مورد که انشاء آن از دوره زرتشتی است محل واقعه از ایران شرقی تا سرزمین ماد کشانیده شده است و در ساحل چچست<sup>۵</sup> که در عهد ما اورمیه نامیده میشود و در آذربایجان واقعست، هئوسروه به «اردوی سورا اناهیتا»<sup>۶</sup> قربانیهایی نثار کرده و ازو این موافقت را گرفت که قدرت مطلقه بر همه کشورها و بر آدمیان و دیوان را تحصیل کند... و در رأس دسته های سواران در «راه دراز» یا «میدان تاخت طولانی» در میان جنگل دراز که نه فرئورسا (؟) درازا دارد پیش تازد، در حالی که آن ملعون با روان پلید از پشت اسب براو حمله ور خواهد شد.

Xvarənah - ۱

Fraθwarənsā - ۲

Aγraeraθa - ۳

čaečasta - ۴

Arəduī-sūrā-Anāhītā - ۵

واقعه غلبه هئوسروه بر فرنگرسین که با انتقام خون سیاورشن و اغر ارث کشته شد، در دویشت زردشتی تقلید شده است، یعنی در یشت ۹ (گوش یشت) بند ۲۱-۲۲ و یشت ۱۷ (اردیشت) بند ۴۱-۴۲، و محل واقعه در هر دو حادثه کنار دریاچه چئچست است. بنا بر يك قطعه دیگر زردشتی کسی که فرنگرسین را ببند کشید «هئوم» از ایزدان بوده است (یسنا ۱۱ بند ۷).

از يك قطعه قدیم از یشت ۱۹ بند ۷۳ - ۷۷ چنین بر می آید که آن ملعون مورد نظر «کیر سوزده» است. بنظر من خیلی دور از احتیاط است که فرض کنیم تمام قسمتهایی که در فوق نقل کرده ام مربوط به جنگ نهائی هئوسروه با دشمنان اوست که در يك جنگل بزرگ، که بصورت های مختلف نشان داده شده است، وقوع یافته، و نیز آن «فرمانروای ممالك» که در بندهای ۳۱ - ۳۳ از یشت ۱۵ از او نام برده شده، کسی جز فرنگرسین رقیب هئوسروه نیست که با او بر سر فرمانروایی بر ممالك آریایی در ستیز بود. بنا بر این ائوروسار که در قسمتهای فوق ذکر شده اسم خاص نیست بلکه یکی از عناوین فرنگرسین است و معنی ائوروسار<sup>۱</sup> ممکن است رئیس دلیر، فرمانروای شجاع، باشد.

فرنگرسین تورانی هنگامی که «زئینی گو»<sup>۲</sup> (زنکیاب) پرستنده کیش دروغ پرستی را بقتل آورد، مالک فرکیانی بود (یشت ۱۹ بند ۹۳). يك باردیگر

هم بیهوده به اردوی بامید تصاحب فر (خورنه) ایرانی که در میان دریای ووروکش<sup>۱</sup> شناور بود، قربانیهایی نثار کرد (یشت ۵، آبان یشت، بندهای ۴۱ - ۴۳).

توصیفی رایج از کوششهایی که بوسیله فرنگر سین برای بدست آوردن فرممالك آریایی (= فرایرانی = ائیریانم خورنگه) بکار رفته، در بند های ۵۶ - ۶۴ از یشت ۱۹ (زامیاد یشت) ملاحظه میشود بدین نحو:  
 «فرنگر سین گناهکار تورانی برهنه در آب جست ... و بسوی خورنه که ازو گریزان بود شتافت و بدین ترتیب خلیجی از دریاچه ووروکش که هئوسروه نام دارد بوجود آمد. فرنگر سین از دریاچه باز گشت در حالی که دشنامهای سخت بر زبان میراند و تهدید میکرد که خشک و ترو بزرگ و خوب و زیبارا بهم خواهد ریخت و اهورمزده را از آفت و آسیب بامان خواهد آورد. فرنگر سین یکبار دیگر کوشید تا مگر فر را بچنگ آورد و در نتیجه فرار خورنه ازو خلیج دیگری بنام ونگهزده<sup>۲</sup> پدید آمد و سومین بار خلیج اوژدانون<sup>۳</sup> تشکیل شد».

اسم ووروکش یعنی دارنده خلیجهای پهناور<sup>۴</sup>، در اصل لغتی است که بیک دریاچه معروف در اراضی آریایی داده شده بود. هیچ دلیلی ما را بر آن نمیدارد که این اسم را که در یشت ۱۳ (فروردین یشت) و ۱۹ و ۵ آمده است، اساطیری

۱ - *Vourukasa*

۲ - این بندهارا مؤلف بتلخیص نقل کرده است.

۳ - *Varhazdāh*

۴ - *Awūdānvan*

۵ - بجای خلیج دریای پی از ترجمه های یشتهافت «آبشار» بکار برده شد.

بشمار آوریم. فقط در یشت ۸ (نیر یشت) که انشاء آن احتمالاً خیلی جدیدتر از یشتهای ۱۳ (فروردین یشت) و ۱۹ و ۵ است، و همچنین دروندیداد که کتابی جدید تر از یشت مذکور است، اسم ووروکش بعنوان یک دریای آسمانی آمده است. پس باید دید دریاچه‌یی که ایرانیان دوره یشتهای بسیار قدیم ووروکش می‌نامیده‌اند، کدام بوده است؟ یشت ۱۹ جواب این سؤال را بصراحت معلوم میدارد. در قسمتی که بلافاصله بعد از مورد مذکور در فوق آمده، و در حقیقت دنباله منطقی آنست<sup>۱</sup>، یعنی در بندهای ۶۵ - ۶۹، رود «هاتومنت» (= هلمند، هیرمند)<sup>۲</sup> و رودهای دیگری که بدریاچه کاس ای<sup>۳</sup> (دریاچه هامون در سیستان) میریزند، با صراحت و تحقق جغرافیایی بسیار که جای تردید و تأملی باقی نمی‌گذارد، وصف شده است. در اینجا چنین آمده که فرکیانی (کوئیم خورنگه) با آنکس یار میشود که تسلط او از آنجا شروع شود که کاس ای که از «هاتومنت» تشکیل یافته، قرار گرفته باشد. فرکیانی و فرایرانی<sup>۴</sup> از زمانهای خیلی قدیم که از یادها زدوده شده است، بر زمینهایی تعلق یافته که بر گرد دریاچه‌یی که آیین زرتشتی بوسیله

۱ - با وجود مخالفت های هرتسفلد در باستانشناسی ایران ج ۲ ص ۹

Etymandre - r

Haétumant - r

Kâsaoya - i

۵ - نمیتوانم با (هرتسفلد باستانشناسی ایران ج ۱ ص ۱۳۳) که امتیازی بین قطعات یشت ۱۹، آنجا که سخن از فرکیانی و فرایرانی بمیان آمده است، قائل گردیده، همداستانی کنم.

اساطیر مربوط بدوره آخرالزمان آنرا تقدیس کرده است ، قرار دارند. این دریاچه تحت حفاظت ۹۹۹۹۹۹۹۹ فروشی قرار دارد (یشت ۱۳ بند ۵۹) و بدون تردید تقدس آن از دوره پیش از زرتشت آغاز گردیده و اثری از آن دوره است. نویسنده زرتشتی یشت ۵ و مؤلفان زرتشتی یشت های ۹ و ۱۷ از ووروکش دریاچه چنچست<sup>۱</sup> را فهمیده اند که در مغرب ایران قرار گرفته و با درآمیختن افسانه مذکور در بند های ۵۵ - ۶۴ از یشت ۱۹ و روایت قدیم مربوط بجنگ هئوسروه با فرنگر سین و کرسوزده ، محل این واقعه را در حدود دریاچه چنچست دانسته اند .

#### ۴- کوی ویشتاسپ و نزدیکان او بنا بر تحریر زرتشتی یشتها

در تحریر زرتشتی، کوی ویشتاسپ<sup>۱</sup> چنانکه انتظار میرود نقش مهم و پرارزشی بازی میکند. اسم پدر او فقط در بند ۱۰۵ از یشت ۵ آمده ولی در گائاهای ذکر نشده و آن ائوروت آسپ<sup>۲</sup> است. هوتئوسا<sup>۳</sup> زن ویشتاسپ از خاندان نئوتر<sup>۴</sup> بود. در یشت ۱۵ بندهای ۳۵-۳۷ می بینیم که هوتئوسا که برادران متعددی داشت در خانه خاندان نئوتر<sup>۵</sup> برای ویو قربانیهایی نثار کرده و از وی خواست تا در خانه کوی ویشتاسپ محبوب و نیکو مقدم

*Kavi vištāspa* - ۱

*haegasta* - ۱

*Hutaosā* - ۲

*Aurvataspa* - ۲

*Naotara* - ۵

۶- ویس آوی نئوتارانام *Visa avi Naotaranām*

باشد. در اینجا گفته نشده است که خود وشتاسپ هم از خاندان نئوتر است و هوتوسا که هنوز در خاندان اصلی خود یعنی خاندان نئوتر بسر میرد آرزوی آن دارد که در خاندان گشتاسپ وارد شود. لیکن بنا بر یکجای دیگر از یشتها یعنی بندهای ۹۸-۹۹ از یشت ۵ خاندان هوو<sup>۱</sup> و خاندان نئوتر برای اردوی<sup>۲</sup> قربانیهایی دادند. خاندان هوو تقاضای مال و مکت کردند و خاندان نئوتر تقاضای اسبان راهوار. بزودی خاندان هوو از حیث مال مردمی بسیار نیرومند شدند و دعای نئوتریان نیز مستجاب گردیده بدین معنی که وشتاسپ در این کشورها صاحب اسبان بسیار رهوار شد (ولف<sup>۳</sup>)، و یا بنا بر جمعه لومل<sup>۴</sup> بزودی وشتاسپ نئوتری بین این طوایف دارنده اسبان بسیار راهوار شد. بهر حال از این قسمتها چنین مستفاد میشود که وشتاسپ از خاندان نئوتری بود. با اینحال قطعه بسیار قدیمتری این انتساب را رد میکند بدین معنی که کوی وشتاسپ در بند های ۹۹-۱۰۰ از یشت ۱۳ و در بندهای ۱۰۱-۱۰۳ از همین یشت در جزو نرینه های خاندان سلطنتی نام برده شده است. اسامی کسانی که در این موارد آمده است از زئیری وئیری<sup>۵</sup> که در روایات زرتشتی برادر وشتاسپ

۱- (Hvōva) هوگو Hvogva ی گائاه، خاندانی که فروش اشتر Fragaogtra

و جاماسپ Jāmāspa دوعضو معروف از دبار وشتاسپ و دوطرفدار بزرگ زردشت بدان مربوط بودماند.

Wolf —۲

Aradvī —۲

Zairivairi —۵

Lommel —۴



دانسته شده است. شروع و به بستوئیری<sup>۱</sup> و گوارسمن<sup>۲</sup> ختم میشود. بستوئیری

#### ۱ - Bastavairi = بستور

این پهلوان خردسال از جمله پهلوانان مشهور کیانی است که نام او در شاهنامه آمده و «نستور» (Nastur) ضبط شده است :

ونستور پور زریر سوار      زخیمه خرامید زی اسپدار...  
بستور ده باره بر نشست      مراوراسوی رزم دشمن فرست...  
(از گشتاسپنامه دقیقی)

اسم این پهلوان در منظومه ایاتکار زریران بصورت «بستور» آمده است و بزرگترین پهلوانی است که بعد از کشته شدن زریر با انتقام پدر بر تورانیان تاخت ، و بدرفش جادو را که زریر بجادوی بردست او کشته شده بود بکشت و چندان جنگید تا در میدان جنگ با سفندیار رسید . اسفندیار چون او را در میدان جنگ یافت سپاهسالاری را که پس از قتل زریر برعهده داشت بوی داد و خود جنگ «خیوانان» را دنبال کرد . یکی از مهمترین و زیباترین قسمت های منظومه ایاتکار زریران وصف جنگهای بستور است. فرزند خردسال زریر با آنکه سواری نمیتوانست و نیز انداختن نمیدانست بر باره نشست و بجنگ و بدرفش رفت و او را بیک تیراز پای درآورد .

آن قسمت از ایاتکار زریران که متضمن این معنی است در اینجا نقل میشود و در این نقل بمتن منظوم اصلی کتاب که آقای بنویست از روی نسخه متداول ایاتکار زریران ترتیب داده و بعد ازین درباره آن سخن خواهیم گفت. اعتماد شده است :

از پهلوانان ایران تنها بستور پس خردسال زریر بکین جویی برخاست و چنین گفت :

«رزم ایران ینم - وایشکه آن سهبید دلیر - پدرمن زریر - زنده است یا مردم -  
بیش خدایگان باز گویم . - پس ویشناسپ شاه - گفت نومشو - چه تو اپورناکی  
[آپورناک : نابالغ (م)] - وپرهیز رزم ندانی [پرهیز رزم : طریق دفاع (م)] - و  
نیر ندانی افکند - و خیوانان ترا کشند [خیوانان در این منظومه همجا برای افاده  
معنی ترکان بکار رفته است (م)] - و آنگاه خیوانان دو ازمن برند - که از من زریر



را کشته اند - و از من بستور را کشته‌اند - اما بستور پنهانی - باخور سردار گفت -  
 وشتاسپ فرمان داد - آن اسب که زریر را بود - به بستور دهید - آخور سردار -  
 اسب زین فرمود کردن - و بستور برنشست - و اسب فراز هلید - و دشمن بکشت -  
 تا بدانجا بگه رسید - که پدر مرده را بدید - و گفت ای پدر نامور ! - خون تو که  
 ریخت ؟ - آن زین پرنده - باره تو که برگرفت ؟ - کام توهمه آن بود - که کارزار کنی  
 اما اینک کشته افتاده‌ای - چون مردم بی‌نخت - و این موی و ریش تو - از باد بیاشفته  
 است - تن پاکت خسته و خاک بر گردنت نشسته است - من اکنون چه میتوانم کرد -  
 اگر فرود آیم - و سر تو برکنار گیرم - و خاک از سرت بستم - از آن پس براسب -  
 نشستن نمیتوانم - آنگاه بستور اسب فراز هلید - و دشمن بکشت - و بیش وشتاسپ شاه  
 رسید - و گفت که من شدم ( = رفتم ) - رزم ایران درست دیدم - و سپهد را مرده  
 دیدم - زریر پدر خود را - اما اگر شما خواهید - مرا هلید تا بشوم - و کین پدر  
 باز خواهم ...

... اکنون ای نیر که از من شوی - ابرویش (فاتح) باش بر هر کس - بهر رزم  
 و پات رزم ( رزم : حمله ؛ یات رزم : حمله متقابل ) - باید پیروزی نام آوری - و  
 دشمنان را بکشی - و اکنون ای بارگی و درفش - از این سپاه ایران - پیشاپیش باشید  
 و نام آور بود - تا روز جاودان ... - بستور اسب فراز هلید و دشمن بکشت - و کار زار  
 بکرد - مانند زریر سپهبد .

ارجاسپ چون چنان دید گفت :

ازین چنین پندارم - که از نخم وشتاسپ - کسی کین زریر خواهد - اما از  
 شما خیونان - کیست که شود - با آن کودک - کوشد و او را کشد - شما آن و هستان  
 دخت خود را بزنی بدو دهم - که اندر همه کشور - ازو هژرتر نیست . - و او را شهر  
 بیتخش (وزیر مملکت . م.) کنم - چه اگر این کودک - زنده ماند - چندی نباید - که  
 ازما خیونان - هیچ زنده نماند !

پس ویدرفش جادو - بر اسب نشست - آن ژوین جادوی - بخشم و زهر ساخته  
 را بر سر دست گرفت - و اندر رزم دوید .



→ بستور نگاه کرد و گفت : - ای دروند جادو! - پیش‌تر آی چه من - بارگی  
 بزیر ران دارم - اما تاخن ندام و تیر اند تر کش دارم اما گشادن ندام - پیش‌تر آی  
 تا جان خوش از تو دور کنم چنانکه از آن سپهد تهم زیر، پدرمن، کردی. پس روان  
 زیر بانگ کرد که این ژوین ازدست بیفگن! از کیش تیری برآر و بدین دروند پاسخ  
 کن! بستور چنان کرد که روان زیر گفت و آنگاه :

از تن او آن موزه بر آورد - با آن جامه زرین زیر - و خود بر بارگی -  
 زیر نشست - و بارگی خوش - بدست فراز گرفت - و اسب فراز هلید - و دشمن  
 بکشت - تابجایی رسید که گرامیک کرت<sup>۰۰</sup> [ فرزند جاماسپ ] آنجا بود - و درفش به  
 دندان داشت<sup>۱</sup> - و بدو دست کارزار همی کرد .

[ بستور بدو گفت ] : پیروزی دار - ای گرامیک کرت جاماسپان - این درفش  
 پیروزان را - و اگر من زنده رسم - پیش وشتاسپ شاه - گویم که تو کارزار - چسان  
 پهلوانی کردی - بستور اسب فراز هلید - و دشمن بکشت - تابجایی رسید - که سواریل  
 سبندوات آنجا بود - و چون او بستور را دید - آن بزرگ سپاه ایران - بیستور بهشت -  
 و خود بر سر کوه شد - تا ارجاسپ را بایور - سپاه از سر کوه بزند - و بدشت افگند .  
 سبندوات جنگید - و سوی گرامیک کرت براند - و گرامیک کرت جنگید و  
 سوی بستور براند ...

( نقل از حماسه سرایی در ایران تألیف مترجم این کتاب )

چاپ دوم ص ۱۲۹-۱۳۱

این کلمات دلپذیر حماسی که در شرح جنگاوری بستور آمده مقام او را در  
 ادبیات دینی و حماسی پهلوی آشکار می‌کند. این بستور همانست که دراوستا بست وئیری  
 Basta - Vairi یاد شده یعنی « جوشن بسته » یا « سینه بسته » .

همچنانکه گفتیم نام بستور در گشتاسپنامه دقیقی نستور آمده و من تصور میکنم  
 صورت اصلی این کلمه در اشعار دقیقی بستور ( Bastur ) از کلمه پهلوی « بستور » بوده  
 است و بعدها بر اثر اشتباه نسخ تنها در شاهنامه بصورت نستور در آمده است نه در موارد دیگر

همانست که در کتاب پهلوی ایاتکار زیریران<sup>۱</sup> پسر زئیری وئیری (زیریر)

→

چه در نسخ غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم از تعالی (ص ۲۷۴) باشکال «بستور» و «بشتوز» و «بشیوز» و «یشیوز» و امثال آنها آمده و همه این صورنها مصحف است از کلمه «بستور»

## Kavērasman - ۲

اسم کوارسمن در اوستا (فروردین یشت بند ۱۰۳) آمده و او از مقدسان و نیکوکاران بوده است. لیکن در شاهنامه از نزدیکان گشتاسپ و مردی بدخواه شمرده شده است که بسعایت او اسفندیار از چشم پدر افتاد و بدژگنبدان محبوس شد<sup>۲</sup> آیات دقیقی درباره او چنین است :

یکی سرکشی بود نامش کرزم	گوی نامبردار فرسوده رزم
بدل کین همی داشت ز اسفندیار	ندانم چه شان بود آغاز کار
شنیدم که گشتاسپ را خویش بود	بیورش همیشه بد اندیش بود
هر آنجا که آواز او آمدی	ازو زشت گفتی و طعنه زدی...

## Ayādgār ē Zarirān - ۱

ایاذگار (ایاتگار) زیریران که ترجمه پارسی آن «یادگار زیریر» است نام کتابی است در ذکر جنگ میان گشتاسپ و ارجاسپ تورانی و بیان جنگاوریهای زیریر و پسرش بستور در آن جنگ. این کتاب موسوم است بنام زیریر پسر لهراسپ و برادر گشتاسپ، این پهلوان در روایات مذهبی و ملی و در اوستا مقام و مرتبه بلندی دارد. هنگامی که لهراسپ از سلطنت کناره گرفت سپاهسالاری را بزیریر و سلطنت ایران شهر را بگشتاسپ سپرد و او همه وقت سپهسالار ایران بود تا در جنگ میان ارجاسپ و گشتاسپ بدست بیدرفش جادو کشته شد. این پهلوان در اوستا بنام زئیری وئیری *Zairi - Vairi* موسوم و از کسانی است که نامش در یشت ۱۳ (فروردین یشت) بلافاصله بعد از نام ویشتاسپ در صدرنام عده‌یی از کیانیان آمده (بند ۱۰۱) و فروشی او چون پاکان و نیکان ستوده شده است<sup>۳</sup> و گذشته ازین مورد نام او را دوبار در آبان یشت (بندهای ۱۱۲-۱۱۳ و ۱۱۷) می‌بینیم و مفصل‌تر از همه این موارد بندهای ۱۱۲ - ۱۱۳ یشت اخیر است

←

→ که بنا بر آن زریر سوار جنگجو قربانیهای تقدیم اردوسو را اناهیتا کرد و ازو درخواست که برهومیک (Humayaka) دیوسنا و ارجاسپ دروغ پرست در میدان جنگ ظفر یابد و اردوسورا اناهیتا نیز او را کامیاب و مظفر ساخت .

اما یادگار زریران بنسخه موجود خود یکی از آثار اواخر دوره ساسانی یعنی اواخر قرن ششم یا اوایل قرن هفتم میلادی محسوب میشود و کتابیست بنثر پهلوی و تا چندسال پیش کسی تصور نمی کرد که اصل آن بنظم بوده است تا در سال ۱۹۳۲ آقای بنونیست (Benveniste) نخستین بار ثابت کرد که کتاب مذکور با موضوع فهرمانی و حماسی خود بنظم بوده و براین صرفاتی که در عهد ساسانی در آن روی داده از صورت منظوم بیرون آمده و در شمار آثار منثور پهلوی قرار گرفته است .

ایرانشناسانی که پیش از بنونیست در این کتاب کار کرده اند مانند «پاگلیارو» (Pagliaro) و «گایگر» (Geiger) متوجه منظوم بودن آن نگردیدند لیکن بنونیست بعد از تحقیقات بدین نتیجه رسید که ایاتگار زریران يك منظومه دوره اشکانیست که در عهد ساسانی تغییراتی در آن راه یافته و بوضع فعلی درآمده و اصل آن ظاهراً از روایتی که متعلق بر ارومان شمال شرق ایران بود گرفته شده است .

از ظواهر امر چنین برمیآید که منظومه یادگار زریر مانند بشتها بر اثر وارد کردن کلماتی برای توضیح و تفسیر در متن کتاب تغییرات مختصری یافته و از سیاق نظم دور شده است. بنا بر این اگر با توجه باین امر کسی میتواند کلمات و عبارات زائد دوره ساسانی را در این کتاب بیابد و از میان سایر کلمات و عبارات بیرون کشد، منظومه‌یی کامل بدست میآورد. بنونیست بچنین کاری دست زد و در کار خود توفیق یافت و پس از چندی مطالعه و تحقیق توانست زوائد دوره ساسانی را از متن کتاب بیرون کشد و اشعار شش‌هجایی اصل را بیابد. اشعار شش‌هجایی اصل کتاب همچنانکه گفتیم مربوط به عهد اشکانی پیش از قرن سوم میلادیست .

این منظومه اشکانی ظاهراً از منظومه دیگری که در عهد هخامنشی سروده شده و خارس می‌تیلنی (Charès de Mitylène) از آن نام برده تقلید شده بود. آتنه (Athénée) نویسنده و مورخ یونانی قرن سوم میلادی مؤلف کتاب معروف ضیافت سفسطائیان «(Banquet de Sophistes) از قول خارس می‌تیلنی که در قرن چهارم



یش از میلاد می‌زیسته و رئیس نشریات سلطنتی دربار اسکندر در ایران بوده است ،  
از داستان عاشقانه بی‌در ایران یاد کرده که قهرمانان آن زربادرس (Zariadrès) و اودانیس  
(Odatis) بوده‌اند .

نام زربادرس در این داستان بی‌شبهت به «زرب» در یادگار زریر نیست چنانکه  
کلمه اودانیس صورت یونانی شده « هودات » یا « هوثوس ، هوتوس » باید باشد و تنها  
برائش شباهتی که میان اسم زربادرس و زریر وجود دارد لا بنویست تصور کرد منظومه  
پهلوی ایاتگار زریر تقلیدی است از داستانی منظوم زربادرس که مربوط بعهد هخامنشی  
بوده است لیکن مطالعه در موضوع داستان که آتنه از قول خارسی می‌تیلنی نقل کرده‌است  
ما را بر آن میدارد تا آنرا شبیه داستان گشتاسپ ، دختر قیصر بدانیم خاصه که اسم  
قهرمان مؤنث این داستان یعنی ( اودانیس ) بی‌شبهت با اسم زن کی گشتاسپ یعنی  
هوثوس یا هونوس بنظر نمی‌آید .

اهمیت منظومه ایاتگار زریران در آنست که واسطه میان منظومه های حماسی  
یشتها و حماسه های پارسی است و وجود آن مسلم میدارد که اندیشه ایجاد منظومه های  
قهرمانی از دوره یشتها بیحد همواره در ایران وجود داشته است .

از این کتاب در ادبیات فارسی اثری بزرگ برجای مانده و آن عبارتست از داستان  
نخستین جنگ گشتاسپ با راجاسپ در شاهنامه ، دراینکه این نفوذ مستقیماً از یاد کارزریران  
در شاهنامه مانده و با الواسطه صورت گرفته بحث است . بعقیده من قبول این اصل که  
دقیقی نسخه پهلوی یادگار زریران را مستقیماً اساس کار خود در سرودن هزاریت خوش  
قرار داده باشد ، دور از مطالعه و تحقیق است زیرا با آنکه شباهت و قرابت فراوانی میان  
این دو منظومه وجود دارد مضامین و تمایزهایی نیز در بعضی از موارد آن با منظومه ایاتگار  
زریران مشاهده میشود و از آنجمله است کشته شدن گرامی کرد در گشتاسپنامه دقیقی  
در صورتیکه در ایاتگار زریران گرامیک کُرت و بستور و سپنددات هر سه تا آخر با  
تورانیان جنگیدند و آنانرا شکستند . دیگر مغایرتیست که در گرفتن کین زریر  
مشاهده میشود . در یادگار زریر گیرنده کین زریر پسر او بستور است و اوست که بیدرفش  
را بقتل آورد اما در شاهنامه اگرچه بستور نخست بدین قصد بجنگ رفت لیکن کشتن  
←

دانسته شده.<sup>۱</sup> در وسط این فهرست اسم «وِست اورو»<sup>۲</sup> از خاندان نوتوری را می‌یابیم و شاید بتوان چنین نتیجه گرفت که تمام اسامی که پیش از اسم «وِست اورو» آمده اسامی افراد خاندان وِشتاسپ از قبیل برادران و پسر-عمان و جز آن است و با «وِست اورو» ذکر افراد خاندان نوزدی شروع می‌شود که بستگان هوتوسا ملکه وِشتاسپ هستند و آن نیز بعد از اسم پسران



پیدرفش جادو بدست اسفندیار صورت پذیرفت .

مقایسه‌های کوچک دیگری نیز میان این دو منظومه دیده می‌شود لیکن بطور کلی اختلافات این دوائر جزئی و بی‌اهمیت است چنانکه در اساس و حتی ترتیب روایات اختلافی مابین هزاریت دقیقی و منظومه پهلوی یادگار زریر نمیتوان یافت. اما همین اختلافات جزئی خود مؤید عقیده ماست بر اینکه دقیقی مستقیماً از کتاب یادگار زریر استفاده نکرد بلکه متن دیگری که بنابر امارات دیگر همان شاهنامه نثر ابومنصوری بود در دست داشته و از آن در نقل روایت و نظم داستان استفاده کرده است . با این وصف عجب در اینجاست که بسیاری از کلمات و ترکیبات و افکار در منظومه دقیقی و ایاتکار زریران عیناً یکدیگر شبیه است و بدین ترتیب باید گفت که مأخذکار دقیقی در شرح نخستین جنگ مذهبی گشتاسپ و ارجاسپ از یادگار زریر متأثر و عبارت دیگر یکی از منابع و مأخذ مؤلفان این شاهنامه کتاب یادگار زریر بوده است . مترجم این کتاب منظومه یادگار زریر را در شماره های ۶-۱۰ سال اول مجله سخن با مقدمه و مقایسه دقیق آن با گشتاسپنامه دقیقی بچاپ رسانیده است. قطعه‌یی از این منظومه را نیز در شماره مقدم بر همین یادداشت درج کرده‌ایم و آن از جمله بهترین قسمت‌های منظومه مذکور بشمار می‌آید . (مترجم)

۱- تصور می‌کنم بتوان در این مورد بر روایت بعدی اعتماد کرد زیرا نسب‌نامه‌یی که طبق آن روایت ترتیب داده شده اسامی مذکور در فهرست فوق‌الذکر را در یک تعاقب طبیعی قرار میدهد .

ونوادگان وشتاسپ ذکر شده است.<sup>۱</sup>

با این تفصیل آیا وشتاسپ از خاندان نئوتر بوده است یا نه؟ و آیا باید تصور کرد که تنظیم کننده یشت <sup>۵</sup> خاندان وشتاسپ و هوتوسا را با یکدیگر اشتباه و خلط کرده است؟ برای من اخذ تصمیم در این مسائل دشوار است.<sup>۲</sup>

وشتاسپ پادشاه معتقد و مدافع آیین زرتشتی (یشت ۱۳ بند ۹۹ . ۱۹ بند ۸۴ . ۵ بند ۱۰۵) و صاحب فر کیانی است (یشت ۱۹ بند ۹۳) . وی به اردوی <sup>۳</sup> تزدیک دریاچه فرزادنو<sup>۴</sup> (یشت ۵ بند ۱۰۸) و به «اشی» در کنار رودخانه دائی تیا<sup>۵</sup> (یشت ۱۷ بند ۶۱) قربانیهایی نثار کرد . و ندرمئی نیش<sup>۶</sup> و «ارجت

۱- هرتسفلد در یادداشت شماره ۱ از ج ۱ باستانشناسی ایران ص ۱۸۱، نئوتیریان naotairyāna را که یکبار دیگر در بند ۷۶ از یشت ۵ بعنوان صفت وست اور و آمده است «وابسته بخاندان نوزدی» ترجمه کرده است لیکن قبول این نکته مشکل است که نام یکی از افراد وابسته بخاندان نوزدی بتواند در فهرست اعضاء خاندان سلطنتی ذکر شود .  
۲- فرضیه‌ای که مورد تأیید هرتل Hertel و هرتسفلد قرار گرفته مورد قبول من نیست بنابراین فرضیه نئوتر یعنی «شعبه کوچک». علت این تصور اعتقاد باین اصل است که کوی وشتاسپ همان پدر داریوش اول است که بشعبه کوچک خاندان هخامنشی تعلق داشت. نئوتر مانند «هوو» بدون شك يك اسم خانوادگی است و بنظر من كاملاً مستبعد میرسد که ترکیب «شعبه کوچک» بتنهایی بمنزله يك اسم خانوادگی بکار رفته باشد .

Frazdānu - ۴

Arāvi - ۳

Dāityā - ۵

۶- Vandarəmainig . در اوستای موجود این تنها موردی است که از « وندر مئی نیش» سخن رفته است . در منابع جدید این شخص را برادر ارجاسپ دانسته اند یعنی اندریمان برادر ارجاسپ در طبری و شاهنامه فردوسی .



اسپ<sup>۱</sup>، از آردوی درخواست کردند که آنانرا در غلبه بر کوی وشتاسپ  
یاوری کند، لیکن باین آرزو نرسیدند (یشت ۵ بندهای ۱۱۶-۱۱۷) و  
برعکس وشتاسپ بر همه دشمنانش غلبه جست یعنی اشت اورونت<sup>۲</sup> پسر و سب  
نثورو<sup>۳</sup> دارنده هفتصد شتر، و درشینیک<sup>۴</sup> و «سپین جثورو شک»<sup>۵</sup> و پشن<sup>۶</sup> را که  
از دیویسنایان بوده اند شکست داد و «تائریونت»<sup>۷</sup> و ارجت اسپیی بدکارو  
هیانی را منهزم ساخت و قوم هیان<sup>۸</sup> را در هم شکست و از کشور آنان  
دوزن با خود آورد یکی هومایا<sup>۹</sup> و دیگر واریذکنا<sup>۱۰</sup> (یشت ۹ بند ۳۰-۳۲.  
۱۷ بندهای ۴۹-۵۲. ۵ بندهای ۱۰۸-۱۱۰. ۱۹ بند ۸۷)<sup>۱۱</sup> و جنگاوران

Agtaurvant - ۲

Arajjataspa - ۱

Darjiniika - ۴

Vispatauru - ۳

Tādryavant - ۶

Spinjauruska - ۵

Hyaona - ۷ یاخیان Xyaona. این کلمه در متون پهلوی بصورت «خیون»

آمده و در روایات دوره ساسانی بر بعضی قبایل زردپوست اطلاق شده است (م).

Humāyā - ۸

Varidkanā - ۹

۱۰- در شاهنامه از دو دختر کی گشتاسپ یعنی «همای» و «به آفرید» سخن رفته  
است که در دومین حمله ارجاسپ بایران اسیر و در روین دژ محبوس شدند و سرانجام  
استندیار بارنج بسیار خود را بدان دژ رسانید و آندو را رها کرد. در بند ۳۱ از درواسپ  
بشت یکی از خواهشها و آرزوهای وشتاسپ آنست که دیگر باره هومایا و واریذکنا را  
از کشور هیان (= خیان) بخانه خود باز گرداند و این قول بتمام معنی باروایت شاهنامه  
همانند است. در منظومه ابانکار زیر بران یکبار از هومایا بصورت هوماک (هوماک) یاد شده

اواز جنگها پیروز یازمی گشتند (یشت ۵ بند ۱۳۲).

در قسمت غیر زرتشتی یشت ۱۳، آنجا که نام شاهان و پهلوانان ازمنه قدیم آمده (بندهای ۱۳۰-۱۳۸)، دسته کویان به کوی هئوسروه ختم میشود. یکی از اخلاف کوی هئوسروه یعنی آخرو<sup>۱</sup>ر هم در این فهرست آمده لیکن لقب کوی برای او ذکر نشده است. اسم کوی و یشتاسپ را در قسمت دیگر (بندهای ۹۹-۱۰۰) می یابیم که از اصل زرتشتی است و نام پیروان مهم زرتشت در آن آمده. بندهای ۱۰۱-۱۰۳ این یشت حاوی فهرست خاندان و پسران نوادگان و یشتاسپ و «هئوسا»<sup>۲</sup> و روابط زناشویی آن دو

→ است که زیباترین دختران ایرانی بود. گشتاسپ هنگامی که از قتل زریر آگهی یافت و بکین خواستن کمر بست بر لشکریان آواز داد و گفت: «کیست که شود و کین زریر من خواهد - تاهوماک دخت خود - بزنی بدو دهم - که اندر همه کشور - ازو هر برتر نیست ...» نام وارینه کتا در متون بعدی بابکی فراموش شده و بابه «به آفرید» چنانکه در شاهنامه می بینیم تغییر شکل داده است و بهر حال مؤلف این کتاب او را دختر گشتاسپ نمی داند (م).

۱- *Axrūra*

۲- *Huraôsa* این اسم در متون پهلوی بصورت «هئوس» دیده میشود. وی از خاندان نثوری (نوذری) و با گشتاسپ از يك نژاد بوده است. در روایات اسلامی و در شاهنامه چنین اسمی برای زن گشتاسپ ملاحظه نمیشود زیرا در این روایات زن گشتاسپ دختر قیصر روم و موسوم به «ناهید» بود که شاه وی را «کایون» میخواند و چنانکه میدانیم مواصلت گشتاسپ با این زن نتیجه يك داستان عشقی مشهور است که در شاهنامه بتفصیل آمده: معلوم نیست داستان حماسی عشق گشتاسپ و کایون کی در روایات کیانیان راه جست. و بنا بقیده من بعید نیست این امر مربوط باواخر عهد ساسانی، مثلاً

با یکدیگر است. اولین اسمی که در این فهرست دیده میشود نام زئیری وئیری برادر ویشناسپ است که در بندهای ۱۱۲-۱۱۴ از یشت ۵ بصورت دشمن غالب بر شخصی بنام «پئوچینگه اشتوکان»<sup>۱</sup> (۴) و هومیک<sup>۲</sup> ی دیوسنا یاد شده، و عنوان يك جنگجوی نام آور در جنگ با ارجتاسپ، طرفدار کیش دروغپرستی دارد. ویست اورو از خاندان نوزدی<sup>۳</sup> نیز یکی از

بعد از دوره خسرواپروثر باشد که خاندان سلطنتی ابران ویزانس با یکدیگر خوشاوندی یافتند. واز جانبی دیگر داستان عشق گشتاسپ با کتیون<sup>۴</sup> نبی شباخت بدستان زربا درس و اودائیس نیست که پیش ازین در حواشی همین کتاب یاد کرده ایم. (م)

۱- *Pāḍḍeīngha Aśtōkāna*

۲- *Humayaka*

۳- خاندان نوزدی از خاندانهای بزرگ در داستانهای ملی است. این خاندان بنا بر روایات ملی که مبتنی بر اوستاست از اعقاب نوزد پسر منوچهر بوده و بزرگترین افراد آن توس (= طوس) و ویستغم (= ویستهم = گستم) وزراسپ بوده اند. در اوستا از خاندانی بنام نئوتیریان (*Naotairyāna*) سخن رفته که طوس و گستم و ویشناسپ و زئش هوتوش از آن بوده اند. از این خاندان در شاهنامه نیز یاد شده و فرد مشخص و بزرگ آن طوس و گستم هستند.

نام طوس در اوستا توس *Tūsa* آمده و در بندهای ۵۳ و ۵۴ از آبان یشت از و چنین یاد شده است: توس پهلوان بر پشت اسب خویش بار و سوار اناهیتا درود فرستاد و از و برای خود و ستوران خویش نیرو و تندرسی خواست تا آنکه دشمنان را از دور تواند دید و بر هم آوردان و بدسگالان خویش چیره تواند گشت. توس از اناهیتا درخواست تا وی را بر پسران دلیر «وِاسَک» (وِسه) در گذرگاه بلند «خَشْتَرَسُوك» بر فراز «کَنگَه» (کنگ) برافراشته و مقدس غلبه دهد و بسیاری از تورانیان را بقتل آورد. در ادبیات پهلوی هم چنانکه بارها در همین کتاب اشاره شده طوس از جاویدانانست.

اما گستم پسر دیگر نوزد در اوستا دوست اورو نام دارد. از این ویست اورو که

قهرمانان این جنگ‌هاست که باندازهٔ موی سر خود از پرستندگان دیوان را بقتل آورد و آردوی با او یاری کرد تا بی آنکه جسم او تر شود از رود «وی تنگ هوئی نی» عبور کند (یشت ۵ بندهای ۷۶-۷۹). قسمت ۱۳۹- ۱۴۱ یشت ۱۳ حاوی اسامی چندتن از زنان جامعهٔ زرتشتی است. در بند ۱۴۰ سخن از چند زن شوی‌دار با توضیحاتی راجع بشوهران آنان، و در بند ۱۴۱ سخن از چند دوشیزه می‌رود. اما بند ۱۳۹ حاوی نام ده زن است که راجع بآنها توضیحاتی در جای دیگر نیست. اینان زنانی بوده‌اند که نسب و خاندانشان کاملاً معروف و شناخته شده بود. نخستین آنان «هووی» دختر فرش اشتر<sup>۳</sup> زن زرتشت است و سه زن دیگر فرنی<sup>۴</sup>، ثری نی<sup>۵</sup> و پوروچیستا<sup>۶</sup> دختران زرتشتند که از سومین در گائاهها نیز سخن رفته است (یسنای ۵۳ بند ۳). سپس از هوئوسا و هومایا<sup>۷</sup> زن و دختر وشتاسپ یاد شده است. بنابر يك قطعه که قبلاً نیز نقل شده (یشت ۹ بند ۳۱) هومایا در سرزمین

→ از خاندان نوندریان بود دوبار در اوستا یاد شده است و او بسیاری از دیوسنابان را کشته. این اسم در ادبیات پهلوی و ستنم یا وستهم و در ادبیات فارسی گسته شده و در بعضی از مآخذ پهلوی (زندو هومن یشت) جزاوندانان است. (م)

#### ۱- Vitanghvaiti

۲- اما کن جغرافیایی را که در تاریخ کوی وشتاسپ ملاحظه می‌شود، باید در ایران شرقی جستجو کرد. برای اطلاع از فرزندان Frazdanu و وی تنگ هوئی نی، رجوع شود به باستانشناسی ایران تألیف هرنسفلد ج ۲ ص ۵۸. بعد. دائی یا Daitiā هم یکی از رودخانه‌های ایران شرقی است و جز در کتب پهلوی در سایر موارد جنبهٔ اساطیری ندارد.

#### ۴- Frani

#### ۳- Frazaotra

#### ۶- Pouruistiā

#### ۵- Griti

#### ۷- Humāyā

هی<sup>۱</sup> انی<sup>۱</sup> باسارت افتاده و پدرش ویشناسپ بعد از پیروزی او را از آنجا با خود آورده بود<sup>۲</sup>.

### ۵ - آیا دوره کیان اساطیری است یا تاریخی؟

این بود موادی که راجع بکیانیان میتوان از یشت ها کرد آورد. کوی ویشناسپ که سر گذشتش باسر گذشت زردشت بستگی دارد، و یکی از شخصیت های بسیار مهم در گائاهاست، باید بعنوان یک فرد کاملاً تاریخی محسوب گردد. البته عناصر افسانه‌یی در تفصیلات مربوط به لشکر کشیهای او چنانکه در یشتها ملاحظه میگردد، موجود است، منتهی باید در نظر داشت که در گائاهای اشاراتی راجع بجهنگهای ویشناسپ با کویان و کرینان یعنی علمای مذهبی دیویسنا، وجود دارد و بعید نیست اسامی بعضی از همین کویان و کرینان در روایاتی که بوسیله یشتها بما رسیده است محفوظ مانده باشد. صحت نام پدر ویشناسپ که فقط در یک مورد از یشت ۵ دیده میشود (اثوروت آسپ) قابل تردید است ولی هیچ دلیل قاطع برای انکار قطعی آن نداریم و همچنین بسبب اینکه کلمه اثوروت آسپ (دارنده آسب تندرو) بعنوان صفت خورشید وایزد آپام نیت<sup>۳</sup> بکار رفته، دلیلی نیست بر آنکه نام پدر ویشناسپ نباشد.

اما راجع به هشت پادشاه مقدم، بر ویشناسپ که دارای عنوان کوی

### ۱ - Hyaonite

۲ - اسیر دیگر که رهایی یافت یعنی واریذکنا *Vāriḍkanā* ظاهراً دختر ویشناسپ نبوده و نام او در فهرست یشت ۱۳ بند ۱۳۹ ذکر نشده است.

### ۳ - Apām napat

بوده‌اند مطالب ذیل قابل توجه است :

۱- اگرچه اولین شاهان مذکور در یشتها بدون تردید افراد اساطیری یا داستانی و نمونه‌های مختلف از نخستین بشر، نخستین شاه، انسان ازدها پیکر، کشنده ازدها، و غیره هستند، و غالباً از عهد هندوایرانی باقیمانده‌اند، لیکن کوی‌ها که سلسله منظمی را تشکیل می‌دهند، افرادی کاملاً ایرانی می‌باشند. تاریخ آنان بر مبنای اساطیری استوار نیست و اعمال آنان عبارتست از قهرمانیایی که کاملاً جنبه عادی بشری دارد.<sup>۱</sup> با آنکه در روایات بعدی یشت‌ها داستانهای فرعی اساطیری در سرگذشت تاریخی کوی‌اوسدن<sup>۲</sup> و کوی هئوسروه وارد شده است، ولی این امر نباید علت کمراهی ما در تحقیق گردد

۱- در روایات مربوط به فرنگرسین<sup>۳</sup> از روز گاران اولیه عناصر اساطیری نفوذ کرده است. هرتل در رساله خودشید و میثر (Die Sonne und Mithra) ص ۳۲، از این امر چنین نتیجه می‌گیرد که فرنگرسین رب‌النوع جنگ و رب‌الارباب تورانیان بوده است و این استنتاج بنظر من دعوی درازانقان و تحقیقی است

۲- آیا میان اوسنس کاوی *Usanas Kāvya* مذکور دروداها و کوی اوسدن (اوسن) مذکور در اوستا ارتباطی موجود است؟ و آیا اشاراتی از این کوی زورمند در رگودا *Rgveda* می‌توانست نفوذ کند؟ جواب این سؤال را و دانشانسان می‌توانند بدهند. استبعادی ندارد که شهرت کیان در دره سند (ایندوس) نفوذ کرده باشد زیرا ارتباط بین آریائی‌ان ایران شرقی و آریائی‌ان هند بسیار آسانتر از ارتباط بین قبایل ایران شرقی و غربی بوده که بوسیله صحاری بزرگ از یکدیگر جدا می‌شده‌اند. شاریانیته *J. Charpentier* معتقد است در کوی اوسنس (اوسنس کاوی) که معادل «کوی اوسن» اوستاست، و همچنین در بعضی دیگر از افرادی که بر کرد «ایندرا» قرار داده شده‌اند، مسلماً آثار وجودی افراد آدمی از ازمئه قدیم دیده می‌شود. ( *Le Monde oriental* , 1931 : p . 24 )

چه حتی یکی از افراد تاریخی مانند گیوهم که از میان افراد سلسله شاهان اشکانی برداشته شده، چنانکه بعداً خواهیم دید، در روایات ایرانی بصورت موعودی جاویدان درآمده است.

۲- پادشاهان اساطیری در یشتها اصلاً بعنوان کوی ذکر نشده‌اند و این اصطلاح خاص ایران شرقی برای شاهانی محفوظ مانده که نخستین آنان کوات است و همین اصطلاح را عهد زرتشت از لحاظ تاریخی تأیید و ابرام کرده است.

۳- اسامی خاص کویان بمنزله نمونه‌هایی از اسمها و کلماتی است که در عهد زرتشت متعارف بوده و زیاد بنظایر آنها باز میخوریم<sup>۱</sup> لیکن با آنکه عدمی از اسامی زرتشتی بهمین صورتی که تر کیب شدمودر یشت ۱۳ می‌بینیم، از اندیشه‌های دینی گائاه نشأت کرده است، با اینحال برخی از اسامی کیان مورد بحث (ارشن، بیرشن، سیاورشن)<sup>۱۰۷</sup> دارای ترکیبات قدیم ایرانی و عهد مقدم بر زرتشت میباشد و هیأت ظاهری آنها هم دارای هیچ نشانه خلاف معمول و متضمن اشتباهی نیست.

۴- نسب‌نامه‌یی که بنابر آن اوسدن، ارشن، پیسینه و بیرشن برادران یکدیگر، و پسران ائی‌پی و هونواده کوات بوده‌اند، جز در منابع نسبة جدید ذکر نشده است اما بنابر دلایل عقلی خیلی سهل بنظر میرسد که متضمن یک روایت اصیل باشد زیرا دانشمندانی که درباره کتب مقدسه اطلاعات وافعی داشته‌اند، اگر میخواستند روابط نسبی شاهان قدیم را معلوم دارند، اطلاع

۱- رجوع شود به: تحقیق درباره مزدیسناي ایران کهن ص ۱۷ بيمد.

دیگری جز متعاقب بودن اسامی آنان در یشت ۱۳ و یشت ۱۹ نداشتند و از نیروی ناچار بودند هر هشت اسم یاد شده را بهمان نحو که یشت سر هم قرار گرفته است بیاورند و هر فرد مؤخر را مستقیماً فرزند فرد مقدم بدانند. شاید بتوان تصور کرد که این چهار برادر که همه عنوان کوی دارند، در زمانی واحد هر يك بر سرزمین معینی حکومت میکرده‌اند و چند گاهی هم یکی از آنان، یعنی کوی اوسدن بر تمام اراضی قبایل آریایی تا مشرق تسلط یافت بنحوی که بنا بر تعبیر یکنواخت یشتها «بر همه کشورها، بر آدمیان و بر دیوان» حکومت کرد.

سلسله سلاطینی که از کوی کوات تا «کوی هئوسروه» ممتدست، بنا بر شرح فوق از پنج نسل پدیدمی آید. از «اُوروت اسپ»، پدر تاریخی پاداستانی ویشتاسپ، در موارد مذکور یاد نشده و نام ویشتاسپ هم در یشت ۱۳ در جای خود بتمنهایی آمده است. تنظیم کنندگان زرتشتی یشتها مسلماً هئوسرو را بعنوان آخرین فرد خاندانش شمرده‌اند و گویا در این مورد از يك خاطره تاریخی متأثر بوده‌اند، بدین معنی که در دربار کوی ویشتاسپ بدون شك نسب‌نامه پادشاهان پیشین و مسائل مهمی از سرگذشت آنان را میدانسته‌اند و خاطره‌بی از آن هنوز در محیط زرتشتی باقی مانده بود.

با این توضیحات، باید قائل بیک دوره سلطنت غیر مشخص، بین دوره سلطنت کوی هئوسروه و کوی ویشتاسپ شد، و خیلی دور از حقیقت



نیست اگر فرض کنیم که سلطنت سلسله گویان نموداری تاریخی است از عهد بعد از استقرار آریائیان مهاجر در ایران شرقی، و در آمدن آنان تحت روش سلطنتی منظمی که تا دوره ظهور زرتشت بطول انجامید.

اگر این برهان پذیرفته شود، اطلاعاتی که میتوان از یشتها استخراج کرد، دارای مختصر ارزش تاریخی برای روشن کردن تاریخ ایران شرقی در عهد مقدم بر دوره هخامنشی است، و بدون این اطلاعات تاریخ ناحیه مذکور مبهم و تاریک میماند. نسبت به روایاتی که تاریخی شناخته میشوند، و صفت عمومی آنها مغایر با قبول حقیقت تاریخی دیگری نیست، شیوه مطلوب بنظر من آنست که نباید آن حقایق تاریخی را بمنزله اطلاعات اساطیری فرض کرد، بلکه باید این روایات را هم بعنوان روایاتی تلقی نمود که وقتی بنیانی از حقیقت را داشته است، و در عین حال باید آنها را در پرتو قوانین معرفه النفسی تشکیل داستانها مورد آزمایش و تحقیق قرارداد.

باتوجه باین مقدمه باید گفت: در سرزمینهای واقع در بین صحراهای مرکزی ایران و حوضه سند، قبایل آریایی که از شمال می آمدند تشکیل حکومتهای استبدادی در زیر فرمان پادشاهانی میدادند که عنوان کوی داشتند. یکی از این گویان یعنی اوسدن همه سرزمینهای آریایی را تحت اطاعت خود در آورد چنانکه درباره او همان سخنانی را میتوان آورد که در یشت ۱۰ (بندهای ۱۳ - ۱۴) بنحو شاعرانه بی درباره میسر گفته شد است: « بر تمام

سرزمینهای آریایی نظرمیافکنند، از آنجا که آبهای پهناور امواج خود را  
 بطرف ایشکت<sup>۱</sup> و پوروت<sup>۲</sup> و مرکیانا<sup>۳</sup> و آریا<sup>۴</sup> و گو<sup>۵</sup> (سغد) و خوراسمی  
 (خوارزم) سرازیر میکند. وی دشمنی قوی داشت بنام فرنگرسین که  
 فرمانفرمای بزرگ قبایل تورانی بود و این قبایل «تورانی» خود ظاهراً از نژاد  
 ایرانی بوده اند. فرنگرسین که سیاورشن پسر کوی اوسدن را بقتل آورده  
 و همچنین فردبارزدیگری را بنام اغرارت<sup>۶</sup> از خاندان نروی<sup>۷</sup> کشته بود،  
 توانست فرکیانی را بدست آورد یعنی در شمار کویان درآید و بر قبایل آریایی  
 حکومت یابد و یکی از دشمنان خون آشام آنان را که در روایات دارای نامی  
 است که ظاهر آریایی دارد، یعنی زئی نی گو<sup>۸</sup> (زنگیاب) را، منهزم و مقتول  
 سازد. اما هئوسروه پسر سیاورشن شروع بجنگ با فرنگرسین کرد و قدرت  
 را از چنگ او بیرون آورد. فرنگرسین بیهوده چندبار کوشید فرکیانی  
 را که بنا بر عقیده ایرانیان جز بیادشاهان قانونی تعلق نمی گرفت، فراچنگ  
 آورد و چند جنگ بزرگ که در يك ناحیه جنگل زار بوقوع پیوست  
 بمبارزات بین آندو خاتمه داد، فرنگرسین و کرسوزده که (نگاهبان اصلی  
 تخت و تاج فرنگرسین بوده) شکست یافتند و هر دو اسیر و بابتقام خون  
 سیاورشن و اغرارت مقتول شدند.

Pouruta - ۲

Iškata - ۱

Arcia - ۴

Margiana - ۳

Aγraerafa - ۶

Gava - ۵

Zaingav - ۸

Naravi - ۷

این جنگِ قهرمانی اثری فراموش نداشتنی درازهان باقی گذاشت و بزودی این غاصب در افسانه‌ها دارای خصائصی شد که گویا از سرگذشت مرد ازدها پیکر یعنی اژی دهاک<sup>۱</sup> گرفته شده باشد.

با کوی هئوسروه چنانکه معلوم است دورهٔ مجدوعظمت کیان پیاپی رسید و بعد از و تنها خاطره‌یی از یک پسرش بنام آخروور<sup>۲</sup> که دارای عنوان کوی نبوده است، باقی ماند. در دورهٔ بعدی سرزمینهای مشرق مسلماً تحت اطاعت شاهان کوچکی درآمد که همگی عنوان کوی داشتند و یکی از آنان کوی ویشتاسپ بود. ویشتاسپ هئوسرو را از خاندان نئوتر بزی اختیار کرد و مسلم نیست که او خود از خاندان نئوتر باشد. در کشور ویشتاسپ زرتشت (زرتوشت)<sup>۳</sup> از خاندان سپی<sup>۴</sup> نام بادعوت خلق بمزدا پرستی اصلاح شده بی قیام کرد. این کیش با آیینی که بر پرستش مظاهر طبیعت استوار بود، و علی الخصوص با دیوسنا، مغایرت داشت. نخستین کسی که بدو ایمان آورد مئی ذیوئی مانگه<sup>۵</sup> پسر آراستی<sup>۶</sup> بود. بنابراین خیلی جدیدتر این مئی ذیوئی مانگه پسر عم زرتشت و آراستی برادر پوروشسپ<sup>۷</sup> پد زرتشت

āxrūra - ۲

Azi Dahāka - ۱

Spitamā - ۴

Zarathustra - ۳

Maidyōimaongha - ۵

ārāstyā - ۶  
بند ۱۳ و ۹۵ و همچنین رجوع شود به گاناها، بنای ۵۱ بند ۱۹

Pourušaspa - ۷

بود.<sup>۱</sup> بعد از آن وشتاسپ و دوتن از امرای بزرگ دربار او یعنی فرش اشتر<sup>۲</sup> و جاماسپ دوبرادر از خاندان هوگو<sup>۳</sup> قبول آیین اصلاح شده زرتشت کردند و جنگ با کویانی را که بدیوسنا پابند بودند، و روحانیان آن کیش یعنی کرینان، آغاز نمودند. جنگ وشتاسپ علیه ارجت اسپ پادشاه قوم هی ان که دختر وشتاسپ یعنی هوما یا وزنی دیگر بنام واریذ کنار از میان رعایای وشتاسپ با سارت برده بود، ممکن است مبنای تاریخی داشته و یا فاقد چنین اصلی باشد.

بعد از این وقایع تاریکی ابهام همه حوادث را در خود می پوشاند درشت ۱۳ نام عده زیادی از مردان و زنان که خدماتی بآیین جدید کرده اند آمده لیکن بهیچیک از سلاطین بعد از وشتاسپ اشاره یی نشده است.

در اینجا باید یکبار دیگر بموضوع تاریخ اصلاح دین زرتشتی باز گشت و موضوعی را که آنهمه مورد بحث قرار گرفته است، از سر گرفت. تصور میکنم در آغاز این کلمات موضوع تطبیق کوی وشتاسپ را بر پدر داریوش رد کرده باشم. کوی وشتاسپ و پسرش سپنتودات<sup>۴</sup> قهرمان بزرگ آیین زرتشتی بهیچروی شبیه ویکسان با وشتاسپ و پسرش داریوش نیستند. این دوتن اخیر آیین زرتشتی نداشتند و علاوه بر این دوره سلطت کوی وشتاسپ را باید بزمانی پیش از

۱ - نام پدر زرتشت احتمالا در نزد نویسندگان یشتها معلوم بود با اینحال در

یشت ۵ بند ۱۸ و یشت ۹ بند ۱۳ ملاحظه نمیشود.

Hvogva - ۳

Fraogstra - ۲

Spəntōdāta - ۵

Hyaona - ۴

دوره ورود ایران شرقی در قلمرو حکومت هخامنشیان منسوب داشت، زیرا از امارت نشین‌های کویان مشرق ایران اثری در کتیبه‌های هخامنشی و کتب مورخان یونانی بر جانمانده. قبلاً گفته‌ایم<sup>۱</sup> که نتایج تحقیقات آقای بنونیست درباره دین هخامنشیان ما را متوجه این موضوع کرده است که ممکن است اصلاح زرتشت در تاریخی جدیدتر از آنچه‌ما در رساله خود بنام «ملاحظات درباره قدیم‌ترین عهد آیین زرتشتی»<sup>۲</sup> آورده‌ایم، صورت گرفته باشد. بنابراین عقیده‌یی که درباره مبدا یشتها اظهار کرده‌ایم باطل شده و تاریخ تحریر آنها بزمان بسیار مؤخرتری عقب کشیده می‌شود. لیکن بسبب اختلاف بین زبان گائاهای و اوستای جدید لازم میدانیم بفاصله قابل ملاحظه‌ی بین اوستای قدیم و یشتهای مقدم غیر زرتشتی قائل شویم<sup>۳</sup>. مسلماً زمان قابل ملاحظه‌ی بعد

۱ - صفحه ۹ پاورقی شماره ۴ از همین کتاب.

۲ - Acta Orientalia, IV p.86 sqq.

۳ - با تأمل در بحث و توضیحی که در صفحه ۱۴ - ۱۵ از همین کتاب دیده می‌شود، میتوان نتیجه گرفت که لازم نیست ترکیب مزداه اهور (Mazdâh - ahura) که در گائاهای آمده خیلی قدیمتر از ترکیب اهور مزداه در اوستای جدید باشد، لیکن بهر حال ترکیب مذکور یعنی مزداه اهور بصراحت مبین علاقه زرتشت بنشان دادن اختلاف بین آیین جدید و مزداه پرستی اصلاح نشده است. راجع به اشارات بعضی از مؤلفین یونانی که زرتشت در ۶۰۰۰ سال قبل از لشکر کشی خشایارشا بر زمین اروپایی یونان، و یا در ۶۰۰۰ سال قبل از افلاطون می‌زیسته است، بنویست در The Persian Religion according to the Chief - Greek Texts, p. 15 sqq. و کومن (Cumont) در: Revue de l'Hist. des Religions, 1931, p. 58 معتقدند که این روایت تحت تأثیر اندیشه قدیم ایرانیان در ایشکه تاریخ عالم شش هزار سالست، بوجود آمده و اساس تاریخی ندارد.

از انشاء قسمتهای خیلی جدید اوستای قدیم لازم بود تا شیوع پرستش خدایان عمومی، رؤسای مذهب اصلاح شده را بر آن دارد که یشتهای مبتنی بر پرستش ارباب انواع را برسمیت بپذیرند. این فاصله زمانی را بزحمت میتوان اقلأ در حدود یک قرن تخمین زد. باید بر این مدت دوره‌یی را که حد فاصل بین تحریر قسمتهای جدید اوستا و اوستای قدیم، یعنی اوستای عهد پیغمبر است، افزود. بنابراین یشت ۵ با هیأت زرتشتی خود در حدود سال ۴۰۰ قبل از میلاد یا قدری دنبال تر نوشته شده است<sup>۱</sup> ولی این امر مانع آن نیست که امکان تحریر بعضی از یشتهای دیگر را در زمانهای خیلی قدیمتر قبول کنیم. اگر عهدی را که بین نشر تعالیم زرتشت و آغاز قبول یشتهای غیر زرتشتی در ردیف مسائل مذهبی زرتشت، فاصله شده است، بحدود دویست سال تخمین بزنیم، در این صورت ناچاریم دوره پیغامبری زرتشت را بحدود ۶۵۰ الی ۶۰۰ سال قبل از میلاد مسیح عقب ببریم و باین ترتیب<sup>۲</sup> به سال ۶۳۰ قبل از میلاد که در روایات دینی زرتشتیان سال بعثت زرتشت محسوب شده است نزدیک میشویم لیکن با توجه باینکه سال ۶۳۰ قبل از میلاد با محاسبه تاریخی ساختگی بدست آمده است، من برای این هم آهنگی هیچگونه ارزشی قائل نمیشوم. برای تعیین مدت فترت بین دوره سلطت کوی هئوسروه و ظهور زرتشت در دوره سلطت کوی ویشتاسپ قرینه‌یی در دست نداریم و بنابراین

۱ - رجوع شود به ملاحظاتی در باره قدیمترین عهد آیین زرتشتی ص ۱۴

و تحقیقات در باره مزدیسناى ایران کهن ص ۴.

آنرا در نهایت ابهام و تقریب از ۲۵ الی ۱۵۰ سال فرض می‌کنیم. دوره پنج کوی قدیم تقریباً یکصد و پنجاه سال میشود و بنا بر این میتوانیم دوره سلطنتی مشرق ایران را بین ۹۰۰ و ۷۷۵ سال قبل از میلاد مسیح فرض کنیم. مهاجرت قبایل ماد در نواحی ایران غربی ظاهراً در قرن نهم قبل از میلاد صورت گرفته و میدانیم اولین مرتبه‌یی که اسم یکی از امرای کوچک مادی در تاریخ آمده، آنست که در سال ۸۳۵ قبل از میلاد در کتیبه سلم‌نسر<sup>۱</sup> ذکر شده. همه قرائن موجود ما را بقبول این حقیقت وامیدارد که دوره بعد از کوی و شتاسپ و زرتشت عهد انحطاط سیاسی و برهم خوردن تشکیلات سلطنتی آن بوده است که به تابعیت سرزمین مشرق از شاهنشاهی هخامنشی منجر گردید. در دوره اطاعت از شاهنشاهی هخامنشی قبائل زرتشتی مذهب بهرام دینی خود عمل می‌کردند لیکن شاهنشاهان هخامنشی قرن ششم و پنجم قبل از میلاد بر دین زرتشتی نبودند و موقعی که در قرن چهارم قبل از میلاد مغان بنشر آیین زرتشتی برخاستند آن آیین بادیوسنا در آمیخت<sup>۲</sup>. این وضع علت مسکوت گذاشتن نام هخامنشیان را در اوستا تاحدی بر ما روشن می‌سازد.

اگر تنها بروایات قدیم مربوط بکیان که در یشتها ثبت شده است

۱ - Salmanassar

۲ - رجوع شود بقصص چهارم از The Persian Religion تألیف بنویست و

مقاله‌یی از همین نویسنده بعنوان Un rite Zervanite chez Plutarque در روزنامه آسیایی سال ۱۹۲۹ ص ۲۸۷ بیعت.

اکتفا کنیم هیچ قرینه‌یی بدست نمی‌آوریم که یادآور تاریخ شاهان مادی و هخامنشی باشد. بعقیده من باید سلطنت کویان ایران شرقی را بعنوان اولین تشکیلات بزرگ و خالص سیاسی آریایی در سرزمین ایران بشمار آورد و بنابراین عهد کویان اولین دوره پهلوانی ایران قدیمست.





## روایات مربوط به تاریخ قدیم در دوره ساسانی<sup>۱</sup>

### ۱- روایات دینی و روایات ملی

علاوه بر توضیحاتی که در فصل قبل نقل کرده ایم، اوستای دوره ساسانی منضم اشارات فراوانی درباره کویان بوده است که میتوان خلاصه آنهارا در مجلد هشتم و نهم دینکرد، کتاب پهلوی قرن نهم میلادی، مشاهده کرد. در این کتاب بعضی از ۲۱ نیک اوستای ساسانی بنحو مشروحی تلخیص گردیده ولی نسبت به قسمتی دیگر اطلاعات ناقص و محدودی نقل شده است. تعیین تاریخ این قسمتهای

۱- راجع باصول نقل املاء پهلوی به لاتین نمیتوانم با نظر کسانی موافقت کنم که معتقدند باید هنگام نقل املاء پهلوی مخطوطی از رسم الخط قدیم ایرانی را همراه رسم الخط عهد ساسانی، که نمایندۀ املاء خط پهلوی است، بکاربرد. مثلاً اگر کسی از لحاظ فونتیک يك متن انگلیسی را باین بهانه که املاء انگلیسی بر صورت قدیم آنست، تغییر دهد و بنحوی غیر از آنچه به تلفظ درمیآید بنویسد، نمیتوان نظر او را قانع کننده دانست. مللی که الفباء لاتین در میان آنان معمول نیست، اسامی خاص انگلیسی یا فرانسه را بنابر تلفظ آنها بتحریر درمیآوردند مثلاً نام Lloyd George را در فارسی بصورت «لوید جرج» مینویسند نه بصورت «للوید گهورگه» و اگر اسم Jean Jacque Rousseau را «به ان یا کفوس رووسه او» بنویسند در نظر فارسی زبانان بسیار عجیب خواهد بود. علاوه بر این اصل تبدیل املاء کلمات بصورت تحت اللفظ نه تنها برای احتراز از نوشتن کلماتی که از لحاظ ریشه غلط هستند (مثل آتخش  $\alpha t x s$ ) بلکه در موقعی که میخواهند معادل ایرانی آید و اگر آنها را بنویسند، دور انداخته میشود. از آنجا که سرمشق ادبیات پهلوی موجود آثار پایان عهد ساسانی بوده است، بنظر من بسیار عادی میرسد که متون «چینه حایه در صفحه بعد»

مفقود اوستای ساسانی ممکن نیست مگر بطور استثنائی. آقای «گوتز»<sup>۱</sup> ثابت کرده است که يك قسمت از بندهشن<sup>۲</sup> ایرانی احتمالاً از دامدادنسک<sup>۳</sup> گرفته شده است و مبنای آن متن قدیمتری متعلق بقرن چهارم قبل از میلاد است. اما راجع به اشارات تاریخی عهد اولیه که نسخهای مفقود متضمن آنها بوده اند، مشکل است بطور قطع اظهار کرد که چقدر از روایات اصلی در آنها وجود داشته است، لیکن با احتمال و تقریب میتوان گفت که در این قسمتهای مفقود غالب داستانها متضمن مطالبی بوده است که در یشتها

«بقیه حاشیه از صفحه پیش»

آنرا صورتی که تقریباً زبان مورد تکلم آن عهد را نشان دهد املاء کنیم. اگر ما فرانسه و انگلیسی جدید را بنا بر املاء کلمات آنها تلفظ نمی کنیم بجه دلیل لهجه ایران میانه را با خط تاریخی که خلاف منطق است در املاء لاتین آن بخوانیم، بنحوی که احساس نکنیم زبان ایران میانه يك روز در شمار زبانهای زنده بوده است. مسلم است که نمیتوان تلفظ واقعی تمام کلمات را بنحوی که در حدود سال ۶۰۰ میلادی بوده است بدست آورد، و همچنین بر ما مسلم نیست که بهترین شکل قرائت کلمات ادبی و اسامی خاص نیم اوستایی چه بوده است، و نیز رسم الخط پهلوی بماجرأت اخذ تصمیم در این باره نمی دهد که آبا هنگام قرائت يك کلمه بایک واژه پارسی (پهلوی ساسانی) یا اشکانی (پهلوی شمالی) سروکار داریم یا بایک کلمه ادبی و علمی. مثلاً بر ما معلوم نیست که «د» بعد از حرف مصوته باید «ز» تلفظ شود یا «ژ» یا «ج» یا «ح». اما املاء لاتین کلمات پهلوی در عمل و همواره مواجه با مشکلات میشود و علاوه بر این بنظر من بهتر است پهلوی را با يك تلفظ تقریباً صحیح قرائت کرد تا بایک رسم الخط کاملاً قرار دادی.

می‌بینیم. این نکته هم قابل توضیح است که بنا بر اشاری که در مقدمه کتاب هشتم دینکرت<sup>۱</sup> آمده، خلاصه‌یی که در آن ترتیب یافته از روی «زند» یعنی ترجمه و تفسیر پهلوی اوستا است.

اهمیت زندگی در روایات تاریخ داستانی ما را بر آن میدارد که بملاحظات و بحثهایی در باره آن مبادرت کنیم. چند بار در اوستای جدید متن کتاب مقدس «با تفسیر» (= مت آژئنتی)<sup>۲</sup> همراه شده است. این تفسیر که مانند متن اصلی زبان اوستایی نوشته شده بود شامل تأویلات و توضیحاتی بوده است. برای نمونه‌یی از تأویلات میتوان ببعضی از قطعات مانند یشت ۱۹، زامیاد یشت، بند های ۱۲ - ۱۴ و یشت ۲۰ بند های ۱ - ۵ و یشت ۲۱ بندهای ۱ - ۴ مراجعه و آنها را بعنوان نمونه ذکر کرد. در غالب موارد نیز عباراتی بعنوان توضیح در متن جای داده شده است مثلاً در یشت ۱۰ بند ۸۶ و<sup>۳</sup> در وندیداد فر کرد اول بند ۳ و ۱۴ و ایضاً و ندیداد فر کرد ۱۸ بند ۵۵ و باز وندیداد فر کرد ۲ بند ۳۱ و ۳۲ که اهورمزدا به «ییم» فرمان میدهد تا یك «ور» زیر زمینی بسازد، و باو میآموزد چگونه خاك را با عصائی که در دست دارد (؟) بشکافد و با دست خمیر کند. در این مورد مفسر این عبارت را

۱ - فصل ۱ بند ۲ چاپ پشتون سنجانا؛ فصل ۱ بند ۳ از چاپ وست :

(Pahlavi Texts , IV, p. 8). هر جا که در این کتاب بفصول و بندهای دینکرت

بدون تعیین متن اشاره کنیم مراد چاپ وست است.

Ahura mazdāh - ۳

mat āzainti - ۲

Yima - ۴

افزوده است: «چنانکه در عهد ما مردم گل (خاک نم داده) را خمیر می کنند» بعداً وقتی در دوره ساسانیان، ترجمه پهلوی اوستا را تهیه می کردند تفسیرهایی را هم که بزبان اوستایی بر متن افزوده شده بود، پهلوی در آوردند. در تفسیر پهلوی که امروز در دست است در بعضی موارد به کلمات اوستایی باز میخوریم که مترجمین اولیه آنها را در صورتهای دستوری خاص باقی گذاشته اند و در متن تفسیر شده موجود نیست و از آنجمله میتوان کلمات خشوایی وانی برشن<sup>۱</sup> را در سنای پهلوی ۹ بند ۳۵ (مطابق بایسنای ۹ بند ۱۱ از متن اصلی) ذکر کرد. در بسیاری از موارد عبارات تفسیر اوستایی بدون ترجمه رها شده و این عمل حتماً از آن جهت بوده است که آنرا نمی فهمیده اند.<sup>۲</sup>

هنگام ترجمه تفسیر قدیم فقط باین عمل اکتفا نمیشد، بلکه مفسرین دانشمند توضیحات شخصی خود را هم بر ترجمه میافزوده اند. شارحانی از قبیل «آبارغ»<sup>۳</sup> و «کی آندربوزد»<sup>۴</sup> و «گو گشنسپ»<sup>۵</sup> و «میدوغ ماه»<sup>۶</sup> و «ماه ونداد»<sup>۷</sup>

۱ - xṣuaēpaya vaēnaya baregna -

۲ - شیدر Schaeeder در يك مقاله راجع به زندیک Zandīk (رجوع شود به:

Iranische Beiträge, 1, Halle 1330, p. 280 sqq.) توجه خواننده را باین

نکته جلب کرده است که مفسر از يك قسمت بدون آنکه اصلايك کلمه از تفسیر اوستایی یا متن اصلی آنرا ترجمه کند، گذشته است و علت این کار آن بوده که میخواست از بعضی توضیحات که نسبت بحوزه روحانیت خطرناك شمرده میشد صرف نظر کند.

Kay-ādur-bōzēd - ۴

Abāray - ۳

Mēdōymāh - ۶

Gōgūnasp - ۵

Māhvindād - ۷

و «ماه گشنسب»<sup>۱</sup> و «رشن»<sup>۲</sup> و «سوشنس»<sup>۳</sup> و جز آنان در تفاسیر موجود در کتب مذهبی پهلوی بارها نام برده شده اند. در بند ۳ از فصل اول شایست نشایست<sup>۴</sup> (چاپ تاوادیان)<sup>۵</sup> سلسله های مفسرین بدین ترتیب حفظ شده است: مینو غ ماه از گو گشنسپ از آذر<sup>۶</sup> اهرمزد<sup>۷</sup>، - و ابارغ از سوشنس و او از آذر فریغ نرسیه<sup>۸</sup>. میتوان فرض کرد که بهر حال قدیمترین این مفسران از عهد ساسانیان هستند. تفسیری که در دست ماست مجموعه یی از آثار مفسران مختلف است که مبنای کار همه آنان تفسیر قدیم بزبان اوستایی بوده است.

قسمتهایی از اوستای عهد ساسانی که حاوی تفصیلاتی از مراسم دینی و غیره بوده، مخصوصاً موجود تفسیرهای مفصلی گردیده است، چنانکه نمونه یی از آنها را در هیروادستان<sup>۹</sup> و نیرنگستان<sup>۱۰</sup> که امروز در دست است ملاحظه می کنیم. ظاهراً وضع نسکهای که متضمن قواعد و قوانین قضایی بود بهمین منوال بود و خلاصه این نسکها خصوصاً در کتاب هشتم دینکرد با تفصیل بیشتری آمده است. اما بالعکس راجع بتاریخ و داستانهای ازمنه قدیم، چنین بنظر نمی رسد که مفسرین مطلب مهم تازه یی برای افزایش بر اطلاعات متون اوستایی، یعنی بریشتها، و بعضی کتب دیگر که امروز در دست نیست، مثل دامداد<sup>۱۱</sup> و چهار دادند داشته اند، بلکه این مفسران غالباً باین امر قناعت کرده اند

Pōgn - ۲	Māhgušnasp - ۱
bāyast - né - bāyast - ۴	Sogans - ۳
ādur - ōhrmizd - ۶	Tavadiā - ۵
Hervāštān - ۸	ādur Farrbaγ Narsēh - ۷
Dāmdād - ۱۰	Nirangastān - ۹

که يك قسمت از اوستا را با نقل مطالب از سایر قسمتها توضیح دهند.  
 با ملاحظه این مقدمات میتوان تقریباً با اطمینان خاطر اظهار کرد  
 همه موادی که درباره اصول تکوین عالم، اساطیر، تاریخ داستانی و بحث از  
 دوره آخر الزمان، در کتب پهلوی از قبیل مینو کت خرت<sup>۱</sup>، داستان دینیک،  
 کتاب مشهور به «روایت پهلوی» که همراه نسخه داستان دینیک آمده،  
 مختارات زات سپرم<sup>۲</sup> و زندوهمن یشت<sup>۳</sup> و غیره، و يك قسمت از اطلاعاتی که از  
 بندهشن<sup>۴</sup> بدست میآوریم، از اوستای عهد ساسانی و تفسیرهایی که با آن همراه  
 بوده استخراج شده است. منابع کتب پهلوی در موارد مختلف بصراحت  
 نشان داده شده مثلاً از دامداد نسک در زات سپرم فصل ۹ بند ۱ و ۱۶، و از  
 سوتگر نسک<sup>۵</sup> در زند وهمن یشت فصل ۲ بند ۱، و از تفسیر بهمن یشت اوستایی

#### ۱- *Mēnuγ ē xrad*

بنا بر عقیده نی برگ (Nyberg) (Journal Asiatique, 1929, p. 242 sqq.)  
 که بنظر من هم کاملاً محتمل میرسد، اسم این کتاب را باید دانستان مینوگ خرد  
 خواند و مینوگ در اینجا صفت است.

#### ۲- *Zād - sparam*

#### ۳- *Zande Vahman yast*

۴- برای اطلاع از منابع بند هشتن رجوع کنید به فصل بعد از همین کتاب.  
 ۵- اشاره باین دو مأخذ در فصول مربوطه بند هشتن دیده نمیشود و همین امر مدلل میدارد  
 که زات سپرم آنطور که وست West ادعا میکند (Pahlavi Texts, I, intr. p. XLVII)  
 مستفاد از بند هشتن نیست.

۶- *Sūd̐yār*. صورت صحیح این اسم سوز گویا سوتگر است نه ستوز گر *Stūd̐yār*.  
 در مجموعه آثار مذهبی پهلوی که در دست طبع است کلمه سوزی گریه *Sūdhēgarēh* یعنی  
 «نیایش» دیده میشود.

در وهمن‌یشت فصل ۲ بند ۱، و از چهار داندسك در شایست نشایست فصل ۱۰ بند ۲۸، نقل و مأخذ ذکر شده است. در شایست نشایست مخصوصاً به نسک‌هایی که اطلاعاتی از آنها اخذ شده، اشاره گردیده است. از بند ششم فصل اول وهمن‌یشت چنین بر می‌آید که يك توضیح معین در تفسیر چندین نسك یافته می‌شد. علاوه بر این برای بیان نقل از اوستا و از زند تنها عباراتی از قبیل گَوِت پَدین<sup>۱</sup> (یعنی در کتب دینی چنین گفته شده است) یا گوفت استیت<sup>۲</sup> (یعنی گفته شده است) یا پیدا گ<sup>۳</sup> (یعنی معلومست) آمده و اشارات مربوط بتاریخ داستانی و تاریخ از منته قدیم که در ادبیات دینی پهلوی دیده می‌شود، باستثنای چند قسمت از بندهشن، نماینده روایات مذهبی یا روحانی محض است که مبانی آنها در دوره اشکانی نهاده شده بود.

نلد که ثابت کرده است<sup>۴</sup> که اسامی مأخوذ از تاریخ داستانی در عهد کواز<sup>۵</sup> اول پادشاه ساسانی در خاندانهای بزرگ استعمال عمومی پیدا کرده بود. خود کواز که در وسط قرن پنجم میلادی ولادت یافته بود، موسوم با اسم اولین کوی بود یعنی «کوات» که «کواز» (= قباد) از آن مشتق است و سه تن از فرزندان او بنام کاؤس<sup>۶</sup> مشتق از «کوی اوسن» و خسر و مشتق از «هئوسروه»<sup>۷</sup>

*guft éstēd* - ۲

*govēd pa dēn* - ۱

*Nöldeke* - ۴

*paydāg* - ۳

*Geschichte der Perser und Araber* . ۵

*zur zeit der Sassaniden* , p. 147 , note 1

*Kāūs* - ۷

*Kavādh* - ۶

*Haosravah* - ۸

و جم مشتق از یم<sup>۱</sup> نامیده میشدند، و سیاووش (مشتق از سیاورشن) نام یکی از رجال بزرگ شاهنشاهی است. این امر مبین توجه خاصی است که در این عهد نسبت بدوره پهلوانی ایجاد شده بود. در حدود وسط قرن پنجم دانشمندان و شعرا متوجه ازمنه قدیم شدند که خاطره مربوط بآنها در کتب دینی محفوظ مانده بود و حوادث وقهرمانیهای آن ایام با عواطف ملی ایرانیان سازگار بود. لیکن در آثار خود فقط بشرح ساده زندگی شاهان قدیم، بنحوی که از کتب مقدس برمیآید، اکتفا نمیکردند بلکه تغییرات و اضافاتی را که افسانههای مذکور در روایات مذهبی حاصل نموده بود، در نظر میگرفتند و فضایل قوم نیز طرحهای تاریخی خود را ضمن تنظیم روایات متون قدیم براین روایات می افزودند و بدین ترتیب تاریخ منظم و مشروحی که از نخستین شاه عالم شروع میشده و بلاانقطاع تا عهد مؤلفین امتداد می یافت، پدید آوردند. این عمل تنظیم و ترتیب در کتاب تاریخ عظیمی بنام «خوتای نامگ»<sup>۲</sup> که در اواخر عهد ساسانیان تألیف شده بود، بمرحله کمال رسید. بیرون از «خوتای نامگ» مقداری کتابهای کوچک عمومی یعنی افسانههای پهلوانی وجود داشت که در آنها یکی از پهلوانان یا خاندانی از خاندانهای پهلوانی موضوع بحث داستان قرار گرفته بود.

از مجموعه این آثار ادبی روایات ملی پدید می آمده است و بنابراین

Yima - ۱

Xvaddāy - nāmāg - ۲



در حالی که روایات دینی اساساً متعلق بقبل از دوره ساسانی است، روایات ملی بدوره ساسانی تعلق دارد<sup>۱</sup>.

در مدت نخستین قرنهای اسلامی «خوتای نامگ» ساسانی یعنی «نامه شاهان» چندبار بزبان عربی ترجمه وتهذیب شد و این ترجمهها وتهذیبا که همه از میان رفته، بمنزله منابعی برای مورخین عرب زبان و ایرانی بوده است که غالباً اطلاعات مأخوذ از افسانههای عامیانه را نیز که ترجمه عربی قسمت بزرگی از آنها در دست بود، بر مطالب آنها افزوده اند<sup>۲</sup>. از میان کتابهایی که راجع بدستانهای نخستین دوره های قهرمانی بود، فقط یکی تا دوره ما بمتن پهلوی و زبان اصلی خود باقی مانده و آن «ایاتگار زریران» است که از قهرمانیهای ژئیری وئیری (زریر) برادر وشتاسپ در جنگ با ارجت اسپ (ارجاسپ) حکایت می کند. علاوه بر این اسم وموضوع عده یی از افسانه های مکتوب دیگر را نیز میدانیم<sup>۳</sup>. مؤلفین عرب زبان و ایرانی از

۱- در عین استعمال این دو اصطلاح باید معترف بود که روایاتی که آنها را مذهبی میگویم کاملاً برکنار از روح ملی نبود و همچنین است روایات ملی که دارای خصائص کاملاً زرتشتی بوده است.

۲- در این باره رجوع شود بکتاب من تحت عنوان «سلطنت شاه کواذاول» ص ۲۲ پیعد  
Le règne de roi Kawadh 1 et le communisme mazdakite, p. 22 sqq.

۳- رجوع شود بمقاله دانمارکی من بعنوان: Om den historiske Roman litteratur paa Pehlevi Studier tilegnede Professor Fr. Buhl  
ص ۲۶ پیعد و توضیحاتی که بعداً در فصل مربوط به «کیانیان در روایات ملی» داده خواهد شد.

یش خود بنحو دلخواه تاریخ قدیم ایران را باروایات مأخوذ از کتب عهد عتیق<sup>۱</sup> و کتب تلمود و افسانه‌های عربی درهم آمیختند.

روایات مذکور در کتب عربی و فارسی اگر ازین اختلاطها بر کنار شود روایات ملی ایرانیان را برای ماروشن خواهد ساخت و از روی آنها ملاحظه می‌کنیم که در روایات ملی بسیاری از موارد اساسی باروایات دینی تفاوت دارد. بدون شك مؤلفین اسلامی تا حدودی روایاتی را که تحت تأثیر مذهب زرتشتی بود، حذف می‌کردند لیکن مسلم است که در روایات ملی عهد ساسانی بسیاری از داستانهای اساطیری را که در روایات مذهبی آمده بود، بمرحله عادی انسانی تنزل دادند، اگرچه قهرمانان مذکور در آنها از حیث نیرو و طول مدت حیات همچنان در حال فوق بشری باقی مانده‌اند.

بنابر روایت دینی گیومرت (گیه‌مرتَن دریشتها) نمونه اول نوع بشر بوده است که هنوز در روایات مربوط باو آثار تصورات اصلی و اولی اساطیری مشاهده میشد، چنانکه از نطفه خشك شده او که در زمین مخفی شده بود، مشيك و مشیانك<sup>۲</sup> بوجود آمدند. بنابر روایت ملی گیومرت نخستین پادشاه جهان گردید و تنهادر خارج از اولین سلسله شاهان که بوسیله جانشین او تشکیل میگردد، قرار داده شد. درست است که بعضی از

۱- مراد کتب مقدسه یهود است.

۲- رجوع شود به کتاب من : Le premier homme et le premier roi.

dans l'histoire légendaire des Iraniens, I, Upsala, 1918, p. 111 sqq.

نویسندگان عرب زبان مثل حمزه و مسعودی و بیرونی از میان روایات مختلف مربوط بمبدأ ظهور انسان، داستان گیومرث را بعنوان نخستین نمونه بشر نگاه داشته و از ایجاد معجزه آسای اولین جفت بشر نیز سخن گفته‌اند، لیکن از روایت حمزه چنین برمی‌آید که مأخذ قول او تفسیر اوستا یعنی ترجمه مذهبی آن بوده است<sup>۱</sup>.

هوشنگ (هوشینگه دریشتها) و برادرش «ویگرد» در روایت دینی دارای عنوان خانوادگی «پیشداز» هستند که ترجمه «پرزات»، عنوان هوشنگه دریشتهاست. در روایت ملی هوشنگ مؤسس نخستین سلسله یعنی سلسله پیشدادی است که متضمن تمام پادشاهان تا «اوزو» است.

در روایت ملی «کاوک» آهنگر مرتبه بزرگی دارد و وی بر «دهاک» غاصب (دهاک دریشتها) خروج کرد و پیش‌بند چرمی خود را روی نیزه‌ی قرارداد و این مبنای درفش شاهنشاهی ساسانی شد که درفش کاویان نام داشت یعنی «درفش کاوک». این داستان از معنی غلط کاویان پدید آمده و معنی صحیح درفش کاویانی «درفش شاهی»<sup>۲</sup> است. این افسانه از روایت دینی گرفته نشده است.

۱- نخستین بشر و نخستین شاه در تاریخ داستانی ایرانیان ج ۱ ص ۸۰

۲- رجوع شود به مقاله من بزبان دانمارکی تحت عنوان :

« Smeden Kāvāh og det gamle persiske Rigsbanner » ( Det . Kgl. Danske Videnskabernes Selskabs hist. -filol. Meddelelser, II. 7)

بنابر روایت مذهبی « فریتون » ( ثراتون در یشتها ) با دیوان  
مازندران جنگید و این داستان در روایت ملی مسکوت مانده است .  
جنگ میان منوش چهر (منوش چیتر در یشتها) و فراسیاب (فرنگر سین)  
بنابر روایت ملی با تیر انداختن معجزه آسای آرش تیر انداز خاتمه میپذیرد  
و سرحد میان دو کشور در محل افتادن آن تیر معلوم میشود . از این حادثه  
در یشت ۸ بند ۶ سخن رفته ولی اصلاً رابطه‌ی باتاریخ منوش چیتر ندارد  
و در روایت دینی متأخر هم علی‌الظاهر این واقعه باتاریخ پادشاه مذکور  
ارتباط نیافته است .

از عنوان کوی (در پهلوی : کی ) نه تنها در روایت ملی، بلکه در  
اوستای ساسانی یا در تفسیر پهلوی آن، نام يك سلسله سلطنتی بوجود آمده که  
کی کوات ( کوی کوات در یشتها ) نخستین شاه آن سلسله است . لیکن<sup>۴</sup>  
تاریخ پادشاهان کیانی، چنانکه بعداً خواهیم دید، در دو روایت ملی و دینی  
چه از حیث داستانهای که در آن ذکر شده و چه از باب افرادی که یاد شده  
اند، دارای اختلافات بسیار هستند .

#### ۴- منابع بندهشن

از میان کتب دینی پهلوی، هنگام بحث از اساطیر و تاریخ داستانی  
زرتشتیان، کتاب بندهشن را بیش از همه کتب دیگر پهلوی نام میبرند .  
بنابر این تحقیق در موضوع منابع کتاب بندهشن اهمیت خاصی دارد .

راجع بموارد ارتباط دو نسخه ایرانی و هندی بندهشن با یکدیگر، نسخه معروف بهندی را باید تلخیصی از نسخه ایرانی دانست.<sup>۱</sup> اختلافی که بین دو نسخه بندهشن در مواردی که هر دو از يك مأخذ استفاده کرده اند، موجود است، فقط مولود عدم دقت ناسخین است که گاه بسیار شدید میشود، یا نتیجه تغییرات بی اهمیتی است مثل تبدیل يك اینه او گرام (مراد هوزوارش است. م.) يك كلمه ایرانی، یا ثبت يك اسم خاص با حروف اوستایی بجای حروف پهلوی، و نظایر این موارد. بالنتیجه در مواردی که در این دو نسخه از يك مأخذ استفاده شده اختلافات موجود بمثابه اختلافی است که در دو نسخه از يك کتاب وجود داشته باشد و برای ترتیب يك نسخه صحیح باید هر دو دسته از نسخ هندی و ایرانی را با یکدیگر مقابله و موارد مختلف آنها را با هم تکمیل کرد، چنانکه نیبرگ در اولین فصل بندهشن که مربوط بیان اصول خلقت عالم است همین روش را بکار برده است.<sup>۲</sup>

روش استنساخ از متن اصلی هم در هر دو دسته از نسخ بدست چنانکه تحقیق در قطعاتی را که در نسخه ایرانی وجود ندارد مشکل میسازد. کلمات و جملههایی در موارد مختلف حذف شده و اسامی خاص غالباً در يك نسخه بصورت های گوناگون آمده است. در چاپ بندهشن ایرانی که باهتمام انگلساریا با ثبت نسخه بدلهای انجام گرفته است ناسخ در صفحه ۳۳۳ از بند ۱، ۱۵ در

۱- رجوع شود به نیبرگ (Nyberg) در Le Monde Oriental ۱۹۲۹ ص ۳۴۴

۲ - 228. - Hilfsbuch des Pehlevi, 1.p.62-89 et J.A. 1929, p.206

ضمناً باید متذکر بود که مطالعه و تحقیق درباره این فصل بسیار دشوار است.

يك عبارت عين مطلب و عباراتی را که پیش از آن صحیحاً در صحیفه ۲۳۳ بند ۵،۱ یبعد آمده بود از سر گرفته و این تجدید متن تا صحیفه ۲۳۴ بند ۴،۱ ادامه یافته است. از آنجا که این قسمت در فهرست نسخه بدلهای نسخه DH موجود نیست مسلم است نسخه اخیر که نسخه اساس انکلساریا بود یعنی نسخه TD<sub>2</sub> از روی آن استنساخ گردیده است، همین تجدید مطلب و عبارت را که اسم برده ایم داراست. جای تأسف است که انکلساریا نسخه بدل TD<sub>1</sub> را ضبط نکرده است. مسلماً مقابله کاملی از تمام نسخ موجود بندهشن ایرانی ما را در فهم چندین قسمت مبهم یاوری بسیار خواهد کرد و اینك يك نمونه از آن:

در صحیفه ۲۱۲ بند ۲،۱ از چاپ انکلساریا چنین میخوانیم: «كمنوش چهر اوزد بوت دی تیگر فراسیاب مت از ایرانشهر آ بازداشت ...»  
این کلمات معنی ندارد و عبارت آن مفشوش است لیکن دارمستتر که همین قسمت را در جلد دوم از زنداوستای خود (صفحه ۴۰۰) نقل کرده متن کامل آنرا از روی نسخه TD<sub>1</sub><sup>۱</sup> چنین ترجمه کرده است: «چون منوش چهر کشته شد افراسیاب باردیگر باز گشت، نهبهای بسیار در ایرانشهر کرد و آنرا ویران ساخت و باران از آن بازداشت ...» در اینجا هم بنظر می رسد که در نسخه DH همان غلطی باشد که DH<sub>2</sub> دارد.

ایران شناسان همگی موافقت دارند که نام واقعی کتاب موسوم به بندهشن زند آگاسیه<sup>۱</sup> (معرفت سنت دینی) است. ولی این دعوی تا حدی مشکوک است. دو مورد از مقدمه بندهشن ایرانی قابل ملاحظه است. در مورد نخستین (چاپ انکلساریا ص ۱) مؤلف کتاب میگوید که غرض از تألیف بیان مبدا و خلقت (بندهشینه) است. پارسیان از این کلمه اسم کتاب را انتخاب کرده اند. در مورد دیگر (همان چاپ ص ۲) رامیتوان بنحو ذیل ترجمه کرد:

«کسی که بخواهد این دانش و این سر<sup>۲</sup> را دریابد نمیتواند بکنه آن برسد، اگرچه برای حرکت از جایی بجای دیگر قوت بسیار فراهم کند، و تحمل همه مشکلات و متاعبرا بر خود هموار سازد، آن دانش عبارتست از سنت مذهبی (هان زند آگاسیه)». مراد از این عبارت آنست که آنچه دانشجو بیبهودگی در پی آن رنج میبرد علم بر سنت مذهبی است، بنا بر این در مورد فوق تصریح نشده است باینکه زند آگاسیه اسم کتاب است.<sup>۳</sup> با این حال مؤلف نسخه تلخیص شده بندهشن که به نسخه هندی

1 - Zand - āgāseh -

۲ - یعنی اصول مزدیسنا.

۳ - اگر مؤلف کتاب میخواست کتابش را زند آگاسیه بنامد میبایست عبارت فوق را بنحو ذیل نوشته باشد. «این زند آگاسیه»، یعنی اینست کتاب زند آگاسیه: نبرک برای رفع این اشکال بدین فرض متوسل شده است (ژورنال آزیائیک ۱۹۲۹ بقیه در حاشیه صفحه بعد

بندهشن معروف است، از عبارت فوق چنین مقصودی را دریافت می‌کنیم زیرا  
عده‌یی از نسخ بندهشن هندی دارای عنوان زند آگاسیه هستند و در بعضی  
دیگر عنوان کتاب «از زند آگاسیه» است.

از مدتها پیش معلوم شده است که قسمت مربوط باصول خلقت از  
کتاب بندهشن مأخوذ از دامدادنسک است<sup>۱</sup>. بطور کلی موادی که در اینگونه  
کتب گرد آمده، از نسکهای اوستای ساسانی گرفته شده است. غیر از  
دامدادنسک، چهار دادنسک نیز یکی از منابع بندهشن ساسانی بوده است لیکن  
میتوان بوسیله خلاصه‌یی که از نسکهای اوستا در دینکرت گرد آمده است،  
ملاحظه کرد که مؤلف بندهشن از نسکهای دیگر نیز استفاده برده است و با ممکن  
است مواردی که از سایر نسکها اقتباس شده در تفاسیر نسکهای دامداد

#### از حاشیه صفحه پیشین

ص ۲۶۰ (بعید) که هوزوارش (ایده اگرام) زك ZK (که معمولاً هان Hān یعنی آن  
خوانده میشود) در اینجا بروش پهلوی اشکانی بکار برده شده است که بعقیده نیبرگ در  
این مورد معادل ایم = im هست یعنی ضمیری که در پهلوی ساسانی معنی «این» از آن  
مستفاد میشود. نیبرگ برای اثبات نظر خود يك مورد از کتیبه حاجی آباد را که بدو  
زبان پهلوی و یونانی است ذکر می‌کند که در انشاء اشکانی آن ترکیب Zk Vēm آمده و  
معادل است با عبارت (ZNH daraket یعنی: این شکاف سنگ) از انشاء ساسانی. در نظر من بسیار  
مستبعد است که هوزوارش «ZK» در متن بسیار جدیدی از پهلوی کتابی بتواند دارای  
معنی دیگری غیر از «آن» باشد. علاوه بر این کلمات ZNH darake دو مرتبه در  
کتیبه حاجی آباد که پهلوی ساسانی است آمده که یکبار در انشاء ساسانی با Zkvēm  
است و بار دیگر با ZNHvēm در انشاء اشکانی.



و چهر داد ذکر شده و از آنها وارد بندهشن گردیده باشد.

دامداد نسك مأخذ اساسی فصول ۱-۱۴ از نسخه هندی بندهشن است که مساویست با فصول ۱-۱۳ از نسخه ایرانی بندهشن چاپ انکلساریا<sup>۱</sup> با اینحال مطالب فصول ۳ و ۱۹-۲۰ نسخه هندی بندهشن در ورشتمانسر<sup>۲</sup> نسك یافته میشود (رجوع شود به دینکرت جلد ۱۹ فصل ۳۲ بندهای ۹-۱۰). آغاز فصل ۳ بند ۲۷ را در سوتگر<sup>۳</sup> نسك (دینکرت کتاب ۱۹ فصل ۲۰ بند ۳) می توان یافت. مطالب فصل ۱۲ بندهای ۱-۲ قابل مقایسه با مقدمه یشت ۱۹ است. فصل ۱۵ بندهشن هندی (فصل ۱۴ از بندهشن ایرانی) مستند بر چهر داد نسك است (دینکرت کتاب هشتم فصل ۱۳ بندهای ۱-۴) و فصل ۲۴ (فصل ۱۷ بندهشن ایرانی) ظاهر آاز پاجگ<sup>۴</sup> نسك گرفته شده (دینکرت کتاب ۸ فصل ۷ بند ۱۷) که خود مأخذ فصل ۲۵ از بندهشن ایرانی است. (رجوع شود به دینکرت کتاب هشتم فصل ۷ بندهای ۲۱-۲۳) اما بندهای ۴-۵ از فصل ۲۵ و فصل ۲۶ ظاهر آ متضمن اشاراتی از «نیکانوم نسك» است. (دینکرت کتاب هشتم فصل ۲۰ بندهای ۹۹-۱۰۰). در فصل بیست و نهم از هر دو نسخه بندهشن بندهای ۱-۲ از رت دات ایتگ نسك (دینکرت کتاب ۸ فصل ۸ بند ۲) و بندهای ۴-۶ از سوتگر نسك (دینکرت کتاب ۱۹ فصل ۱۶ بندهای ۱۲-۱۹) و بندهای ۷-۹ نیز ظاهر آ از سوتگر نسك است (دینکرت

۱- دلیل اینکه بندهشن هندی را اول ذکر میکنم بجهاست عملی است. تنها تحلیلی از فصول و بندهای بندهشن هندی را که در دست است و ست در جلد اول «متون پهلوی» ذکر کرده است. اشاره بموارد مختلف دینکرت در اینجا از روی تقسیم و فهرست بندی وست در «متون پهلوی» جلد ۴ شده است.

۲- Varštmanśar - ۳ Sudgar - ۴ Pāṇṇar

کتاب ۱۹ فصل ۱۵ و ۲۳ بند ۶). بعد از این فصل در بندهشن ایرانی چهار فصل ۳۰-۳۳ می‌آید که در بند هشن هندی دیده نمی‌شود. از فصل ۳۰ بند هشن ایرانی، آغاز آن مأخوذ از سوتگر نِسک (دینکرت، کتاب ۱۹ فصل ۲۰ بند ۳) و باقی ظاهراً بقسمت دیگر از سوتگر نِسک مربوط است (دینکرت، کتاب ۱۹ فصل ۱۷ بند ۱). در فصل ۳۱ از بندهشن ایرانی ترجمه و تفسیر فرگرد اول از وندیداد اساس کار قرار گرفته است و این تنها فصلی است که مأخذ آن تمامی موجود است. با اینحال تفسیری که مؤلف بندهشن در دست داشته و از آن استفاده می‌کرده است، در بعضی موارد با متن موجود وندیداد اختلاف داشته. قسمتی از فصل ۳۲ از بندهشن ایرانی ظاهراً دارای همان منابعی است که در فصل ۲۹ دیده‌ایم و در فصل ۳۳ گویا از چهار داد نِسک (دینکرت کتاب ۸ فصل ۱۳) و سوتگر نِسک (دینکرت کتاب ۹ فصل ۲۱-۲۳) اطلاعاتی کسب شده بود.

فصل ۳۰ از نسخه هندی بندهشن (فصل ۳۴ از بندهشن ایرانی) کلاً یا بعضاً از سپندنسک (دینکرت کتاب هشتم فصل ۱۴ بندهای ۱۲-۱۵) استفاده شده است. قسمتی از فصل ۳۱ از بندهشن هندی (فصل ۳۵ از بندهشن ایرانی<sup>۱</sup>) مبتنی است بر چهار داد نِسک (برای بندهای ۱-۲۹ رجوع شود به دینکرت کتاب ۸ فصل ۱۳ بندهای ۱-۱۶؛ و برای بند ۳۰ بهمان کتاب فصل ۱۳ بند ۱۷ مراجعه شود) و میتوان فرض کرد که فصل

۱- بندهای ۱۶-۳۹ از این فصل بنظر وست جز در نسخه ایرانی بندهشن موجود نیست و وست این قسمت را از آن نسخه برای جای دادن در ترجمه بندهشن هندی برداشته است.

۳۷ بندهشن هندی و آغاز فصل ۳۳ که وست آنرا جز در نسخه ایرانی بندهشن نیافته از همین نك برداشته شده است. با این حال نسب‌نامه موبدان در فصل ۳۳ از ترجمه وست تا دوره حیات مؤلف شرح داده شده و بنابراین از مآخذ دیگر استفاده گردیده است. راجع بفصل ۳۴ یعنی آخرین فصل کتاب در بندهشن هندی (معادل فصل ۳۶ در بندهشن ایرانی) بعداً سخن خواهیم گفت.

بعضی ملاحظات پراکنده نیز مسلماً از طرف خود مؤلف بعمل آمده مانند اشاره بحمله عرب (بندهشن هندی فصل ۲۳ بند ۳) و اشاره راجع بسال قمری تازیان (ایضاً فصل ۲۵ بندهای ۱۸-۱۹).

در باب بحث از مبادی خلقت و دوره آخر الزمان و تاریخی داستانی، منابع اصلی بندهشن همانها هستند که در سایر کتب دینی پهلوی مورد استفاده قرار گرفته اند مثل نك های اوستای ساسانی و تفاسیر آنها، معهذا در بندهشن مواردی یافته میشود که گویا از مآخذ دیگر متأثر است. موضوعی که در این زمینه خیلی جلب توجه مرا کرده آنست که کیو پسر گودرز در فصل ۲۹، ودستان و رتشتخم<sup>۱</sup> (رستم) در فصل ۳۱ (۳۵ بندهشن ایرانی) مذکور افتاده اند. این افراد داستانی که مقام بزرگی در روایت ملی دارند

۱- اسم رتشتخم Rōdsaxm رادر کتاب پهلوی درخت آسوریک (بند ۴۱ از چاپ اونوالا. ورجوع شود بمقاله بنویست در ژورنال آریانیك سال ۱۹۲۰ ص ۱۹۳ بعد) نیز می یابیم و همچنین است بصورت يك اسم عام بمعنی « دلیر » در ایاتنگار زیریران (چاپ پاکلیارو بند ۲۸)؛ ولی هیچیک از این دو متن مبتنی بر روایت مذهبی نیستند. اسم کیو در جاماسب نامک ذکر شده و آن اثر تازه‌یی است که خود مبتنی بر بند هشت است.

در هیچیک از مآخذ دیگر پهلوی که شامل روایت مذهبی هستند دیده  
نمیشوند. با توجه باین اصل چگونه میتوان این وضع خاص را در بندهشن  
توجیه کرد؟

پیش از هر امر باید در نظر داشت که بندهشن تألیف نسبتاً جدیدی  
است. ظاهر آنسخه‌یی از بندهشن در قرن نهم میلادی تدوین شده بود که نسخه  
موجود تحریر جدیدی از آنست و از اشاره‌یی که در پایان نسخه بندهشن  
ایرانی ذکر میشود چنین برمیآید که بندهشن در وضع فعلی خود در سال  
۵۲۷ سال یزدگردی معادل سال ۱۱۵۸ میلادی تدوین شده است.<sup>۱</sup>

در صفحه ۱۳۷، ۱۳۸-۱۴ از چاپ انکلساریا عبارتی می‌یابیم که  
وست آنرا بنحو ذیل ترجمه کرده است:

All the other *Mōṣaḍs* who have been renowned in the  
empire were from the same family it is said , and were of  
this race of *Mānūššēihv* .

اینک عین عبارت متن پهلوی را نقل می‌کنیم : « اباریک هرود  
موبدان از شان پ خوتاییه نامک از همدوتگ گویت از این توخمگ مانوش  
چهرهند »

جی.جی. مودی<sup>۲</sup> ترجمه صحیح این عبارت را بنحو ذیل آورده است:

۱- رجوع شود به west, PT, I, p. XL و مقدمه انکلساریا بر طبع بندهشن

ایرانی ص XXXIV-XXXV

۲- فصل ۳۳ بند ۹ : PT, I, p. 147

J. J. Modi -۳

All other priests , who are spoken of in the *Xvaēdāy - nāmaγ* , as belonging to the same family , are of this family of *Mānūgčīhr* .

با توجه باین عبارت باید قبول کرد که مؤلف بندهشن خوتای نامک،<sup>۱</sup>  
یعنی مأخذ اصلی روایت ملی را می‌شناخته است .

موضوع دیگر قابل توجه و ذکر اینست که فصل آخر از نسخه هندی  
کتاب بندهشن<sup>۲</sup> دارای این عنوان است : « سال مر گیه زمان » یعنی استخراج  
سنین زمان . لیکن در نسخه بندهشن ایرانی<sup>۳</sup> عنوان فصل مذکور چنین است :  
در استخراج سال ، نزد تازیان : « سال مرتازیگان » .

صحت قرائت اخیر از مطالعه در متن همین فصل از کتاب بندهشن بخوبی  
معلوم و آشکار میشود . در این مورد برای تعیین شماره سنوات سلطنت شاهان  
قدیم ایران از ترجمه ها و تهذیب های عربی خوتای نامک استفاده شده است و چنانکه  
میدانیم این ترجمه ها و تهذیب ها هم بین خود دارای اختلاف بسیار بوده اند<sup>۴</sup>  
و همچنین فهرست سلاطین در آثار مورخانی از قبیل حمزه و بیرونی و مسعودی  
و جز آنان از لحاظ شماره سالها بایکدیگر دارای اختلافاتی هستند . مطالب

---

۱- An untranslated Chapter of the Bundeshesh. A Paper read  
before the Bombay Branch of the R. As. Soc. on 1st August, 1901

۲- چاپ وستر گارد Westergaard ص ۸۰

۳- چاپ انکلساریا صفحه ۲۳۸

۴- سنی ملوک الارض چاپ کوتوالد Gottwald ص ۱۶-۱۷

آخرین فصل بندهشن بر روی هم با منابع عربی سازگار است ولی نسبت به عهد سنین سلطنت پادشاهان با هیچیک از مآخذی که گفته ایم وفق نمی دهد. لیکن با اولین فهرستی که بیرونی داده است<sup>۱</sup> توافق بیشتری دارد، و همچنین قابل ذکر است که در این فصل اسم اوزو پادشاه داستانی، در نسخه هندی بندهشن بصورت عربی و فارسی یعنی «زاو» ضبط شده است، در صورتی که در نسخه ایرانی صورت صحیح پهلوی آن یعنی «اوزو» را می یابیم اما نام «کوی اوسن» در هر دو نسخه «کی کاوس» یا «کی کایوس» با تکرار «کی» بروش عربی و فارسی، نقل گردیده در حالی که صورت صحیح پهلوی آن که در دینکرت و داستان دینگ و مینوگ خرت و غیره آمده «کی اوس» است. در آغاز فصل مورد مطالعه خلاصه یی از داستان گیومرت و مشیگ و مشیانگ مشاهده می شود که مبنی بر روایت مذهبی است لیکن این افسانه ها را چنانکه دیده ایم<sup>۲</sup> حمزه و مسعودی و بیرونی هم می شناخته اند. بنابر این دلیلی برای تردید در این نکته نداریم که در این فصل استخراج سنین نزد اعراب مورد مطالعه قرار گرفته است یعنی عبارتست از اشاراتی درباره توارینخ مستفاد از ترجمه عربی خوتای نامک، و ما حق داریم که چنین نتیجه بگیریم که مؤلف بندهشن خوتای نامک پهلوی را که احتمالاً در قرن دوازدهم موجود نبوده است، درست

۱- الآثار الباقیه چاپ زاخانو م ۱۰۳۰ بعد . Uzav - ۲

۳- رجوع شود به همین کتاب ص ۶۷

نداشته و از ترجمه ها و تهذیبهای عربی آن استفاده کرده است .

این استنتاج ما را بیک موضوع مهم راهبری میکند و آن چنانست که باید در میان منابع بندهشن يك ترجمه عربی یا ترجمه های عربی خوتای نامگ را نیز ذکر کرد ، و ما با تحقیق مفصل در فصولی از بندهشن که راجع بتاریخ داستانی است، سعی میکنیم این عنصر ثانوی را از آن کتاب بیرون بکشیم .

فصل ۲۹ از هر دو نسخه بندهشن .

در بند ۱ مسلماً از روی « رت دات ایتگ نسك » اسامی افرادی از دوران قدیم که بر شش کشور و یا ممالك خارجی واقع در اطراف کشور مرکزی یعنی خونیرس فرمانروایی میکرده اند، ذکر شده است . این رؤسای ششگانه همه از مردمان مقدس و از پاکانی هستند که اسامی آنان در فهرست یشت ۱۳ دیدم میشود . پادشاه کشور خونیرس بنا بر بند ۲ خود زرتشت است و در بند ۳ مؤلف میگوید در خونیرس امکنه مهمی است که دارای اثر فراوانی در جنگ بزرگ بادشمن در روز واپسین خواهد بود . بندهای ۴-۱۵ راجع باین امکنه و نجات دهندگان یا جنگجویانی از دور و رستاخیز صحبت میدارند که در اینجاها بجنگ برمیخیزند . مؤلف اطلاعات خود را راجع باین موضوع از نسکهای مختلف اوستای ساسانی فراهم آورده است . يك مورد از سوتگر نسك

۲۹- این فصل از صفحه ۶۸ از چاپ وسترگارد (نسخه هندی) و صفحه ۱۹۶ از چاپ انگلاریا (نسخه ایرانی) شروع میشود .

(دینکرت کتاب ۹ فصل ۱۶ بندهای ۱۲-۱۹) یکایک از هفت فرمانروای جاویدان خونیرس را بر شمرده است. در مورد دیگر از همین نسک (دینکرت کتاب ۹ فصل ۳۲) از چهار جاویدان سخن رفته و این نکته اضافه شده است که نام پهلوان جاویدان در مورد دیگری از کتاب مقدس آمده است. بالتسبیح اسامی جاویدانان چند بار در ادبیات مذهبی پهلوی، لیکن با اختلافات مهمی درباره اسامی و عدد آنان، ذکر شده است.<sup>۱</sup> اصل موضوع در این عقیده عبارتست از یک اندیشه کهن که مخصوصاً در میان اقوام هند و اروپایی رواج داشته و راجعست بقهرمانی که بدون مرگ در خواب ممتدی فرو رفته و در روز بلا و محنت عالمیان از جای بر میخیزد تا ملت خود را بجانب پیروزی هدایت کند.<sup>۲</sup> این اندیشه در نزد ایشان بعد از سقوط آیین مزدایرستی در نزد شیعه بصورت ظهور مهدی آشکار شده است. نقش ظهور در دوره آخر الزمان و کوشش در نجات عالم را در تاریخ آیین زرتشتی قدیم و تاریخ داستانی ایرانی با افراد مختلفی نسبت داده اند. مفسران این افراد مختلف را از لحاظ تقدس عدد هفت، در یک دسته هفت نفری منحصر کرده و مذکور داشته اند، لیکن چون عدد مهدیان مذکور در موارد مختلف اوستای ساسانی

۱- کتاب ۹ فصل ۱۵ بند ۱۱ از چاپ پشتون سنجانا.

۲- کتاب ۹ فصل ۲۲ از چاپ پشتون سنجانا.

۳- رجوع شود به ماخذ مذکور.

۴- بدون آنکه بتوضیحات مفصلی در این باره بپردازم فقط با اشاره داستان فردیک

باربروس Frédéric Barberousse و اوژنه Ogier دانمارکی قناعت میکنم.



از این حد متجاوز بوده تا گزیر در کیفیت تشکیل دسته های هفت نفری میان آنان اختلاف قول افتاد. مؤلف بندهشن به عدد هفت توجه نکرده بلکه نخست در بندهای (۴-۵) شش تن را که از شش جای معین هستند، و سپس در بند ۶ سام یعنی کر ساسپ را که وظیفه او در دوره آخر الزمان معین و مشخص است، ذکر کرده. این فصل (در بند های ۱۰-۱۵) یک شرح جغرافیایی از مواضعی که ذکر آنها در بندهای ۴-۵ آمده است ختم میشود. بند ۴ باین عبارتست: «انگوشیدگ هان کشورها دی تیگر چیگون کنک دز [زمیک سائو کوتا ا دشت تازیگان ا دشت پیشانی] روت ناوتاگ ایران ویج ور یم کرت کشمیر اندرون»

کلماتی که در قلاب گذاشته ام در نسخه ایرانی بندهشن دیده نمیشود لیکن چون سا اکوستان<sup>۱</sup> (= سا اکوتا) پیشانی<sup>۲</sup> در بند ۱۳ از هر دو نسخه بندهشن ذکر شده، بنابراین این دو اسم در نسخه اصلی بندهشن وجود داشته و از نسخه بندهشن ایرانی سقط شده است. کلمه «کشورها» برای مترجمان اروپایی ایجاد اشکالی در ترجمه کرده است، زیرا از بند ۳ چنین برمی آید که همه نواحی مورد بحث را در کشور خونیرس باید جست و جو کرد. بهمین جهت در ترجمه یوستی ووست اختلاف وا بهامی ملاحظه

۱ - طبع وستر گارد ص ۶۸، انگلساریا ص ۱۹۷

۲ - Sāokavastān

۳ - Pēšānsē

میشود، لیکن معنی کلمات پهلوی بی شک چنین است :

« در این سرزمین ( یعنی کشور خونیرس ) نواحی دیگری قرار گرفته است از قبیل . . . » کلمه کشور در اینجا بمعنی عام « ناحیه » که معمولاً در فارسی دارد، استعمال شده است ، بنابراین تمام عبارت مذکور را بنحو ذیل ترجمه میکنیم : « در این سرزمین نواحی دیگری قرار گرفته است مانند کنگ دز ، سرزمین سااگوستان ، دشت تازیان ، دشت پیشانسی ، رود ناوتاگ ، ایران ویج ، ورجمکرد و کشمیر داخلی . »

کنگ دز قلعه مشهوری است که سیاوش ( سیاورشن ) بنا کرد و در کتب پهلوی غالباً ذکر آن آمده است . سرزمین سااگوستان ( ۴ ) که قرائت آن غیر محقق است<sup>۱</sup> ، معلوم نشده کجاست . چنانکه از بند ۱۳ برمیآید میتوان این سرزمین را در اقصای شمال در سر راه ترکستان بچین دانست، یعنی در همان طرف که کنگ دز را باید جست و جو کرد. در بند ۱۴ از یشت ه کنگهه یعنی کنگ دز بصورت محلی ذکر شده که توس ( طوس ) بر پسر « و اسک » تورانی در نبرد « خشروشوک » غلبه یافت . میتوان فرض کرد که اسم این محل<sup>۲</sup> در دوره ساسانیان بعنوان قلمرو سلطنت « سوك »

۱- قرائت سگستان ( سیستان ) که یکبار در نسخه هندی بندهشن آمده مسلماً نتیجه اشتباه ناسخ است .

۲- بعقیده هر تسفلد خشروشوک قرائت غلطی از تلفظ اصلی آن یعنی چنروشوک

است ( باستانشناسی ایران ج ۲ ص ۵۸ )

(= سَوَك) تلقی میشود و از آن در داستانها مملکتی بنام «سَوَكستان» یا «سَوَكستان» پدید آورده بودند.

صحرای «پیشانی» (= پیشانیه) در ناحیه دریایچه «پیشینه» (بست ۵ بند ۳۷) قرار دارد و آنرا بر دره «پیشین» تطبیق مینمایند.

اما ناتاوگ<sup>۲</sup> یا نایوتاگ<sup>۳</sup> که در نسخه هندی بندهشن، فصل ۲۰ بند ۷ و فصل ۲۱ بند ۶ ذکر شده، ممکن است نام يك رودخانه قابل کشتیرانی و یا بنا بر رأی هرتسفلد<sup>۴</sup> چیزی شبیه به سد و آبگیر بوده و باید آنرا بهر حال در ایران شرقی و در ناحیه هامون تصور کرد.

«ایران ویج» همان ائیرین واجه<sup>۵</sup> در اوستا یعنی سرزمین قوم آریا است. در رشتهها این مملکت فقط عبارتست از سرزمینی که قبایل زرتشتی ایران شرقی در آن سکونت داشتند. در ادبیات خیلی جدیدتر دو نظر در این باره در برابر یکدیگر قرار میگیرند: یعنی از طرفی ایران ویج يك ناحیه اساطیری تلقی می شود و از طرفی دیگر خواسته اند آنرا يك ناحیه معین از نواحی ایرانی نشین پندارند. این ناحیه اول همان

۱- *Pigināh*

۲- Markwart ( Marquart ) «Woher stammt der Name Kaukasus ? » , p . 31 ;

و رجوع شود به ملاحظات هرتسفلد در باستانشناسی ایران ج ۲ ص ۵۹ پیعد .

۳- *Nāvtāg*

۴- *Nāyotāg*

۵- هرتسفلد باستانشناسی ایران ج ۲ ص ۶۲ پیعد .

۶- رجوع شود به ملاحظاتی دربارهٔ مزدیسناي ایران کهن بقلم نگارنده این کتاب در :

Acta Orientalia, IV , p . 81-82.

خوارزم<sup>۱</sup> (وندیداد فرگرد اول) و بعد ها ناحیه آذربایجان<sup>۲</sup> که در عهد ساسانی محل آتشکده مشهور «آتور گشسپ» بوده است، دانسته شد. ورجمکرد، یکنوازی زیرزمینی است که در داستان مذکور در فرگرد دوم از وندیداد بتفصیل درباره آن سخن رفته و بنابر بند ۱۴ از همان فرگرد محل آن در یارس معلوم شده است<sup>۳</sup>.

راجع به «کشمیر داخلی» آثار جغرافیایان و یسان اسلامی<sup>۴</sup> مشعر است بر اینکه کشمیر را کی کاوس بنا کرد و آنرا بدو قسمت خارجی و داخلی تقسیم نمود. قسمت خارجی شامل هفتاد هزار آبادی بود و قسمت داخلی بیش از یکصد هزار آبادی داشت. شهر قنوج پایتخت پادشاه کشمیر در کشمیر داخلی واقع بوده است.

در بند ۵ جاویدانان کنگدژ و «سوگستان» و «پیشانی» و «ناوتاگ» و «ایرانویج» و «ورجمکرد» یاد شده اند ولی از دشت تازیان و از کشمیر داخلی سخنی بمیان نیامده است زیرا مسلماً هم این دو ناحیه در روایت های مربوط به پهلوانان جاویدان وجود نداشته و از راه منابع عربی به بند ۴ راه جسته است.

۱- Marquart, *Ērāngahr*, 118, 155

۲- بندهشن نسخه هندی: فصل ۲۹ بند ۱۲.

۳- هر تسفلد باستانشناسی ایران ج ۲ ص ۶۴ پیوست.

۴- دمشقی ترجمه Mehren ص ۲۴۶.

بنا ببرند ۵ جاویدانان عبارتند از<sup>۱</sup> «پیشیوتن» پسر وشتاسپ در  
کنگدز؛ اغریث در سئوگستان؛ «فرتخت خومبیگان»<sup>۲</sup> در دشت  
پیشانی؛ «اشم یخمی هوش» در ناوتاگ؛ «ون یوتیش» (= درخت  
رنج‌زدا) در ایران ویج؛ «اوروات نر» پسر زشت در ورجم کرد.

«پیشیوتن» پسر وشتاسپ همان «پیشی‌شی‌ائن»<sup>۳</sup> در پشت ۱۳ بند  
۱۰۳ ملقب به «چهرمینوگ»<sup>۴</sup> است.

اغریث همان «اغراژ»<sup>۵</sup> در پشتهاست که از راه خیانت بدست  
فرنگرسین<sup>۶</sup> کشته شد. در اینجا و در نسخه‌های بندهشن فصل ۳۱ بند ۱۵

Westergaard, p.68, 1.17-69, 1.5 ; Anklesaria, p.197, 1.2-10 -۱

۲- بندهشن، نسخه‌های. بنابر قرائت اوستایی چنین است: پرشد کاخومبیان

*Parṣadgā Xvəmbyān*

*Piṣiṣyaothna* -۳

۴- رجوع شود به نیرگ در *Monde Oriental*, 1929, p.345 و هرنفلد

در باستانشناسی ایران ج ۲ ص ۵۷.

۵- قرائت این کلمه روشن نیست. این اسم در نسخه چاپی بندهشن ایرانی به  
نچرومان *Tačrōmān* تبدیل یافته است؛ بنابر داستان دینیک (برسشن ۱۹) پیشیوتن  
ملقب بوده است بهچرمیهن *čihrmēhan* (یا چهرمیان *čihr-miyan*) و این عنوان  
بمناسبت رودخانه‌یی به همین اسم باو داده شد که از کنگدز میگذرد. (بندهشن هندی  
فصل ۲۰ بند ۷ و ۳۱).

۶- رجوع شود به همین رساله ص ۲۰-۲۱

با توجه بروایت ملی که در کتب عربی و فارسی آمده، وی پسر پشنگ است و بنا بر فصل ۳۱ بند ۱۵ برادر افراسیاب و کرسیوز (= کرسوزده) است. او را «گویت شاه» هم مینامند اما بنا بر مورد دیگری از بندهشن (فصل ۳۱ بندهای ۲۰-۲۲ بنا بر ترجمه وست) «گویت شاه» پسر اغریث است. گویت شاه يك فرد اساطیری است. در مینوگ خرت (فصل ۲۶ بند ۳۱) که محل او را در ایران ویج معلوم کرده، او را بصورت مخلوقی وصف کرده اند که از پا تا کمر بهیأت گاو و از کمر تا سر بصورت آدمی است. او نوالا<sup>۱</sup> گویت شاه را اثری از پیکر بابلی مرکب از انسان و گاو میداند که در اساطیر عهد زرتشتی جدید پذیرفته شده و ظاهراً وسیله این انتقال عیلامیان بوده اند که خود بشدت تحت تأثیر تمدن بابلی قرار داشتند. بنظر من بسیار محتمل می آید که رؤیت پیکرهای مرکب از انسان و گاو در خرابه های تخت جمشید، باعث شده باشد که ایرانیان بعد از دوره هخامنشی ب فکر ایجاد داستان گویت شاه یعنی پادشاهی که قوایش مانند گاو باشد بیفتند و از آنجا که رابطه نسبی گویت شاه با اغریث در متن اوستا دیده میشود میتوان چنین تصور کرد که این اشاره بدست مفسران اوستایی در آن کتاب راه بسته است. در بند ۱۴ از فصل ۱۶ از کتاب نهم دینکرت نام گویت بی آنکه به نسبت او با اغریث اشاره ای شده باشد، آمده است. نسب نامه ای که بنا بر آن اغریث پسر پشنگ و برادر افراسیاب است

ظاهراً جزو روایات ملی است.

«فرتخست خومبیگان» همان «فردا خشتی» پسر «خومبی» است که در

بند ۱۳۸ از یشت ۱۳ ذکر شده. در بندهشن خومبی و خومبیگان مانند

لقب و عنوانی تلقی شده‌اند.

«اشم یخمی هوش» همان «اشم یهمائی اوشت» مذکور در بند

۱۲۰ از یشت ۳۰ است.

ون یوت پیش (درخت رنج زدا) یا «ون هروسپ تخمگ» چند بار

در بندهشن (نسخه هندی فصل ۹ بند ۵. فصل ۱۸ بند ۹. فصل ۲۷ بند ۴)

ذکر شده است. این درخت داستانی در دریاچه «ووروکش» رسته و دارای

تخمهایی است که همه گونه گیاه از آنها می‌روید.

«اوروتدتر» (اوروتتتر در یشت ۱۳ بند ۹۸) یکی از سه پسر

زرتشت است. نام او دروندیداد بعنوان فرمانروای «ورجم کرد» ذکر شده

(فرکرد ۲ بند ۴۳) و یکبار دیگر هم در فصل ۳۲ بند ۵ از نسخه هندی

بندهشن آمده است.

اجاویدانان دیگری که نامشان در بند ۶ آمده است عبارتند از:

«نرسیه» پسر «ویونگهان»: نوس پسر نوز؛ گیو (در نسخه ایرانی بندهشن

ویو) پسر گودرز؛ بئرزرد (یعنی بر انگیزاننده جنگ)؛ «اشوزد» پسر

پورو داخشت . همهٔ این جاویدانان در روز رستاخیز جهان برای یآوری کردن سوشیانس<sup>۱</sup> آماده میشوند .

نرسیه پسر و یونگهان برادر جم ( یم ) نخستین بشر ، کسی جز ایزد نئیر یوسنگه<sup>۲</sup> نیست که در اینجا بصورت قهرمانی از آدیان در آمده است . این نئیر یوسنگه ( نیروسنگ ) در مزدیسنا ی دورهٔ ساسانی از جملهٔ ایزدان مشهور بوده است . بنابر اشارات نویسندگان سریانی که او را به نام « نرسای » میخوانده اند ، اساطیر و داستانهای متعددی راجع باو رائج بود و همچنین تصور میرود که بسیاری از اساطیر و داستانهای مربوط با ایزدان نیز باو نسبت داده میشود . بنظر میرسد که بعضی از داستانهای مربوط بگیومرث نخستین بشر هم باین ایزد منسوب شده باشد<sup>۳</sup> .

در فصل ۳۱ از نسخهٔ هندی بندهشن ( فصل ۳۵ از نسخهٔ ایرانی ) بنام « نرسی » یا « نسر گیوان »<sup>۴</sup> یا نرسک وی وانیک<sup>۵</sup> ( قرائت شود : نرسک و یونگهان ) باز میخوریم و از آن فصل چنین مستفاد میشود که این ایزدهم روز از بازارها میگذرد و خوردنیها را از آرایش بر کنار میدارد . اصل عبارت چنین است : « گروت کوش خوراپردات استیت کوهر و روز اند و ازاریها

۱- Sôšyans

۲- رجوع شود به :

Cumont, Recherches sur le manichéisme, 1, p.60 sqq .

۳- Nesr & Gyāwān

۴- Narsag & Viyavānig



وتتیرت هماگ خورشن یوشدسریاک بی کونت<sup>۱</sup>.

نوس (طوس) پسر نوزد<sup>۲</sup> : در میان پهلوانانی که در شتھا مذکورند فقط يك تن با عنوان « نئوتری » ( نوزدی ) یاد شده و آن « ویست اورو » است. نوس<sup>۳</sup> در شت ۵ بند های ۵۳-۵۹ ذکر شده است بدون آنکه از خانواده او ذکری بمیان آید و فقط در روایات ملی (مانند طبری و فردوسی و جز آنها) است که پدر او بنام نوزد معلوم گردیده است. با احتمال قریب یقین میتوان تصور کرد که این پهلوان جاویدان یعنی ویست اورو در روایات دینی « ویست اوروی نوزدی » بوده است<sup>۴</sup>. در روایت فردوسی نام این پهلوان بصورت « گسته م » یاد شده و معادل پهلوی آن « ویستخم » است. این نام که در دوره ساسانی خیلی رایج بود بجای اسم « ویست اورو » بکار رفت<sup>۵</sup>. فردوسی

۱ - چاپ انکلساریا ص ۲۲۸ ، در بند هشن نسخه هندی ( چاپ وسترگارد ص ۷۷ بندهای ۱۰-۱۲ ) کلمه « وازاریها » بغلط « آزاریها » خوانده شده است.

۲ - Nōdār - ۳ Tusa

۴ - در شت ۵ ( بند های ۷۵-۷۹ ) اسم ویست اورو بین اسامی آشورده Agavazdah پسر پرودا خشتی Pourudāxšti ( یکی از پهلوانان جاویدان که در همین بند از فصل ۲۹ بندهشن ذکر شده ) و یوایش Yōigla ( ی ویش Yavigla ) از خاندان فریان آمده است. این پهلوان اخیر الذکر در دانتستان دینیگ ( فصل ۹۰ بند ۳ ) و همین یش ( فصل ۲ بند ۱ ) در شمار جاویدانان ذکر شده است.

۵ - دارمستتر ، تبعات ایرانی ج ۲ ص ۲۳۰

طوس و گسته‌م را دو پسر نوذر دانسته است. بنابراین روایت بندهشن در این مورد تحت تأثیر یکی از منابع عربی است که مبتنی بوده است بر خوتای نامگ (خدایانامه) پهلوی.

کیو پسر کوترز (= گودرز). - در نسخهٔ ایرانی بندهشن نام این پهلوان جاویدان بصورت «ویو» آمده است. طبری این اسم را بصورت «بی» آورده که خود از «ویو» مشتق است. در کتیبهٔ اشکانی بیستان (بیستون) اسم کیو را بصورت «گئو» درتر کب: «گوترزس گئو پوتروس»<sup>۱</sup> می‌بینیم یعنی گودرز پسر کیو.<sup>۲</sup> در داستان دینیک فصل ۳۶ بند ۳ این پهلوان جاویدان بنام «ویون» ذکر شده لیکن نام پدر وی در آنجا نیامده است. از آنجا که نام غالب جاویدانان از فهرست مفصلی که در پشت ۱۳ آمده است گرفته شده، بنابراین بدون شك باید کلمهٔ ویون را مأخوذ از «گئونی» پسر وهونمه دانست که در بنده ۱۱۵ از پشت ۱۳ ذکر شده است.<sup>۳</sup> مؤلف بندهشن تحت تأثیر کتب عربی و فارسی این شخص را با کیو پسر

۱- Gotarses Gēopothros

۲- Herzfeld, Am Tor von Asien, p. 40 رجوع شود به:

۳- بمقیدهٔ من در آمدن گئونی Gaēvani بصورت ویون Vévan و کیو بصورت Vēu نتیجهٔ استنساخ غلط صورتهای اولی دو نام مذکور است و این حال از قانون تبدیل «گ» به «و» در نخستین حرف کلمات نتیجه شده است.

گودرز یکی از پهلوانان بزرگ روایات ملی اشتباه کرده است.<sup>۱</sup>  
 «بیرزد» همان «بیرزشتی»<sup>۲</sup> در بند ۱۰۱ از یشت سیزدهم است و  
 «اشوزد» پسر «پوروداخشت» همان «اشوزده»<sup>۳</sup> پسر پوروداخشتی<sup>۴</sup> است  
 که نام او در بند ۱۱۲ از یشت سیزدهم و بندهای ۷۲-۷۴ از یشت پنجم  
 ذکر شده است.

بندهای ۷-۹ وقف بر سام مشهورترین جاویدانانست. در این بندها  
 چنین آمده است که: سام با کیش مزدیسنا از در خلاف درآمد و در نتیجه  
 یکتن از ترکان بنام «نوهین»<sup>۵</sup> موقعی که او در دشت «پیشانسی» خوابیده  
 بود، تیری بر او انداخت و این ضربت او را بحالت بوشاسب و یکتن نوع رخوت  
 وستی که بمرگ شبیه است درافکند و سام تا روز شمار در این حال خواهد

۱- راجع بمنشاء داستان حماسی خانواده گودرز و پسران وی که از روایات مربوط  
 به خاندانهای اشکانی اخذ شده است، رجوع شود به نلد که: حماسه ملی ایران بنده ۸.

۲- *Barazyaršti*

۳- رجوع شود به 345, p. 1929, *Nyberg, Le Monde Oriental*

۴- *Ašavazdah*

۵- *Pourudâxšti*

۶- چاپ وسترگارد ص ۶۹؛ چاپ انکلساریا ص ۱۹۷ و ص ۱۹۸.

۷- این نام در هر دو نسخه بندهشن بصور مختلف در آمده و شاید بصورتهای  
 گوناگون دیگر هم خوانده شده باشد.

ماند<sup>۱</sup> و در این هنگام برای سرکوبی «دهاک»، که «فرتون» (فردون) او را در روزگار پیشین بدماوند کوه محبوس کرده بود و در روزهای واپسین زنجیر خواهد گسست، از خواب گران خود برخواهدخواست.

کِرساسپ از خاندان سام یکی از قهرمانانی است که در یشتها راجع باو بیش از همه سخن رفته است و در همین موارد است که آخرین جنگ فاتحانه با اژی دهاک بنام کِرساسپ ضبط و حفظ شده و این جنگ یکی از بزرگترین اعمال در آخرین نبرد میان قوای خیر و شر شمرده میشود. از اعمال کِرشاسپ هنگام رستاخیز، در ادبیات پهلوی بسیار سخن رفته و در این متون معمولاً نام او بصورت «کِرشاسپ» یا «کِرشاسپ» و «کِرشاسپ» سامان<sup>۲</sup> و یاسام تنها آمده است. بنابراین تردیدی نیست که داستان او بنحوی که در بندهشن ذکر شده مأخوذ از روایت مذهبی است. نفوذ روایت ملی ظاهراً در این مورد آشکار میشود که دشمنی که بر سام ضربت زد و در صورت اصلی داستان ظاهراً از قبیلۀ تورانی بوده، در روایت ملی بعنوان ترك یاد شده است. در دورۀ خسرو اول پادشاه ساسانی (نوشیروان) ترکان جای هفتالان را گرفته و حکم دشمنان اصلی سرحدات شمالی ایران پیدا کرده بودند و

۱- «وی در میان سرما خفته است و برف بر او میبارد». این عبارت در نسخه

بندهشن ایرانی آمده ولی، مبهم است و عبارت متن در هر دو تحریر بندهشن مغشوش است.

بهین سبب در کتاب خدای نامه ملت ترك غالباً بعنوان معادلی برای اسم داستانی قدیم تورانیان بکار رفته است .

### فصل ۴۴ از نسخه ایرانی بندهشن<sup>۱</sup>

این فصل را جمعست بمساکن و قصوری که کیانیان ساخته اند. کلمه کیان در اینجا، چنانکه در بسیاری از موارد دیگر بندهشن دیده میشود ، بمفهوم تمام پادشاهان قدیم از هوشنگ تا ویشناسپ است. این مساکن عبارتند از کاخ «جم» در کوه البرز، قصر «دهاک» (ضجاک) در بابل که آنرا «کوریندوشیت»<sup>۲</sup> می نامند، و قلعه «کنگ دز» که سیاوش آنرا بنا کرد ، و قصر زیرزمینی فراسیاب، و رجم کرد در پارس و دو قصر که دهاک، یکی در «یمبران» (بامختصر اصلاحی این کلمه را میتوان حمیران قرائت کرد) که همان ها ماوران فردوسی است<sup>۳</sup> ، و دیگری در سرزمین هندوان . در این باره بعد ازین نیز سخن خواهیم گفت .

۱- چاپ انکلساریا ص ۲۰۹-۲۱۱ .

۲- *Kurind dušit* این اسم معادل است با کورینت دوزیت *Koirinta dugita* در یشت ۱۵ بند ۱۹ . و رجوع شود به : هرتسفلد ، باستانشناسی ایران ج ۲ ص ۶۹۸ .

۳- برای کسب اطلاعات بیشتر درباره یمبران رجوع شود بتحقیق مترجم این سطور در کتاب حماسه سرایی در ایران چاپ دوم ص ۵۰۶-۵۰۸ .

فصل ۳۳ از نسخهٔ ایرانی بندهشن<sup>۱</sup>

این فصل داستان گزندهایست که در هر هزاره بایران شهر رسید<sup>۲</sup> و اولین قسمت آن که تابدورهٔ زرتشت پیغامبر ختم میشود، بوسیلهٔ دارمستر ترجمه شده است و در حقیقت تلخیصی از تاریخ ایرانیان از آغاز جهان تا دورهٔ تسلط عربست و بعد از آن مجملی از وضع آینده بنابر پیشگوییهای زرتشتیان ذکر شده است. وقایع نخستین هزاره با حملهٔ اهریمن بر گیومرت و کاویوک دات و زندگانی مشیگ و مشیانگ شروع میشود و آنچه دربارهٔ این موضوعات در فصول مقدم آمده در اینجا تلخیص شده است. هوشنگ و تخمورپ دیوان را بقتل رساندند. یم (جم) بدست دیوان اره شد. در هزارهٔ دوم از یوهاک هزار سال بظلم و جبر پادشاهی راند و آنگاه بدست فریدون در بند افتاد، در هزارهٔ سوم فریدون کشور خود را بین سه پسر بخش کرد و بر اثر این واقعه جواناترین آنان ایرج بدست دو برادر دیگر بقتل رسید و منوش چهار انتقام او را گرفت. فراسیاب منوشچهر را به «پشخوار کر» عقب نشاند و دو پسر او فرش و نوذ<sup>۳</sup> را بقتل رساند، و باز یک بار دیگر بایران شهر را

۱- چاپ انگلساریا ص ۲۱۱-۲۲۰

۲- رجوع شود به زنداوستا ج ۲ ص ۳۹۸ ببعد.

۳- فرش نوذ منوشچهر بی اوزد *Frash Manushchir be ōzad* (ص ۱۰۲۱۲)

دارمستر آنرا چنین ترجمه کرده است «فرش نوثر پسر منوشچهر را کشت، لیکن این مورد را باید چنین گزارش کرد: «اوفرش [و] نوثر پسران منوشچهر را بکشت، زیرا فرش و دورسرو *Dūrasrav* برادران نوذ بوده اند (بندهشن نسخهٔ هندی فصل بقیه در حاشیهٔ صفحهٔ بعد

زیت کرد و باران از آن بازداشت و چون اوزو بیادشاهی رسید باران بایران شهر  
 بزید و فراسیاب را بعقب راند، لیکن باز او مهاجمات خوش را آغاز کرد.  
 بعد ازین وقایع کی کواز بسلطنت برگزیده شد، در دوره سلطنت کی اوس  
 دیوان نیرومند شدند، اوشنر بقتل رسید، کی اوس بر آسمانها رفت، لیکن  
 بزمین افتاد و خور (فر) را از کف داد. لشکر کشی یی حاصل کی اوس بد  
 بمبران (حمیران) به گرفتار شدن او و پهلوانانی که باوی بودند منجر  
 گردید. زنگیاب تازی، که زهر در نگاه خود داشت، بر ایران تاختن آورد  
 و بدست فراسیاب که ایرانیان او را بمدد کاری خوانده بودند کشته شد  
 لیکن فراسیاب بار دیگر ایرانشهر را ویران کرد تا آنکه رستختم<sup>۱</sup>  
 کی اوس را از بند هاماوران نجات داد و فراسیاب را بترکستان بازپس راند.  
 بخیانت سوتا یگ زن کی اوس سیاوش پسر کی اوس ناگزیر شد که بفراسیاب  
 در ترکستان پناه برد. وی در آنجا بعد از آنکه دختر فراسیاب را بزنی کرده

از حاشیه صفحه پیشین

۳۱ بند ۱۳. بنا بر روایت زات سپرم فصل ۱۳ بند ۶ فرش (فریش) نواده دورسرو پسر  
 منوشچهر است. نام فرش را ابوریحان بیرونی در الآثار الباقیه بدین نحو آورده است :  
 فرش پسر دورسرو پسر منوشچهر. لیکن ابن اسامی در متن کتاب غلط استنساخی دارد.  
 و مسعودی در مروج الذهب ج ۲ ص ۱۳۰ نیز چنین آورده : فرسن پسر ایرج پسر منوشچهر.  
 و نیز رجوع شود به نامهای ایرانی، یوستی، ص ۱۰۴

بود، کشته شد. از دختر فراسیاب تورانی کیخسرو بزاد. چندی بعد کیخسرو فراسیاب را بکین پدر بکشت، و پس از باز گذاشتن پادشاهی به لهراسیاب خود در کنگ دز معتکف شد.

در سی امین سال پادشاهی ویشتاسپ چهارمین هزاره آغاز شد و زرتشت دین او هر مزد بیاورد، ویشتاسپ با ارجاسپ جنگید<sup>۱</sup>، بعد از پادشاهی و همن پسر سپندیات (=سپنتودات) دختر او همای بر تخت پادشاهی نشست. در عهد دارای دارایان الکسندر قیصر بر ایران تاخت و دارای را بکشت و خاندان شاهی ایران شهر را برافکند. از این پس سلطنت در دست کنگ خوتایان<sup>۲</sup> افتاد. دیر گاهی پس ازین اردشیر پاپکان ظهور کرد، کنگ خوتایان را برانداخت و کشور را آیین داد، و مزدیسنا را رونق بخشید. در دوره کودکی شاهپور پسر هرمزد (شاپور دوم) تازیان بایران تاختند و شاهپور پس از آنکه بزرگ شد آنانرا بشکست و فراری کرد. در عهد پیروز پسر یزدگرد (دوم) خشکسالی در ایران پدید آمد که شش سال بکشید. خوشنواز<sup>۳</sup> پادشاه هفتالان<sup>۴</sup> پیروز را بکشت. پس از وکواز که آتش (مقدس) را به هفتالان

۱- در اینجا قسمتی که دارمستر آنرا ترجمه کرده است پایان می یابد.

۲- «کنگ خوتای» را مورخان عربی زبان «ملوک الطوائف» معنی کرده اند و

در اینجا بهمین مفهوم بکار رفته است. Xšunvāz - ۳

۴- رجوع شود به: نلدکه تاریخ ایرانیان و تازیان (طبری) ص ۱۲۳ با دانات



مگروگان داده بود بر تخت نشست<sup>۱</sup>. در عهد او مزدك پسر بامداد ظهور کرد<sup>۲</sup> که اشتراك مردم را در زن و مال مباح دانسته بود. وی کواذ را فریفت لیکن چون «خسرو اَنوشك رووان» بزرگ شد، مزدك را کشت و کیش مزدیسنا را مستقر ساخت و سپس ترکان را منهزم کرد. چون بیست سال از سلطنت یزد کرد [سوم] گذشت تازیان بر ایران تاختند و یزد کرد که برای بدست آوردن كمك بخراسان و ترکستان گریخته بود، کشته شد. پسر او بدیار هندوان شتافت و در آنجا سپاهی گرد آورد لیکن سپاه او پراکنده شد. چیرگی تازیان آیین های کهن و کیش مزدیسنا را تباه کرد و پس از خلقت عالم این بزرگترین بلایی بود که بر ایراتزمین زوی آورد. در عهد آینده هنگامی که رومیان بر ایرانشهر یکسال چیره شوند، کی وهرامورچاوند بهلوان، فرمانروایی ایرانیان و مزدیسنا را تجدید خواهد کرد<sup>۳</sup> و آنگاه پیشوون از کنگدز بیرون خواهد آمد تا رستخیر را اداره کند. پس ازین پنجمین هزاره، هزاره اوشیدر آغاز خواهد شد، و در ششمین هزاره پس از

۱- کواذ نهاد کی آتش پ گروان ا هیفتلان بود :

*Kavādh nihād hē ātaš pa garvān ō Haiyaftlān burd*

(م ۱۰۲۱۵. ۸-۹). قباد خود در دربارهفتلان بگروگان بود. رجوع شود به نلد که، طبری، م ۱۳۳ یادداشت ۶.

۲- بجای مزدك (Mazdak) در اینجا مانند و همن یش فصل ۲ بند ۲۱، 'مزدك' آمده لیکن در فصل ۱ بند ۱۰ ترکیب 'داز مزد کیه' یعنی قانون (آیین) مزدکی استعمال شده است.

۳- رجوع شود به مقاله مارکوارت در کتاب یادنامه مودی م ۷۵۸ ببعد.

ظهور اوشیدر ماه وسوشیانس عالم بنهایت خواهد رسید .

محتاج بگفتن نیست که مؤلف بندهشن همه این تفصیل را در اوستای دوره ساسانی و تفاسیر آنها نیافته است بلکه قسمتی از آن، خاصه تاریخ ساسانیان و غلبه مسلمین ، مأخوذ بوده است از ترجمه های عربی «خوتای نامک» . در بندهشن اسامی بسیاری از کسان را که جزو اعلام روایات ملی بوده اند مشاهده می کنیم مانند رستخیم یا رستخمگ و سوتا پگ (سودابه) که یکبار هم نام او بصورت سوتا پگ و بار دیگر سوتا پیه آمده و این صورتهای گوناگون نتیجه تأثیر رسم الخط عربی و فارسی است . این نکته هم قابل ذکر است که نام «تخمورپ» در این کتاب تخمورت ( = طهمورث در عربی و فارسی) و نام «فراسیاب» یکبار ( ص ۲۱۱ ، ۱۴۰ ) افراسیاب ( افراسیاب در عربی و فارسی) نوشته شده است . مطالب و حوادث مربوط بشمین هزاره عالم را مؤلف بندهشن از منابع عربی که روایات آنها منتهی بخداینامه میشده است ، برداشته و توضیحاتی از میان روایات دینی بر آنها افزوده است و از آنجمله است داستان اوشنرو زنگیاب که ناآنجا که اطلاع دارم در منابع عربی و فارسی موجود دیده نمیشود . موضوع قابل ذکر دیگر آنکه مؤلف بندهشن نام هفتالان را بصورت هیقتالان<sup>۱</sup> در آورده است . این اسم بدو صورت که اندکی با یکدیگر مغایرت دارند ذکر شده

است اما در هر دو بار با «ف» (یا «پ»)، و بنابراین صورت اصلی تری از هیطل

که در کتب عربی می‌یابیم در آن وجود دارد.<sup>۱</sup>

فصل ۴۰ بندهشن (نسخه هندی) = ۴۴ از نسخه ایرانی<sup>۲</sup>:

در این فصل وقایع ششمین هزاره مربوط به هوشیدر ماه وسوشیانس

بتفصیل آمده است. بنابراین دنباله و ذیل فصل مقدم (یعنی فصل ۳۳ از

نسخه ایرانی) است و نیز معلوم میدارد نسخه هندی بندهشن که فصل ۳۳

بندهشن ایرانی از آن حذف گردیده اختصاری از نسخه اصلی است.

موضوع این فصل کاملاً مأخوذ است از روایات دینی.

فصل ۴۱ نسخه هندی بندهشن، معادل نخستین قسمت از

فصل ۴۵ بندهشن ایرانی<sup>۳</sup>:

موضوع این فصل ذکر انساب کیان<sup>۴</sup> یعنی شاهان ایران قدیم و از

آنجمله ساسانیان است که نژادشان پیشدادیان و کیان، بمعنی اخص،

می‌کشد. از نسخه هندی بندهشن نصف دوم این فصل افتاده است لیکن

و ست در ترجمه خود آن قسمت را از نسخه ایرانی بندهشن نقل کرده و

بندهای ۱۶ الی ۴۱ را بدین طریق فراهم آورده است. ظاهراً ترجمه این

فصل بتمامی و بدون تصرف از نسخه اصلی بندهشن صورت گرفته و مأخذ اصلی

۱ - رجوع شود به مارکوارت، ایرانشهر ص ۵۹

۲ - ترجمه وسترگارد ص ۱۰۷۰. ۱۲ - انکلساریا ص ۱۰۲۲۸. ۵

۳ - ترجمه وسترگارد ص ۱۰۷۷. ۳: انکلساریا ص ۱۰۲۲۸. ۵

۴ - جمع «کی» بمعنی شاه، رجوع شود به حماسه سرایی در ایران تألیف

مترجم این سطور چاپ دوم ص ۴۹۱-۴۹۳

آن چهار داد نسك بوده است. این حدس را میتوان با مطالعه خلاصه چهار داد نسك که در کتاب هشتم ازدینکرت بندهای ۱-۱۷ آمده است تأیید کرد. در این قسمت از کتاب بندهشن روایت ساسانی را که بدون شك مبنی بر تفاسیر بوده است، ملاحظه میکنیم. این قسمت فقط در نسخه ایرانی بندهشن دیده میشود<sup>۱</sup>. کرشاسپ که در کتاب هشتم فصل ۱۳ بند ۱۲ ازدینکرت بین کی کوانو کی اوس ذکر شده<sup>۲</sup> در بندهشن میان کیخسرو و کی لهراسپ آمده است. مفسران اوستا از لحاظ تعیین محل این پهلوان (کرشاسپ) در فهرستهای تاریخی، بایکدیگر اختلاف داشتند.

علاوه برین چنانکه از منابع عربی و فارسی بر میآید، در کتاب «خوتای نامک» نسب نامه خاندانهای قدیم سلطنتی ایران یعنی خاندان فریدون و منوچهر و افراسیاب و کیانیان، بنحوی که مفسران اوستا ذکر کرده بودند، آمده بود.

بهر حال در این فصل بندهشن بعضی مطالب قابل بحث موجود است. آنچه در بندهای ۱-۱۷ از فصل ۱۳ از کتاب هشتم دینکرت تلخیص شده، منطبق است بر بندهای ۱-۳۹ از کتاب بندهشن که در نسخه ایرانی فقط

۱- از فهرست نیاکان ساسانیان (چاپ انکلساریا، ص ۱۰۲۳۲. ۱۰-۱۲) محققاً چند اسم ساقط شده است و برای اثبات این مدعا میتوان آنرا با دومین نسب نامه مذکور در تاریخ طبری ص ۸۱۳ (نلدکه: تاریخ ایرانیان و تازیان ص ۲) مقایسه کرد.

۲- چنانکه در مینوگ خرد فصل ۲۷ بند ۴۹ بیعدهمی بینیم.

از بند ۱۶ تا ۳۰ موجود است. تفصیل بند ۱۸ از فصل ۱۳ از کتاب هشتم دینکرت فقط در بندهای ۱-۶ از آن قسمت بندهشن ایرانی که وست از آن فصل سی و سوم خود را ترتیب داده است، ملاحظه می شود و در نسخه هندی بند هشت نیز اصلاً موجود نیست. همچنین ممکن است که قسمت اخیر فصل سی و یکم از چاپ وست (فصل ۳۵ بندهشن ایرانی) از بند ۳۱ ببعدهمبتنی بر چهار دانسک نباشد. این قسمت نهایی نخست در بندهای ۳۱-۳۵ از چاپ انکلساریا صفحه ۲۳۲ و صفحه ۲۳۳، شامل ملاحظاتی درباره مادر کی آیوه (کوی آئی پی و هو) و مادر اوزو است و سپس در بندهای ۳۶-۴۱ از چاپ انکلساریا ص ۲۳۳، ۱. ۹-۲۳۴، ۱. ۱۴ متضمن فهرست اخلاف سام میباشد. میدانیم که سام نظیر و قابل انطباق بر کرشاسپ است<sup>۱</sup> و شجره نسب کرشاسپ در آن قسمت از فصل مورد بحث بندهشن که اصل آن بچهر دادنسک می کشیده، موجود است و مقصود از این قسمت بندهشن بندهای ۲۶-۲۷ است (و مراجعه شود به بند ۱۲ از فصل ۱۳ از کتاب هشتم دینکرت). اگر از اخلاف کرشاسپ در چهار دانسک ذکر ی بمیان آمده بود، ممکن بود نام او را در این مورد یافت چنانکه بندهای بعد از آن (یعنی بندهای ۲۸ و ۲۹) نخست نام اجداد کی لهراسپ و سپس نام اخلاف او را مذکور میدارد

۱ - زیرا سام در اوستا نام خانوادگی کرشاسپ است. رجوع شود بکتاب حماسه

سرایی در ایران تألیف مترجم این اوراق ص ۵۵۷-۵۶۰.

و ذکر اخلاف سام در مورد جدا گانه‌یی بعد از ذکر مادر کی آپیوه و اوزو  
این تصور را پیش می‌آورد که قسمت مذکور از مأخذ دیگری اخذ شده است.  
در بندهای ۳۶ - ۴۰ چنین آمده است که سام شش جفت فرزند  
داشت و از هر جفت یکی نرو دیگری ماده و هر دو را يك نام بوده است<sup>۱</sup>  
و از معانی نسبت<sup>۲</sup> مبهم چنین بر می‌آید که نام این شش جفت دمنگ (یا: یمنگ)<sup>۳</sup>  
خسرو، مرگندک (یا مهر گندک)<sup>۴</sup>، آپرنک، سپرنک و دستان. از جفت  
دستان آنکه نر بود از هر شش پسر دیگر مشهور تر بوده است. هر يك  
از این شش پسر حکومت یکی از ولایات سام را داشت که مرکز آنها در  
ایران شرقی واقع بود و کشور اوتاری و پندشخوار گر (پندشخوار گر =  
تبرستان) نیز امتداد می‌یافته است. حکومت سگان سی (سیستان)  
بر عهده دستان نهاده شد.

از بند ۴۱ چنین بر می‌آید که رستختم و اوزوار گ پسران دستان  
بوده‌اند، چون دستان و دو پسر او روتستخم و اوزوار گ (رستم و زواریه  
در روایت فردوسی) مربوط بروایت ملی بوده‌اند، بنابراین میتوان تصور  
کرد که تمام قسمتی که فعلاً مورد بحث است مستند بر منابعی است

۱ - این وضع خاص بدون شك متضمن این معنی است که هر جفت خواهر و  
برادر بقانون خویش<sup>۵</sup> که دس، که نزد زرتشتیان از امور مورد تحسین و مثنوب محبوب  
می‌شده، زن و شوهر بوده‌اند.

۲ - رجوع شود به هرتسفلد، باستانشناسی ایران ج ۱ ص ۱۰۸.

۳ - هرتسفلد همان مأخذ: مهر یوندك با مهرانیک

که حاوی روایات ملی بود. البته مآخذ موجود عربی و فارسی حاوی اسامی فرزندان دیگر سام (غیر از دستان یعنی زال) هستند لیکن بعضی از کتب پهلوی در دست بود که اکنون فقط عنوان آنها معلومست و در آنها داستانهای مربوط بخاندان سام ذکر شده بود.<sup>۱</sup>

اگرچه مسلم نیست که بندهای ۳۱ - ۳۵، در باره مادر کی اپیوه و اوزو، از چهار داد نسک گرفته نشده باشد، ولی اصل آنها بدون تردید از تفاسیر اوستا گرفته شده زیرا در شجره نسب فرانگ<sup>۲</sup> مادر کی اپیوه، و در داستانهایی که راجع بسر گذشت این زن و پسر اوزو کر شده است، آثاری از روایت مذهبی مکتوم است. در این باره بعد از این باز بحث خواهیم کرد. وست چنانکه باید توضیحات مربوط بسلسله نسب فرانگ را فهمیده است.<sup>۳</sup> بدیهی است نسلهایی که میان فرانگ و منوشچهر فاصله شده اند عبارتند از همان نسل اولیه از شجره نسب «آذرین مهر سیندان»<sup>۴</sup> من اسامی مذکور را بنحویذیل قرائت می کنم: «وهیجرو» پسر «فرشت» پسر «گاگوخش» پسر «فریا» پسر «رچن» پسر «دورسرو» پسر منوشچهر. شجره نسب فرانگ نیز چنین است: فرانگ دختر «وهجر گا» پسر «فراشتا» پسر «اورون گی»

۱ - رجوع شود به فصل مربوط به «کیانیان در روایت ملی» و نیز به باستانشناسی

ایران تألیف هرنسفلد ج ۱ ص ۱۰۸

Frânag - ۲

۳ - انکلساریا ص ۲۳۲. بند ۳۱ در چاپ وست.

۴ - انکلساریا ص ۲۳۷. فصل ۳۳ بند ۳ از چاپ وست.

پسر « فریاذ » پسر « راک » پسر « دوراسرو » پسر منوشچهر . « وهجر گاه »  
و « وهجرو » هر دو صورت های مجرفی از ونگ هوجرو ( = جرونگهو )  
یشت ۱۳ بند ۱۱۳<sup>۲</sup> ) « فراشتا » یا « فراشت » پدر وهجر گاه ( و پسر گی اورواختر  
= اورواخش گی ) (رامیتوان همان « فرایزنت »<sup>۳</sup> پدر « جرونگهو » مذکور در

یشت ۱۳ دانست. از این اشاره معلوم میشود که یشت ۱۳ چه برای اصلاح  
نسب نامه ها و چه برای تجدید افراد شجره انساب اساطیری ، مأخذ پایان  
ناپذیری برای علمای انساب زرتشتی بوده است.

### فصل ۴۴ از نسخه هندی بندهشن = ۴۶ از نسخه ایرانی:

راجع بآخرین فصل هر دو نسخه بندهشن که مربوطست بسنین تاریخ  
قدیم ایران بروایت مورخان عربی زبان، قبلاً سخن گفته ایم. بنظر میرسد  
این فصل در حکم ضمیمه یی برای فصل ۳۳ از نسخه ایرانی بندهشن باشد.  
در این فصل عدد سنوات تمام سلطنت ها در هزاره های سه گانه اول تاریخ،  
باضافه سالهایی از چهارمین هزاره که مقدم بر غلبه تازیان است ذکر شده. نتیجه  
تحقیقات ما آنست که اطلاعات مربوط بانساب و سنین و تفصیل تاریخ  
داستانی قدیم ایران که از بندهشن بدست می آید، از منابع مختلف استفاده  
شده است. مؤلف بندهشن علاوه بر ترجمه پهلوی و تفاسیر چهار داد نسک

۱ - Vangujarô

۲ - Jarôvanghu

۳ - تحریفات دیگری که در اسامی فوق شده بدین نحو است: ویتی رسا Vitirisa

( رجوع شود بکلمه « ویتی رسا » در: کتاب نامهای ایرانی تألیف یوستی ) بیدرسا ، بید  
رسا در طبری ، و همچنین و کتر کا Voktargâ در بندهایی از فصل مورد بحث بندهشن  
که دنبال سلسله نسب فرانک ذکر شده است .

۴ - Frâzazenta



و شاید کتب دیگری که مبتنی بر روایت مذهبی بوده است، از ترجمه‌ها و یا تهذیب‌های عربی خدای نامه نیز استفاده کرده است. کتاب بندهشن برعکس سایر کتب پهلوی قدیم که حاوی روایت صرف مذهبی هستند، روایت دینی را در حال اختلاط با موضوعاتی که منشاء آنها روایت ملی دوره ساسانی است، و از منابع اسلامی اقتباس شده است، مذکور میدارد.



## کیانیان بنابر روایت دینی

در ادبیات دینی پهلوی غالباً بشاهان سلسله کیان اشاره شده است. در این موارد بموضوعاتی باز میخوریم که از وجود آنها در یشتها اطلاع داریم و همچنین مطالبی می یابیم که اصل آنها از نسکهای مفقود اوستا و تفاسیر آنها بوده است. اکنون شجره نسب کیانیان را بنحوی که در نسخه ایرانی بندهشن آمده نقل می کنیم (صفحه مقابل رجوع شود)<sup>۱</sup>

**کی کواذ (کوی کوات)** در چهار داد نسک<sup>۲</sup> بعنوان یکی از اخلاف منوشچهر مذکور افتاده و مؤسس خاندان کیانی و شاه ایران دانسته شده است. در ادبیات پهلوی درباره او اشارات مختصری می یابیم که از مجموع آنها چنین بر می آید که: وی نخستین پادشاه کیانی (بمعنی اخص کلمه) و پادشاهی نیک و مردی نیکو خصال بود و سلطنت او مایه رفاه و سعادت خلق بوده است<sup>۳</sup>. از ماخذ پهلوی راجع بنیاکان کیقباد اطلاعی بدست نمی آید ولی از یک افسانه که در نسخه ایرانی بندهشن ذکر شده<sup>۴</sup> چنین بر می آید که او را «او زو» آخرین پادشاه سلسله پیشدادی بفرزندی پذیرفته بود. این داستان بیشتر مبتنی است بر وجه تسمیه کیقباد و بدبختانه چند کلمه بسیار مهم در این قسمت نامفهوم است بنحوی که حل معمارا دشواری کند. ترجمه آن قسمت

---

۱- چون گنجاییدن شجره مذکور در این صفحه ممکن نبود، در صفحه مقابل درج شده است.

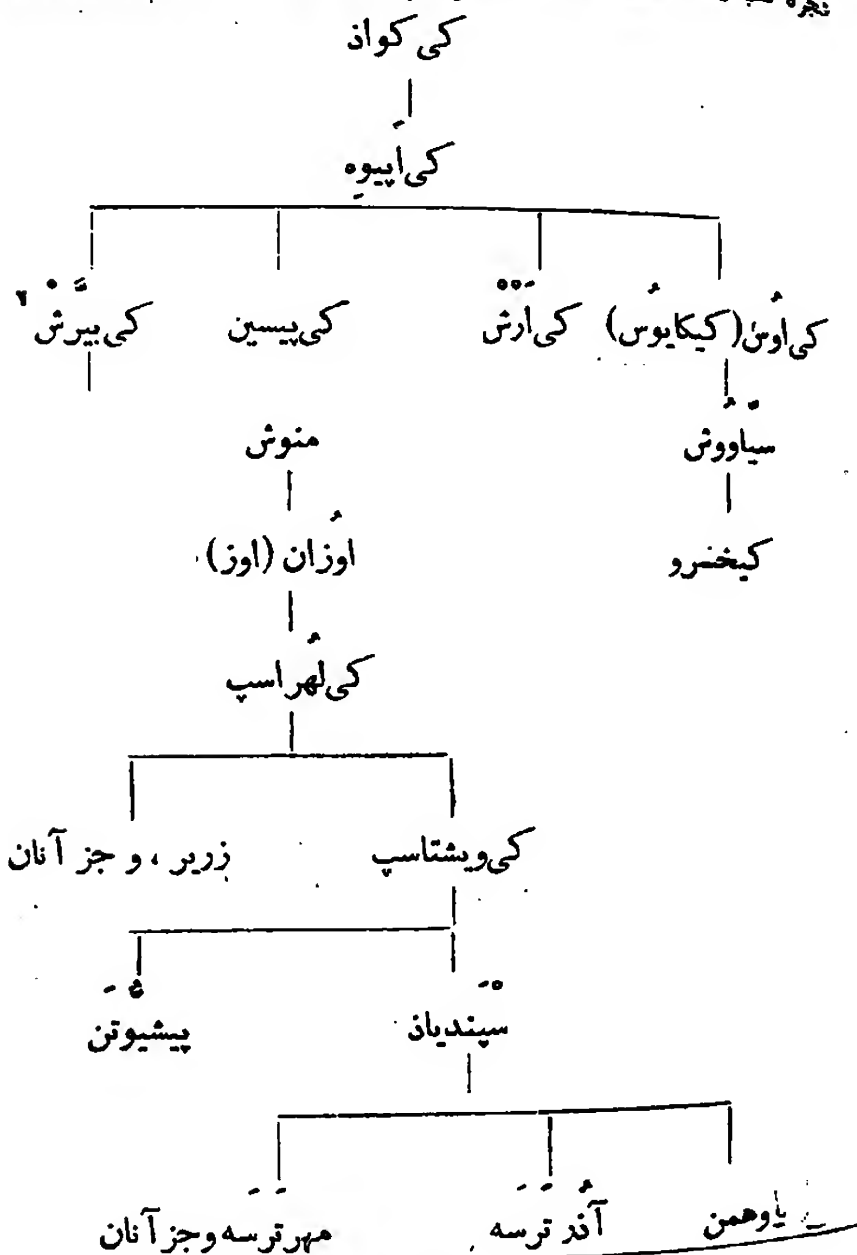
۲ - دینکرت کتاب ۱۸ فصل ۱۳ بند ۱۲

۳ - دینکرت کتاب هفتم فصل اول بند ۳۳؛ داستان دینیگ فصل ۳۷ بند ۳۵:

مینوگ خرت فصل ۲۷ بند ۴۵ - ۴۸

۴ - انکلسار ما ۲۳۱ - ۲۳۲؛ وست فصل ۳۱ بند ۲۴

ذخیره لب‌کیانیان بنحوی که در اسطخه ایرانی بندهشن آمده است<sup>۱</sup> (مربوط بصفحه مقابل):



۱ - انکلساریا ص ۲۳۲؛ وست فصل ۳۱ بندهای ۲۵ - ۲۹

۲ - در ترتیب اسامی این برادران از یشتها (یشت ۱۳ بند ۲۳۲ و یشت ۱۹ بند ۷۱) استفاده کرده‌ام. در بندهشن این اسامی بنحو ذیل تنظیم یافته‌است: کی ارش، کی یرش، کی پیسین، کی اوش.

چنین است: «کَواذ کود کی اندر کَسپوژی<sup>۱</sup> بود که آنرا با بَرودخانه افکنده بودند، و در کَواذگان<sup>۲</sup> خود از سرما می لرزید (۹)، اوزو او را دید و او را بفرزندی [در خاندان خود] پذیرفت، فرزند خواند، و کَواذ نام نهاد.» نکتهٔ اساسی این افسانه یافتن بچهٔ سرراهی است که آنرا از ایام خیلی قدیم (سارگن اول در حدود ۲۸۰۰ سال قبل از میلاد مسیح) بامراء<sup>۳</sup> مشهوری که مؤسس ممالک یا سلسله‌هایی بودند، نسبت داده‌اند.<sup>۴</sup>

مجموع آنچه از روایت دینی راجع به کَواذ (قباد) بر می‌آید همین است که نوشته‌ایم.<sup>۵</sup>

**کَی آپیوه (کوی آئی پی وهو)** اسم این کی بندرت در کتب پهلوی آمده

۱ - قنذاق؟ ۲ - معنی این کلمه «کَواذگان» معلوم نیست

۳ - این داستانها بدو صورت مختلف در آمده‌است: نخست قرار دادن طفل بر روی آب (چنانکه در داستان موسی می‌بینیم). دوم فرار دادن طفل بر سر راه (زمین) و شیر دادن حیوانی باو (مانند رومولوس Rómulus و ریموس Rémus)

۴ - قابل توجه است که دینکرت (کتاب هفتم فصل اول بند ۳۴) در خلاصهٔ تاریخ داستانی پخشرو Paxtsrav نوادهٔ ناز پادشاه عرب را بعد از کیقباد قرار داده است. این شخص داستانی بی‌شک همان پخشرو نوادهٔ ناز است که بنا بر نقل کتاب هشتم نیکرت (فصل ۱۳ بند ۹) پدرزن سه پسر فریدون بوده و همانست که فردوسی در شاهنامه او را «سرو» گفته است. و میتوان در این باره رجوع کرد به عبارت وندیداد پهلوی فصل ۲۰ بند ۴: ثروتمند و نیرومند چون پخشرو. هر نسفد (یادداشت صفحه ۱۴۸ مجلد اول از باستانشناسی ایران) پخشرو یا پخشرو Paxusrav را همان بوخت نریب (بوخت النصر) یعنی نبوکدنسر میداند. و رجوع شود به یادداشت شمارهٔ ۲ از ص ۴۲ از کتاب ایرانشهر تألیف مار کوآرت و یادنامهٔ مودی ص ۱۶۰ ببعد.

نست. در نسخهٔ ایرانی بندهشن راجع با افسانهٔ خاصی نقل شده که تفصیل آن با مشکلاتی همراه<sup>۱</sup> و موضوع آن چنین است: مادر کی ایپوه فرانگ نام داشت<sup>۲</sup> فر فریدن در ریشهٔ نیی پنهان شده بود که در دریاچهٔ وورو کش بسته بود «وهجر گا»<sup>۳</sup> پدر فرانگ بنیرنگ و جادوی ماده گاوی پدید آورده بود که آنرا بدین محل آورد. سه سال آبی را که از نی بر میآمد می کشید و بدین گاومی داد بنحوی که فروارد جسم گاو شد. سپس شیر گاورا دوشید و به پسر خود داد. و با اینحال فر برخلاف آنچه اومی اندیشید در پیکر هیچیک از این سه فرزند راه نجست<sup>۴</sup> بلکه بجسم فرانگ در آمد. «وهجر گا» چون از این حال خبر یافت کوشید تا با دختر خوش درآمیزد<sup>۵</sup> لیکن فرانگ از او گریخت و نذر کرد که نخستین پسر خود را به «اوشبام» دهد. اوشبام او را از چنگ پدرهایی بخشید و فرانگ نیز نخستین پسر و فرزند خود را بدوداد واو کی ایپوه بود. عبارت این افسانه اندکی مبهم است و معلوم نیست که کی ایپوه فرزند «وهجر گا» است یا اوشبام، و بهر حال بین این افسانه و

۱ - انکلسار با ص ۲۳۲ - ۲۳۳: وست فصل ۳۱ بندهای ۳۱ - ۳۴

۲ - دربارهٔ نسب نامهٔ فرانگ رجوع شود به مین کتاب ص ۱۰۳ - ۱۰۴

۳ - وَهَجَر گَا یا وَهَجَرَو: در این مورد اسم مذکور و کتر گا آمده است

۴ - در این مورد چند کلمه مبهم ذکر شده است.

۵ - محققاً این عمل را بامید دارا شدن پسر از او میگرد که قریب و انتقال می یافت

۶ - Ugbâm این اسم تحریفی است که در پهلوی از اسم اوسی نمه Usinamah

نومر فرنی Frani شده است (بشت ۱۳ بند ۱۴۰)

شجرهٔ نسبى که در بندهشن آمده و قبلاً ذکر شده است اختلاف وجود دارد زیرا در آن شجره کی ایپوه فرزند کی کواذ (کیقباد) است. در هیچ مورد دیگر از ادبیات پهلوی بین کی ایپوه و اوشبام رابطه‌ی موجود نیست و من تصور میکنم که شباهت اسم فرانگ با «فرنی» زن اوسی نمه باعث شده است که اوسی نمه (اوشبام) جای او خشیت نمه<sup>۱</sup> (پهلوی: اوشیندربام) نجات بخش مشهور دورهٔ آخر الزمان<sup>۲</sup> را بگیرد و در نتیجه پیروی از صورت اصلی داستان فرانگ در حال فرار از پدر خود، کی ایپوه پسر خوش و کی کواذ را بخیمت «اوشیندربام» بگمارد و این خود بایک مورد از سوتگر نسک<sup>۳</sup> که کی ایپوه را یکی از جاویدانان شمرده است که در رستاخیز جهانی دورهٔ آخر الزمان شرکت خواهد کرد، مطابقت دارد.<sup>۴</sup> از کتاب هفتم دینکرت فصل اول بند ۳۵ دربارهٔ کی ارش (کوی ارشن) و برادران او یعنی اخلاف کی کواذ چنین بر میآید که همه آنان نیر و مندوپر هیزگار و صاحب معجزات بوده اند. از این قسمت بی‌بعد که خود خلاصه‌ی از بند

## Uxšyar- nōmah - ۱

## ۲ - نامهای ایرانی ، ص ۳۳۶

۳- دینکرت کتاب نهم فصل ۲۳ بند ۲ (کتاب نهم فصل ۲۲ از چاپ پشوتن سنجانا)

۴ - از فصل ۴۸ بند ۳۳ از داستان دینیک (وست ، متون پهلوی ، ج ۲ ص

۱۷۱) ظاهراً چنین بر میآید که فرانگ مادر کی کواذ بود لیکن باید قرائتی را که در متن

منحصری یافته میشود تبعیت کرد که از آن چنین بر میآید که فرانگ از او (یعنی از تردید خود

وتی ریساو هجرگا) بنزد کی کوات آمد و در حالی که از پیش پدر خود گرفته بود ،

بکی کوات پناه برد ( و از او کی ایپوه را بزاد ) .

۵ - در چاپ پشوتن سنجانا : کتاب هفتم ، مقدمه بند ۳۵

هفتاد و دوم از یشت نوزدهم است، راجع به کی ارش و کی میرش (کوی بیرشن) و کی پسین (کوی پیسینه) اطلاعی بدست نمی آوریم. بر عکس از کتب پهلوی درباره کی اوس (کوی اوسن) اطلاعاتی بدست می آید که در یشتها دیده نمیشود. از میان نسکهای اوستای عهد ساسانی سوتگر نسک مخصوصاً در باره این پادشاه حاوی اطلاعاتی بوده است.<sup>۱</sup>

**کی اوس (کوی اوسن):** بنا بر بند ۳۵ از فصل اول از کتاب هفتم دینکرت که ذکر آن گذشته است کی اوس از برادران دیگر بسال بزرگتر بود و این قول با ترتیب اسم این چهار برادر در یشتها سازگار است. بنا بر نقل دینکرت<sup>۲</sup> کی اوس (کیکاوس) بر هفت کشور پادشاهی یافت در صورتیکه سلف او کی کواز و خلف او کی خسرو تنها پادشاه ایران خوانده شدند. این اشاره مسلماً اثر یست<sup>۳</sup> از تصریح یشت پنجم (بندهای ۴۵-۴۷) باینکه کوی اوسن بیلاترین قدرت و تسلط بر تمام کشورها و بر آرمیان و دیوان نائل شده بود. وی بر آرمیان و دیوان پادشاهی میکرد و فرمانهای او زودتر از یک گردش دست<sup>۴</sup> اجرا میشد.

۱ - دینکرت چاپ دست کتاب نهم فصل ۲۲ بند ۴-۱۲، چاپ پشوتن سنجانا کتاب ۹ فصل ۲۱ بند ۴-۱۲.

۲ - دینکرت کتاب هشتم فصل ۱۳ بند ۱۳ (چاپ پشوتن سنجانا کتاب ۸ فصل ۱۲ بند ۱۳) مأخوذ از چهار داد نسک؛ و کتاب نهم دینکرت فصل ۲۲ بند ۴ (کتاب نهم فصل ۲۱ بند ۴ از چاپ پشوتن سنجانا) مأخوذ از سوتگر نسک.

۳ - یعنی مدت اندک، لحظه، چشم بهم زدن

۴ - دینکرت کتاب نهم فصل ۲۲ بند ۴ (کتاب نهم فصل ۲۱ بند ۴ چاپ پشوتن سنجانا)

و او بسیار مشهور و مغمور بافتخارات گردید<sup>۱</sup>.

بنا بر روایت سوتگرنسک کی اوس درمیانه کوه البرز هفت کاخ بر آورد که یکی از زر و دو کاخ از سیم و دو کاخ از پولاد و دو کاخ از بلور بود و از همین دژ بود که دیوان مازندران را بپند افکنده و از ویران کردن جهان باز داشته بود. این هفت کاخ را صفتی جادوانه بود چنانکه هر کس که پیری او را ضعیف و فرتوت میکرد و مرگ خود را نزدیک میدید، اگر او را سرعت از گرد حصار آن قصور عبور میدادند، نیروهای حیاتی خود را باز می یافت<sup>۲</sup> چنانکه بکر دار جوانی پانزده ساله میشد. کی اوس فرمان داده بود که هیچکس را از دروازه های این قصر دور نسازند<sup>۳</sup>. این شرح در آن فصل از نسخه ایرانی بندهشن که راجع بقصور و مساکن شاهان کیانی است، نیز دیده میشود. در اینجا<sup>۴</sup> چنین آمده است که مسکن کی اوس<sup>۵</sup> مرکب بود از یک خانه زرین که کی اوس خود در آن سکونت داشت؛ و دو خانه بلورین که آخورهای اسبان وی بود، و دو خانه پولادین که گله های او بود<sup>۶</sup> و هر چه از آن می چشیدند و همه چشمه ها آدمی را جاویدان می کردند

۱ - دینکرت کتاب ۷ فصل ۱ بند ۳۵ (کتاب هفتم مقدمه بند ۳۵ چاپ پشونن سنجانا)

۲ - نیز برامون هان مان وازینیتان *têz pêrâmôn ê hân mân vâzênîtan*

۳ - دینکرت کتاب ۹ فصل ۲۲ بند ۴ ( ۹ ، ۲۱ ، ۴ پشونن )

۴ - انکلساریا ص ۲۱۰

۵ - بر فراز کوه البرز، ص ۲۰۹

۶ - «دو خانه سیمین» بر اثر خطای ناسخ از قلم افتاده است.



اگر کسی از سالمندی ناتوان شده بود، یعنی اگر پیری فرتوت، از این در درون می‌رفت از در دیگر چون جوانی پاتزده ساله بیرون می‌آمد و او بدینگونه بر مرکب ظفر یافت.<sup>۱</sup> اصل عبارت پهلوی چنین است:

«اوش هرو میزک اُخانیک انوشک اگر از اش ترید کی زرمان نرویند<sup>۲</sup> کوك زرمان مِرت پ این در اندر شوذ اپورناک ۱۵ سالک پ هان در بیرون آید امر گیه از بی‌زد»

از تفسیر پهلوی و ندیداد فرگرد دوم چنین درمی‌یابیم<sup>۳</sup> که یسپو کی اوس و هردو جاویدان خلق شده بودند لیکن بر اثر گناهان خود فنا پذیر شدند و مینوک خرت که همین مطلب را یکبار دیگر ذکر کرده<sup>۴</sup> بر دو تن مذکور یکی دیگر را که یاد کردن او در این مورد خالی از تعجب نیست، اضافه نمود و او فریدون است، بدین نحو: «اهرمزد یم و فرتون و کی اوس را اصلاً جاویدان خلق کرده بود لیکن اهریمن آنرا از این حال بگردانید» (یعنی آنرا از جاویدانی بفنا پذیری تغییر حال داد). در باره اینکه این تغییر وضع در کی اوس چگونه صورت پذیرفته است، سوتگر نسک<sup>۵</sup>

۱- بیان بعضی تفصیلات این شرح را مدیون بیانات آقای ناوادی J. C. Tavadia هستم.

۲- بیان دینکرت نهم فصل ۲۲ بند ۴ چنین است: مرتوم کی زور از زرمان نرویندک marōōm kê zōr az zarmān carvēnīdaγ یعنی مردی که زور را پیری از میان برده باشد

۳- رجوع شود به دارمستتر زنداوستا ج ۳ ص ۳۶

۴- مینوک خرت فصل ۸ بند ۲۷ - ۲۸

۵- دینکرت کتاب ۹ فصل ۲۲ بند ۵ - ۶ ( ۹ ، ۲۱ ، ۵ - ۶ پشتون سنجانا )

اطلاعاتی بمامیدهد و آن چنین است که دیوان با یکدیگر برای هلاک کی اوس مواضعه کردند، پس خشم ( ائشم ) دیو خون آشام غضب نزد کی اوس رفت و روان اورا تباه کرد. چنانکه دیگر بهفت کشور نیز خرسند نبود و باندیشه فرمانروایی بر آسمان و جایگاه امشا سپندان افتاد و با اهور مزدا ستیز آغاز کرد. بدینگونه کی اوس، چنانکه پیش از وجم و فریدون شده بودند، در خویش خدایی ( خوناییه ) یعنی سلطنت مطلقه خود ناسپاسگر شد و این بر اثر اندکی خرد او بود<sup>۱</sup>.

از نمونه های کردارهای جابرانه و نابخردانه اوداستان اوشنرا ذکر کرده اند. بروایت دانستان دینیک<sup>۲</sup> این مرد که همه خردمندی بود، پسر دختر پائور واجیر یا یی مزدا پرست بود. در دینکرت<sup>۳</sup> چنین آمده است که اوشن در شکم مادر بود که فرجم بدویوست و سخن گفتن آغاز نهاد، بسیاری از سخنان شگفت انگیز بمادر گفت و پس از زادن با پاسخ گفتن به فراچیه جادو گر و پرستنده دیوان منش بد را مغلوب کرد. بعد ها وزیر و رئیس مشاوران کی اوس شد و بر هفت کشور پادشاهی یافت. وی زبانهای

۱ - Aēšma -

۲ - مینو که خرت فصل ۵۷ بند ۲۱

۳ - فصل ۳۸ بند ۳۳

۴ - Pāūrvañjīryā. در بند ۱۳۱ یشت ۱۳ باوشن اشاره شده و از و صفت پوروجیر Pouruñjira یعنی « بسیار خردمند » یاد شده است. از این صفت همچنانکه در موارد دیگر دیده میشود، اسم خاص جدیدی ترتیب یافته و نام یکی از اجداد اوشن شده است.

۵ - کتاب هفتم فصل ۱. بند ۳۶-۳۷ ( ۷ ) مقدمه بند ۳۶-۳۷، پشوتن

نواحی مجاور (۴) و میند گوشیه<sup>۱</sup> را بیاموخت چنانکه بر همه ایرانیان<sup>۲</sup> هنگام مباحثات غلبه یافت و ایرانیان را با تعلیمات اخلاقی خویش تربیت کرد<sup>۳</sup> و سر انجام بفرمان کی اوس کشته شد<sup>۴</sup>.

عمل دیگری که نشانه‌ی از منش تباه شده کی اوس است بتفصیل در دینکرت وزات سپرم<sup>۵</sup> نقل شده و آن چنین است: او هر مزد گاو آفریده بود که خاصیتی شکست انگیز داشت. بدین معنی که هر گاه اختلافی در باره سرحدات ایرانیان و تورانیان پدید می‌آمد این گاو با کوفتن پای خود بر آنجا که مرز بود، اختلاف را از میان می‌برد. کی اوس بر آن شد که این گاو را بکشد و علت او در این کار بنقل زات سپرم چنین بود که میخواست قسمتی از توران را در قلمرو حکومت خود آورد و اگر گاو زنده میماند کالوس نمی توانست این تجاوز را جامه حق پیوشاند. لیکن بر روایت

#### Vimand - gôvišnēh - ۱

۲ - یعنی غیر ایرانیان، آیران یعنی غیر ایران.

۳ - يك رساله پهلوی منسوب باوشنر بنام «آندر ژاوشنر داناك» در دست است که سال ۱۹۳۰ در اردابهار Ervard B. N. Dabhar آنرا در بمبئی بطبع رسانیده است. يك نسخه خطی نیز از آن که جزو نسخ پهلوی دانشگاه کپنهاگ است باطبع گراوری چاپ شده است.

۴ - بندهشن نسخه ایرانی چاپ انکلساریا ص ۲۱۲: «آندر خونائیه کی اوس اندر هم هزار گ دیوان ستمنگ بوت هند اوشنر اُ آزیشن مت» و ترجمه چنین است: در پادشاهی کیکالوس اندر همین هزاره دیوان نیرومند بودند و اوشنر بقتل آمد.

۵ - دینکرت کتاب هفتم فصل ۲ بند ۶۶ - ۶۷ (۷)، فصل ۱، بند ۶۲ - ۶۶ چاپ پشونن) - زات سپرم فصل ۱۲ بند ۷ - ۲۵

دینکرت گناه کشتن و تباہ شدن گاو بر گردن تورانیان بود زیرا داورى و حکومت این حیوان همواره خلاف آرزوهای آنان بود، پس بجادوى روان کاوس را تباہ کردند و او را با کشتن آن حیوان بر آن داشتند که سود خوش را پامال کند. خلاصه کلام آنکه کی اوس پهلوانى «سريت» نام که از شش برادر خود خردتر بود<sup>۱</sup> فرمان داد گاورا بکشد. لیکن همینکه سريت بگاو نزدیک شد گاو بزبان آدمیان با او سخن گفتن آغاز کرد که اگر باین گناه مبادرت کنی دچار ملامت و سرزنش وجدان خواهی شد و زرنشت پیغامبر آینده نام ترا بیدى یاد خواهد کرد. سريت بنزد کاوس باز گشت و سخنان گاورا باز گفت، لیکن چون شاه از روی بیخردى در کشتن گاواصرار ورزید، آن پهلوان فرمان او را پذیرفت و گاو را کشت. پایان و نتیجه

۱ - سريت Srit هیئت پهلوى نريت Orita اوستایى است. در یشتها دوتن

بدین نام ذکر شده اند: یکی از آندو نريت از خاندان شام پدر کرشاسپ و دیگری

نريت پسر سایوژدرى Sāyuḍri است و چون این دومی همعهد و یشناسپ بود بنا

براین سريت که نام او در این داستان آمده و در عهد کاوس در گذشته ناچار پهلوان نخستین یعنی

نريت (= اثرط) پدر کرشاسپ است. اگرچه بنابر متن پهلوى یسنا، هاى ۹ بند

۳۰ نريت پدر کرشاسپ سومین تن از فرزندان خاندان خود بوده است نه هفتمین آنان، لیکن میتوان

گفت که او را بسبب معنی نريت (= سومى) سومین فرزند خاندان دانسته اند و

یا آنکه او در نسب نامه ابتدائى واقعاً سومین فرزند خاندان خود بود و این که او را در

روایت مورد بحث ما هفتمین فرزند دانسته اند مبتنى بر روایت دیگرى است. موضوع دیگرى

که باید یاد آوری کرد آنست که نريت پدر کرشاسپ در شمار نیکان و پاکانى ذکر نشده

است که فروشى هاى آنان در یشت ۱۳ مورد ستایش قرار گرفته اند و باین وصف باسانى

ممکن بود که مرگ او را در افسانه همراه با گناه بشمرند.

این داستان را تنها در زات سپرم میتوان یافت و آن چنین است . سریت از جنایتی که خود آلت آن شده بود، پشیمان گشت و از کی اوس درخواست تا او را بقتل آورد و بدو گفت که اگر چنین نکند او خود پادشاه را خواهد کشت . پس کی اوس بدو فرمان داد تا بجنگلی رود و گفت که در آنجا بدست جادوی که بهیأت سگی ماده در میآید کشته خواهد شد . سریت بجنگل روی آورد ، چون سگ را دید بر او حمله ور شد و او را بزد، ناگهان آن سگ ماده بدو سگ افزایش یافت و با هر ضربتی که او بر سگان وارد می آورد عدد سگان دو برابر میشد تا آنکه شماره آنها بهزار رسید و این سگان سریت را خسته و مقتول کردند .

آنگاه کی اوس خود را برای رفتن با آسمان آماده کرد<sup>۱</sup> و بهمراهی دیوان و بدکاران خویشتن را برستیغ کوه البرز رسانید و با آنجا رسید که سرحد میان ظلمت و نور آسمانی است و در آنجا فر کیانیان بهیأت علامتی کلین (؟) بر پا شده است . کی اوس يك بار از سپاه خود جدا ماند لیکن دست از اندیشه خود برداشت و هجوم خود را بر آسمان تجدید کرد . آنگاه اورمزد فر کیانی را ازوباز گرفت و چون چنین کرد سپاهیان کی اوس از بلندی بر زمین افتادند و کی اوس خود بدریای وورو کش گریخت ، هنگام

۱ - ایجاد نظم تاریخی در حوادث مربوط به کی اوس ( قتل اوشر - قتل گاو - هجوم با آسمان ) ممکن نیست . داستانی که بعد از این ذکر خواهیم کرد در کتاب نهم دینکرت فصل ۲۲ بندهای ۷ - ۱۲ ( کتاب نهم ، فصل ۲۱ بند ۷ - ۱۲ چاپ پشتون ) از سونگرسک نقل شده است .

گریز، فروشی کیخسرو که هنوز از مادر نزاده بود، از نزدیک دردنبال او قرار گرفت و نیریوسنگ (نیریوسنگه) پیک ایزدی، بدنبال کی اوس افتاد و کوشید تا فروشی کیخسرو را از رسیدن بکی اوس بازدارد لیکن آن فروشی فریادی بمثابه فریاد سپاهی که از هزار تن تشکیل شده باشد، بر آورد و گفت: ای نیریوسنگ! کاوس را مکش زیرا اگر این مرد را بقتل آری یکی از دستوران ویران کننده توران ظهور نمیتواند کرد، زیرا از پشت این مرد سیاوش و از پشت سیاوش من پدید خواهم آمد. من که خسرو، من که از توران او را بیرون میکشم، او را که از همه دلیر تر است، او را که بزرگترین درهم شکننده دلیران و سپاهیانست<sup>۱</sup>، ... یعنی که من دلیران او و سپاهش را درهم خواهم شکست و بر سر او فرو خواهم ریخت؛ من آن کسم که پادشاه توران را بجایهای دوردست فراری خواهم کرد. فروشی خسرو با این سخنان قلب نیریوسنگ را خشنود کرد چنانکه کاوس را بحال خود گذاشت. بعد از این واقعه کاوس فنا پذیر شد<sup>۲</sup>، اگرچه کاوس

۱ - یعنی افراسیاب طبق روایات دینی میان کاوس و فراسیاب جنگی رخ نداد و بنا بر نقل جاماسپ نامه در دوره کاوس فقط يك جنگ بزرگ واقع شده و آن جنگ با دیوان البرز کوه بود (بجای: دیوان اُبورز، که در چاپ مودی ص ۹ آمده، باید چنین خواند: دیوان البرز)

۲ - «اوشومند بوذ»؛ «وست و پشوتن آنرا چنین خوانده اند: «هوشومند بوذ» یعنی «عافل شد». دارمستر (زنداوستا ج ۳ ص ۳۷) بعد) باین نکته جلب دقت کرده است که آخرین کلمات این داستان بزبان اوستایی در تفسیر پهلوی و تدید اد بقیه در حاشیه صفحه بعد

بآسمان راه جست لیکن نتوانست از چنگ دیو مرگ رهایی یابد.<sup>۱</sup>  
 با توجه باین مقدمات معلوم میشود که آنچه راجع بکوس در کتب  
 پهلوی آمده باستانی چند اشاره کوتاه که از یشتها استفاده شده، بدون  
 شك معرف تحول و اضافات جدیدی در روایات دینی است. زیرا ماده  
 اصلی سرگذشت این پادشاه که بذکر آن مبادرت کرده ایم، مسلماً تقلیدی  
 از سرگذشت یم (جم) است. این «یم» (یم در اوستا) یک فرد  
 اساطیری هندوایرانی و همانست که نزد هندوان یم نامیده میشود. وی اصلاً  
 اولین بشر و اولین فرد فنا پذیر و پادشاه سر زمین مردگان بود. داستان  
 «ور» زیر زمینی یم (وندیداد فرگرد ۲) خود تغییر شکلی از اندیشه  
 اصلی، قلمرو تسلط مردگان است. تحول و تکامل دیگری که در داستان  
 اساطیری یم، نخستین بشر، حاصل شده منجر بایجاد داستان پادشاهی  
 مقرون باقداروی بر روی زمین شد چنانکه در عهد سلطنت او آدیان از گرد  
 مرگ بر کنار و همواره جوان بوده اند، لیکن این حال بر اثر گناه بزرگی  
 که او مرتکب شد از میان رفت و نیکیبختی او و مردمان همه بر اثر آن  
 گناه راه نیستی گرفت. اشاره بی بسقوط یم در گائاهها نیز دیده میشود.

دوم بند پنجم نیز دیده میشود: «اهمی دیم پیتی فرنگهرزت، اهی هوپوت آشنکها»  
 (ahmi dim paiti frangherzat, ahmi hô bavat aošanghâ) و از این  
 امر چنین برمیآید که این داستان از متن اوستایی فصل مورد بحث مابین فرگرد ۲۱  
 از سوتگرتهک برداشته شده است. این نظر بسیار محتمل مینماید، اگرچه ممکن است  
 کلمات اوستایی فقط در تفسیر قدیم اوستا بزبان پهلوی موجود بوده.

بنابر آنچه در بند ۸ از یسنای ۳۲ می بینیم گناه یم آن بود که وی استفاده از گوشت حیوانات را که تاعهد او در خوراك آدمی بکار نمی رفت، معمول کرد لیکن در بند ۳۳ از یشت ۱۹ چنین آمده است که یم دروغ گویی آغاز کرد و سخنان دروغ و ناراستی گفتن گرفت. این عبارت مبهم را در دینکرت ( کتاب ۹ فصل ۵ بند های ۲ - ۴ بنقل از سوتگرنسک ) و داستان دینیک (فصل ۳۹ بند ۱۶) اینگونه تعبیر کرده اند که وی بلذات دینوی حریص شد و بسلطنت مطلقه عشقی و افر یافت و از طاعت اهرمزد باز ایستاد. در سر گذشت کاوس چنانکه از کتب پهلوی برمی آید، داستان جم با هر دو صورت خود تکرار شده است، یعنی همچنانکه جم «ور» را بنا کرد که دسته منتخبی از آدمیان در آن دور از آسیب مرگ و با جوانی تغییر ناپذیر بسر میبردند ( تا در روزگار آینده و بعد از زمستانی سخت و ویران کننده جهان را که از آدیان نهی خواهد شد مسکون سازند) کاوس هم در خود را که از هفت کاخ پدید می آید بنا کرد چنانکه زائرین آن بجوانی باز میگردند. و همچنین کاوس مانند جم فرمانروای هفت کشور و پادشاه آدیان و دیوان بود و مانند او بر اثر گناه خود و فریب خوردن از دیوان و عصیان باهور مزداه از صفت بقاء و جاودانی بودن محروم ماند.

این طرح تقلیدی بوسیله عوامل مختلف و نفوذهایی که از منابع گوناگون صورت گرفته است، تغییر و توسعه یافت. در داستان بنای هفت مسکن که بامواد عجیب و پربها ( زر، سیم، پولاد و بلور ) ساخته



شده آثار داستانی بسیار کهن مشاهده میشود که بدون شك چندین بار در طی قرون ، و در افسانه‌های عامیانه ، تجدید شده است و در آخرین مرحله بداستان هفت رنگ بنشانهٔ سیارات سبع که در ساختمان معابد بابلی بکار می‌رفته است، منتهی میشود. هرودت ضمن توصیف دژ همدان<sup>۱</sup> که بنای آنرا به دیو کس<sup>۲</sup> نسبت داده ، چنین گفته است که : دیوارهای متحدالمرکز این دژ کنگره‌هایی داشت که هر یک بیکی از هفت رنگ سفید، سیاه ، ارغوانی، لاجوردی ، گلی ، سیمین ، زرین بوده است .

موضوع جنگ کیکاوس بادیوان مازندرانی، از داستان هوشنگ اقتباس شده است که بنابر نقل یشتها بیش از همه بردیوان مازندران چیرگی یافت. اما داستان اوشنر افسانهٔ تکامل یافته‌یست که بعد از دورهٔ انشاء یشتها تکمیل شده و بصورت واو زیر و مشاور کاوس در آمده است. نام اوشنر یکبار در یشتها آمده و آن یشت ۱۳ بند ۱۳۱ است که در آنجا نام اوشنر میان ثراتان (فریتون) واوزو (اوزو) قرار داده شده است. در کتاب پهلوی داستان دینیک هم نام اوشنر بیش از نام کی کواز آمده است، وجود داستانی اوشنر مسلماً از روی نمونه و سرمشقی که برای رجال خردمند سیاست در روایات قدیم موجود بود. (مانند بزرگمهر<sup>۳</sup> که بعدها بوجود آمده است) ساخته شد. گاوی که اهور مزدا آفرید تا در جنگهای سرحدی حکم تخلف ناپذیر، باشد از روی گاوا ساطیری «او کدات»

۱ - کتاب اول ، بند ۹۸

Deiocès ۲

۳ - رجوع شود به کریستن سن ؛ داستان بزرگمهر حکیم (آکتا اریاتالیا ج ۳ ص ۸۱ بعد).

ساخته شده است که قتل آن بدست اهریمن یکی از حوادث اصلی خلقت محسوب میگردد.<sup>۱</sup> در سرگذشت سرت جنگجو اثری از عوامل داستانی عامیانه مشهود است. ساحره یی که بصورت سگی ماده آشکار میشود و با هر ضربت دو برابر میگردد شباهتی با مارچند سر افسانه یی لرن<sup>۲</sup> دارد که هر سر آن را بیرند سری بجای آن میروید. کوشش کاوس برای صعود بر آسمان، با سپاهیان که بر ستیغ کوه البرز برد، هجوم پهلوانان عظیم الجثه را بر خدایان در اساطیر یونانی بیاد میآورد. از جانبی دیگر داستان دخالت فروشی کیخسرو برای رهایی کاوس از چنگال نیرو سنگ محصول عادی تصورات موبدان است.

۱- سیاوش (کوی سیاورشن)، ملقب به نام آور، و شریف، بارها بنا بر آنچه از یشتها مستفاد گردیده در مآخذ مختلف بعنوان پسر کاوس و پدر کیخسرو ذکر شده است.<sup>۲</sup> از سیاوش مخصوصاً<sup>۳</sup> نام بانی کنگ دز یاد شده است. دژ کنگ که همان

۱ - راجع به میتر کشنده گاو تر رجوع شود به :

F. Cumont, Les mystères de Mithra, p. 134 sqq. - در داستان گاو سرنوگ

Sarsaōγ یا هذا گوش Haōāγō که در روز رستاخیز بدست سوشیانس کشته خواهند شد،

اثر دیگری از داستان این حیوان اساطیری ملاحظه میشود، رجوع شود به Cumont در مجله تاریخ

ادیان سال ۱۹۳۱ ص ۳۲ (Revue de l'Histoire de Religions, 1931, p. 32).

Lerne - ۲

۳ - دینکرت کتاب ۸ فصل ۱۳ بند ۱۴. کتاب ۹ فصل ۲۲ بند ۱۱. مینوگ

خرت فصل ۲۷ بندهای ۵۵ - ۵۷. بندهشن (وست) فصل ۳۱ بند ۲۵

۴ - مینوگ خرت فصل ۲۷ بند ۵۵. دینکرت کتاب ۷ فصل ۱ بند ۳۸. و همن

یشت فصل ۳ بند ۲۵ و ۲۶. داستان دینیگ فصل ۹۰ بند ۵

کنگه در اوستاست، محلی است که بنا بر یشت ۵ بند ۵۴ پسران واک بدست توس در میدان جنگ خشرسوک مغلوب شدند. این دژ در گناب شمال و در آنسوی دریاچه ووروکش<sup>۱</sup> میان کوههایی قرار داد که یکی از آنها «سی چی داو»<sup>۲</sup> است. رود «پیداگ میان» یا «چتر میان» (چهر میان؟)<sup>۳</sup> از آن دزمیگذرد. از کنگ دژ است که رستاخیز شاهنشاهی ایران آغاز میشود<sup>۴</sup> زیرا<sup>۵</sup> خورشیدچهر یکی از پسران زردشت در آنجا سکونت دارد و اوست که بر سپاهیان پیشیوتن در آخرین جنگ فرماندهی خواهد کرد<sup>۶</sup>. توصیفاتی از کنگ دژ در نسخه ایرانی بندهشن<sup>۷</sup> و روایت پهلوی که در نسخ قدیمه آن همراه دانستان دینیگ است<sup>۸</sup> یافته میشود. عبارت بندهشن که خالی از اشکال بنظر نمی آید اینست:

۱ - بندهشن (وست) فصل ۲۹ بند ۱۰. چاپ انگلساریا ص ۱۹۸

۲ - بندهشن (وست) فصل ۱۲ بند ۲. سی چی دو Sičidava یشت ۱۹ بند ۵

۳ - بنابر نقل بندهشن چاپ انگلساریا ص ۸۶ این رودخانه در مغولستان جاری است.

۴ - مرنفلد در کتاب باستانشناسی ایران ج ۲ ص ۵۶ بیحد راجع به کنگه یا کنگ درسخن گفته است.

۵ - دینکرت کتاب ۷ فصل اول بند ۳۸

۶ - بندهشن چاپ انگلساریا ص ۲۳۵

۷ - چاپ انگلساریا ص ۲۱۰

۸ - چاپ دهابهار Dhabahar ص ۱۵۹ بیحد

۹ - در این مورد نیز مرهون آقای ناوادیا هشتم که درباره پاره‌یی از مشکلات لغوی و عبارتی توضیحات و شرحی برای من فرستاده است.

کنگ دزرای گووز کو دستومند پای اومندا و بناگ ارواک ا  
 همیشک و هار پ کمار دیوان بود. کی خسرو بی ازمیک نشاست، اوش  
 هیت پرسپ هست زرین ا اسیمین ا پولادین ا برنجین آسنین آپگینگین ا  
 کاسگینگین، اوش ۷۰۰ فرسنگ راستاگ (۴) امیان اوش، ۱۵ در پندش کی  
 از در ا در پ اسپ پ ۲۲ روز و هاریک پ ۱۵ روز شاید شدن. معنی این  
 عبارت چنین است :

کنگ دزرا ( در باره کنگ دز ) گویند که دستمند و پای مند و  
 بیننده و رونده و همیشه بهار است. [ در آغاز کار بر سر دیوان ] ساخت  
 شده بود<sup>۱</sup>، کی خسرو آنرا بر زمین نشاند<sup>۲</sup>. [ و آنرا ] هفت دیوار است  
 زرین و سیمین و پولادین و برنجین و آهنین و آبگینگین و کاسگینگین،  
 در میان آن هفتصد فرسنگ درازا [ راه است ] و آنرا پاترده دراست که از  
 هر دو تا دری بر اسب به بیست و دو روز [ و بروز ] بهاری به پاترده روز

۱ - مؤلف عبارت « پ کمار دیوان بود » را همچنان که دیده ایم معنی کرده ولی  
 در ذیل صفحه چنین آورده است که شاید این عبارت بمعنی « زیر زمین » باشد که جای  
 دیوانست. م.

۲ - کاسگینگین صفت باد و پسوند است. اصل آن بنا بر توضیحی که آقای « نوا وادبا »  
 زحمت ارسال آنرا برای من کشیده، کاسگ است که در کتیبه های شوش دیده میشود و بمعنی  
 مطلق « سنگ قیمتی » است. این کتیبه ها بدست P. S cheil چاپ شده (رجوع شود  
 بمقاله بنویست در نشریه انجمن زبان شناسی Bull. de la Soc. de Linguistique  
 جلد ۳۰ ص ۶۱). بنظر هر تفسلد کاسگ بمعنی « سنگ لاجورد » است.

شاید شدن.

در روایت پهلوی هفت دیوار بصورت دیگری نوشته شده و چنین است :  
 یکی با سنگ، یکی با پولاد و یکی با آبگینه و یکی باسیم و یکی بازر  
 و یکی با... و یکی با عقیق . در دژ چهارده کوه یافته میشود و شش  
 رود قابل کشتی رانی در او هست و زمین آن چنان حاصلخیز است که اگر  
 خری در آن بشاشد در مدت يك شب بیلندی انسان از خاک آن علف میرود.  
 قریک از پاترده در بیلندی پنجاه انسان است . فاصله هردی از دیگری  
 لا هفتصد فرسنگ است و در آن معادن غنی زر و سیم و سنگهای گرانها و  
 دیگر چیزها یافته شود . سیاوش کنگه را بیاری فر کیانی بر کمار<sup>۲</sup> بنا  
 کرد و کیخسرو آنرا تصرف و اداره نمود . پادشاه آن دژ پیشو تن یعنی مرد  
 فنا ناپذیر و پیر ناشدنی است . ساکنان کنگ در شادی و سر بلندی و دینداری  
 و پاکی بسر میبرند و بایران شهر باز نمی گردند مگر هنگامی که  
 پشوتن آنانرا برای جنگ با دشمنان ایران شهر بدانجا بکشاند، و بیاری  
 اهرمزد و امهر سپندان ( امشا سپندان ) آیین جهان را نو کند و دیوانرا  
 دوزر و رستاخیز از میان ببرد . در اینجا سخنی از خورشید چهار پسر زردشت

۱- آقای تاوادبا فرائت قسمت اخیر را چنین پیشنهاد میکند: « پ اسپ پ ۲۲

روح و هاریک اُ پ ۱۵ روح [ هامین ] . یعنی « بر اسپ در ۲۲ روز بهاری و ۱۵ روز  
 [ تابستان ] ... »

۲ - فرائت و معنی مبهم و مقرون بتدرید است .

۳ - بحاشیه شماره ۱ صفحه قبل مراجعه شود .

بمیان نیامده است .

۱ با توجه باین مطالب با سانی دریافت می شود که کنگ دز تقلیدی است از دژی که کاوس در البرز کوه ساخته بود . از این گذشته داستان هفت دیوار کنگ دز بیش از آنچه از وصف هفت کاخ کاوس بر می آید ، روایت هفت دیوار متحد المرکز هگمتانه ( اکباتان ) را بیاد می آورد . علاوه بر این در افسانه شهر کنگ دز که تصورات مربوط بدوره آخر الزمان دز ایجاد آن مؤثر بوده است ، تأثیر « ورجم کرد » بیشتر دیده می شود تا دز کاخ کاوس . نتیجه این بحث چنین است که داستان کنگ دز از حیث تاریخ زودتر از افسانه کاخ کاوس بوجود آمده و نخستین تقلید از داستان « ورجم کرد » است ، و داستان رنگ های هفتگانه سیارات سبع نیز که خود در روایات عامیانه تفسیرانی یافته ، در آن اثر کرده است ؛ و داستان کاخ کاوس خود تقلیدی از داستان کنگ دز است .

۲ فراسیاب یا فرنگر سین ، پادشاه توران و پدرزن سیاوش در داستانهای تاریخی ایران مقام بزرگی دارد . نسب نامه او را در بندهشن بدین نحو میتوان یافت :

فراسیاب پسر « پشنگ » پسر « زئشم » پسر « نورگ » پسر « سپنسیب » پسر

۱ - چاپ انکلساریا ص ۲۳۰ . چاپ وست فصل ۳۱ بندهای ۱۴ - ۱۹ ( بندهای

۱۶ تا ۱۹ فقط در نسخه ایرانی بندهشن یافته میشود . )

«دوروشپ»<sup>۱</sup> پسر «نوج»<sup>۲</sup> پسر «فریتون». برادران او عبارتند از کرسیوز ملقب به «کیدان»<sup>۳</sup> و «اغریرث». از جمله فرزندان و اخلاف او که بعد از این / ذکرها شده‌اند، یکی «دختر او»<sup>۴</sup> و سپان فریا<sup>۵</sup> است که سیاوش او را بزنی گرفت و از او کیخسرو بوجود آمد.<sup>۶</sup>

در کتاب هفتم دینکرت (فصل ۱ بند ۳۱)<sup>۷</sup> که نام فراسیاب بصورت نیم اوستایی «فرنگراسیاک»<sup>۸</sup> آمده صفت «جادو» برای وی ذکر شده است. تصرف فراسیاب در امور ایران از دوره پادشاهی منوشچهر آغاز میشود. در کتاب «مینوگ خرت» (فصل ۲۷ بند ۴۴) اشاره پیمان / مشهور میان ایران و توران شده است که بنابر آن فراسیاب پذیرفت که اراضی ایران را از «پدشخوار گر» (پتسخوارگر) واقع در جنوب دریای

۱ - ضبط نسخه ایرانی بندهشن (ص ۲۳۲). در بندهشن هندی این اسم بصورت «دوروشپ» آمده است و شاید صورت اصلی آن دوروشگ از اصل اوستایی «دوراش» باشد یعنی «دور دارنده مرگ» یا «کسی که از مرگ برکنار مانده است».

۲ - نوج - نور. رجوع شود به کتاب من بنام تحقیقات در باره آیین زردشتی ایران قدیم ص ۲۳

۳ - Kêvân

۴ - در طبری: و بسف آفریدک تعالی: کسیری (بجای کسیری). این صورت بعدها با تقلب حروف بشکل «فریان و بسپ»<sup>۹</sup> فرنگیس یا فرنگیس در شاهنامه درآمده است.

۵ - بحث در اینکه آیا این سلسله نسب مأخوذ است از روایت ملی بانه، قابل ملاحظه و دقیق است.

۶ - در چاپ پشتون سنجانا. کتاب هفتم مقدمه بند ۳۱.

۷ - Frangrāsiyāy

مازندران تا دوزك ( = کابل ) به منوش چهر باز گذارد لیکن در این روایت سخنی از تیر انداختن اِرِخش که در پشت ۸ بندهای ۶-۷ مذکور افتاده. و در روایت ملی از ارکان این داستان است، بمیان نیامده. بنا بر اشاره بندهشن<sup>۱</sup> فراسیاب منوشچهر و جنگجویان ایرانی او را در پدشخوار کر بیند افکند و برادر خود اغریث را که خداوند سپاه و پهلوانان ایران را بدعای او از نیستی نجات داده بود، بقتل آورد.

شکست منوشچهر باعث شد که ایران تحت تسلط فراسیاب در آید. وقایع ذیل را میتوان با احتمال بدوّه پادشاهی فراسیاب نسبت داد: فراسیاب ایرانیان را از شر زنگیاب ( زئی نی گو ) دارنده نگاه زهر آگین، نجات بخشید. بسیاری از ایرانیان را بترکستان برد و ایران را ویران ساخت. پادشاهی پر آسیب او که مایه پریشانی کشور شده بود در بند ۶۲ از فصل دوم بهمن یشت ذکر شده است. لیکن در منابع ما مطالبی نیز یافت می شود که حاکی از فواید یست که این پادشاه غاصب بایران رسانید و آن چنانست که: فراسیات در فن ایجاد جویها مهارت داشت<sup>۲</sup> و هزار چشمه آب و آب شط هلمند و هفت رودخانه قابل کشتی رانی<sup>۳</sup> را بذر باچه کیان سی (= کاس ای

#### Erexga - ۱

۲ - چاپ انکساریا ص ۲۳۱ . وست فصل ۲۱ بند ۲۰ - ۲۲

۳ - بندهشن چاپ انکساریا ص ۲۱۲ - ۲۱۳

۴ - دانستان دینیگk فصل ۷۰ بند ۳

۵ - هر تغلد باستانشناسی ایران ج ۲ ص ۸۸



یعنی هامون جاری کرد و مردمانی را بر کنار آن سکونت داد.<sup>۱</sup> بنا بر مورد دیگری از بندهشن رودخانه‌یی را که فراسیاب بگردانید «تاوتاگ نام» دارد. // میتوان تصور کرد که داستان ایجاد خلیج «وورو کش-کاس ای»<sup>۲</sup> که در بند ۵۶ تا ۶۴ از یشت ۱۹ آمده است، خاطره مبهمی از سدهای مشهور رودخانه آکس (هرودت کتاب ۳ بند ۱۱۷) باقی مانده است. بعدها «اوزو» غلبه یگانگان را بر ایران باهزیمت دادن فراسیاب تورانی از میان برد<sup>۳</sup> بعد ازین واقعه فراسیاب سه بار کوشید که فر را از دریای «وورو کش» بر آورد<sup>۴</sup> ولی در این کار کامیاب نبود و سپس تمام هفت کشور را در جستجوی فر زیر پی گذاشت.<sup>۵</sup> فراسیاب مانند ضحاک و اسکندر بوسیله اهریمن فناپذیر خلق شده بود لیکن اهرمزد هر سه را از این حال بگردانید<sup>۶</sup> یعنی بی مرگی را از ایشان سلب کرد.<sup>۷</sup> در یشتها از دژ زیر زمینی فراسیاب که با آهن پوشیده شده بود سخن رفته است.<sup>۸</sup> شرح این مسکن با تفصیل بیشتر در کتب پهلوی آمده و از آن جمله در بندهشن<sup>۹</sup> چنین می بینیم که مسکن اودر «بغ گر»

۱ - بندهشن فصل ۲۰ بند ۳۴ ( وست ) ؛ چاپ انکساریا ص ۸۹؛ در رجوع شود

به مینوگ خرت فصل ۲۷ بند ۴۴.

۲ - بندهشن فصل ۲۱ بند ۶ ( وست ) ؛ چاپ انکساریا ص ۹۱

۳ - دینکرت کتاب ۷ فصل ۱ بند ۳۱ ( چاپ پشوتن کتاب ۷ مقدمه بند ۳۱ )

۴ - یشت ۱۹ بندهای ۵۶ - ۶۴

۵ - دینکرت کتاب ۷ فصل ۱ بند ۳۱

۶ - مینوگ خرت فصل ۸ بندهای ۲۹ - ۳۰

۷ - بندهشن چاپ وست : فصل ۱۲ بند ۲۰ ، چاپ انکساریا ص ۷۹.

یعنی «کوه خدایان» قرار داشت و مسکنی زیرزمینی بوده است که فراسیاب آنرا باهن برآورد، و بلندی آن بار تفاع هزار تن آدمی میرسید، و بر یکصد ستون استوار بود<sup>۱</sup>، و بجادوی بناشده بود<sup>۲</sup>، و چندان روشنایی داشت که شب در آن چون روز می نمود، و چهار رود از آن می گذشت که در یکی آب روان بود و در دیگری شراب و در دیگری شیر و در دیگری ماست، و خورشیدی و ماهی مصنوعی در آن میکشت<sup>۳</sup>. آخر الامر افراسیاب بدست کیخسرو کشته شد<sup>۴</sup> و بعد از مرگ بکیفر اعمال خود رسید.

بر اثر تکامل و توسعه‌یی که بعد از عصر یشتها در داستان افراسیاب راه یافت، وی پادشاه همه تورانیان و فرمانده آنان در تمام جنگهایی شد که بنابر افسانه‌ها پیش از دوره کیانیان رخ داد و باین ترتیب وی معاصر منوچهر و زاب است و پایان زندگی او با داستان کیخسرو بستگی دارد. این دشمن زورمند و خبیث مخلوقات او رمزدی، از شجاعتی تحسین آمیز برخوردار بود و مبداء این تصور هم بند ۷ از یشت یازدهم است. داستان دژ زیرزمینی افراسیاب نیز مانند کنگدژ سیاوش از روی داستان ورجم کرد پدید آمده است و این امر مخصوصاً از آن قسمت داستان برمی آید که

۱ - ائوگمدتچا بند ۶۱

۲ - بندهشن نسخه ایرانی چاپ انگلستاریا ص ۲۰۹

۳ - بندهشن نسخه ایرانی چاپ انگلستاریا ص ۲۱۰ - ۲۱۱

۴ - دینکرت کتاب ۹ فصل ۳۳ بند ۵ (کتاب ۹ فصل ۲۲ بند ۵ از چاپ پشون

سنجانا). مینوگ خرت فصل ۲۷ بند ۶۰.

تصور وجود روشنایی شب و روز در آن دژ شده است.<sup>۱</sup>

بنظر من علت اینکه در روایت بندهشن دژ افراسیاب در زیر بَنگِ گِر (خدا کوه) جای داده شده، ایجاد تناسبی است بین آن و سرگذشت افراسیاب و انتساب او بدان کوه. زیرا بَنگِ گِر تغییری از «وَنگِ گِر» است یعنی نخستین حرف بی آوا (غیر مصوت) کلمه در اصل «و» بوده است و این معنی از اشاره دینکرت (کتاب هفتم فصل اول بند ۳۹)<sup>۲</sup> برمیآید که بنا بر روایت آن افراسیاب و کرسیوز عنوان «وَنگِ گِر گان»<sup>۳</sup> (یعنی اهل و گِر) داشته‌اند. فصلی از بندهشن که در باره کوهها در آن سخن رفته است معلوم میدارد که<sup>۴</sup> کوه بَگِر (= بَنگِ گِر) کوهی است که فراسیاب تورانی دژ خود را در آن ساخت و در همان دژ خانه اندرونی یعنی زیرزمینی خود را بنا کرد و اکنون شهر «رام پیروز» بر جای آن ساخته شده است. عبارت بندهشن چنین است:

بَگِرِ کُوفِ هانِ فراسیابِ تور پ دروپوشتیه داشت اوش هان مَسانِ اندرون کرد اوش ایمر وژ شهر رام پیروز

از اشاره‌ی بی که در آغاز همین فصل آمده است چنین برمیآید که بَگِر

۱ - رجوع شود به وندیداد فرگرد دوم بند ۳۰ و ۳۸ - ۴۰

۲ - چاپ پشتون سنجانا کتاب هفتم، مقدمه، بند ۳۹

۳ - *Vayōrayān* - ۳

۴ - فصل ۱۲ بند ۲۰. چاپ انکلساریا ص ۷۹

نام دیگری است برای کوه دارسپید (یعنی دارای درختان سپید یا دارای سپیدار) و در صورت اصالت این اشاره باید چنین پنداشت که افسانه فراسیاب ظاهراً بر اثر يك نوع تداعی معانی قابل توجیهی بدین کوه، مربوط شده است زیرا « جنگل سپید » بنا بر پشت ۱۵ بند ۳۱ - ۳۳ محلی بود که کوی هئوسروه (کیخسرو) در آنجا بر فرمانروای پیروز (؟، ائوروسار = فرنگر سین، فراسیاب) غلبه یافت.

چون افراسیاب دارنده نوعی از « ور » بوده است، اندیشه جاویدان بودن او هم میبایست خود بخود از این روایت نتیجه شود. لیکن افراسیاب یکی از دشمنان پادشاهانی بود که اهرمزد فر الهی را بدانان بخشید، پس لا جاودانی بودن افراسیاب نمیتوانست عطیه یی از اهرمزد باشد بلکه عمر جاودانی را اهریمن بدو بخشیده و اهرمزد آنرا از او باز گرفته بود. بدین ترتیب فراسیاب بی شباهت به کاوس نیست که اهرمزد نخست او را عمر جاویدان داده و بر اثر بدآموری اهریمن از او باز گرفته بود. علاوه بر این با توجه بداستان افراسیاب معلوم میشود که او مانند دهاگ ملعون و مبنغوز نیست، با آنکه همواره نام این دو در کتب پهلوی با هم و در ردیف هم ذکر میشود. افراسیاب همیشه اندکی از صفات پهلوانی را با خود دارد چنانکه

۱ - بندهشن فصل ۲۰ بند ۲. چاپ انکلساریا ص ۷۷. در نسخه هندی بندهشن

این اسم « کوف دارسپید بگر » آمده لیکن در نسخه ایرانی بندهشن « کوف دارسپید ابگر » است. با وجود اختلاف در دو نسخه باید متوجه بود که اگر این نام مربوط بدو کوه

بود میبایست عبارت چنین باشد: « کوف دارسپید کوف بگر ».

ایرانیان را از چنگ « زنگیاب » ملمون بازمی‌رهاند و در امر آبیاری ایران  
شرقی دخالت دارد. ۱/

۱/ کیخسرو ( کوی هئوسروه ) پسر « سیاوش » و « وِسپان‌فری » دختر  
افراسیاب<sup>۲</sup>، و هشتمین تن از خاندان کیانی است<sup>۳</sup>؛ وی پادشاه کشور خونیرس<sup>۴</sup>  
بود لیکن مانند سلف خود « کی‌اوس » پادشاه هفت کشور نبوده و تمام  
اعمال او منطبق بر آیین مزدیسنا پیش از ظهور زرتشت بوده<sup>۵</sup> است. از  
میان کارهای او دو کار بیش از همه شهرت داشته است. نخستین کار بزرگ او  
آنست که بتخانه مشرکان را در کنار دریاچه چیچست ( چِچست ) ویران  
کرد<sup>۶</sup>. در بندهشن چنین آمده است که آذر گشسپ در حالی که بریال  
اسپ کیخسرو قرار گرفته بود، تیر گیهای را که یقیناً بدست ساحران  
ایجاد شده بود، از میان می‌برد و نوری چنان درخشنده ایجاد می‌کرد که  
بتخانه را کاملاً روشن مینمود. هنگامی که کیخسرو بتخانه را ویران کرد  
آتش گشسپ بر روی کوه اسنوند واقع در نزدیکی بتخانه قرار گرفت. این

۱ - دینکرت کتاب هشتم فصل ۱۳ بند ۱۴ ( کتاب هشتم فصل ۱۲ بند ۱۴ از  
چاپ پشوتن )؛ بندهشن فصل ۳۱ بند ۲۵ ( چاپ وست ) و صفحه ۲۳۲ از چاپ انکلساریا  
۲ - بندهشن فصل ۳۱ بند ۱۸

۳ - دینکرت کتاب ۹ فصل ۱۶ بند ۱۹ ( کتاب هشتم فصل ۱۲ بند ۱۴ ) از  
چاپ پشوتن سنجانا

۴ - ایضا کتاب ۸ فصل ۱۳ بند ۱۴ ( کتاب ۸ فصل ۱۲ بند ۱۴ چاپ پشوتن )

۵ - دینکرت کتاب ۹ فصل ۱۶ بند ۹ ( کتاب ۹ فصل ۱۵ بند ۱۱ چاپ پشوتن )

۶ - دینکرت کتاب ۹ فصل ۲۳ بند ۵ و کتاب ۷ فصل ۱ بند ۳۹؛ مینوگ‌خرد

فصل ۲ بند ۹۵ و فصل ۲۷ بند ۶۱؛ بندهشن فصل ۱۷ بند ۷

آتش عبارت بود از آتشکده شیز واقع در کنار دریاچه اورمیه<sup>۱</sup> که در دوره ساسانیان شهرت بسیار داشت و بناء آن به کیخسرو که خود پیش از عهد زرتشت زندگی میکرده است، نسبت داده میشد<sup>۲</sup>. بنابر اشاریهی از کتاب داستان دینیک (فصل ۹۰ بند ۶) چنین بنظر می آید که کیخسرو آتشکدههایی در «کنگ» بر قلعه کوههایی واقع در میان نواحی ایران و توران احداث کرده بود. دومین کار بزرگ کیخسرو آن بود که وی فراسیاب تورانی و یاران او کرسیوز (کرسوزد) و دیگران را از میان برد<sup>۳</sup>.

باقی افسانههای مربوط بکیخسرو جنبه اساطیری دارد. کیخسرو میبایست که کارهای کنگ دز را سامان بخشد. این دژ را سیاوش پدر کیخسرو بر فراز سردیوان بنا کرده بود<sup>۴</sup> و کیخسرو آنرا بر زمین مستقر ساخت. پیشیوتن پسر ویشتاسپ<sup>۵</sup> در کنگ دز پادشاهی جاویدان دارد. وی در محلی مخفی بر تخت خود نشسته است و در آنجا تا روز رستاخیز سمت حفظ بدنهای را داراست. در روز رستاخیز وی با سوشیانس که رستاخیز مردگان را اداره

۱ - رجوع شود به مارکو آرت، ایران شهر ص ۱۰۸

۲ - هر تسفلد، باستانشناسی ایران ج ۲ ص ۷۲

۳ - دینکرت کتاب ۹ فصل ۲۳ بنده (کتاب نهم فصل ۲۲ بنده چاپ پشوتن) و کتاب ۷ فصل ۱ بند ۳۹ (کتاب ۷ مقدمه بند ۳۹ چاپ پشوتن). مینوگ خرت فصل ۲۷ بند ۶۰

۴ - مینوگ خرت فصل ۲۷ بند ۶۰

۵ - بندهشن چاپ انکلباریا ص ۲۱۰

می‌کنند هم‌کاری خواهد کرد.<sup>۱</sup> در بند ۳ از فصل ۶۳ داستان دینیک<sup>۱</sup> بداستانی اشاره شده است که بنا بر آن کیخسرو بوسیلهٔ ایزد «وای» (ویو) هدایت شده بود. این داستان با توضیحاتی در کتاب نهم دینکرت (فصل ۳۳ بند ۱-۵) حکایت شده است. بنا بر نقل سوتگر نسلک هنگام رستاخیز کیخسرو با ایزد وای، خدایی که مردگان را همراهی می‌کند<sup>۲</sup> و در رستاخیز مردگان تأثیر فراوان دارد، دیدار خواهد کرد و از خواهد پرسید چرا آنهمه از مردان را که بفرو شکوه خود مشهور بوده‌اند، از میان برده است؟ «وای» پاسخ سخنان کیخسرو را میدهد و بعد از آن کیخسرو او را میگیرد و بشتر بدل می‌نماید و بر او می‌نشیند و «وای» او و همراهان ایرانی او را بجایی که «هئوایش»<sup>۳</sup> پسر «گئورو» خفته است راهبری می‌کند.<sup>۴</sup> کیخسرو او را رها می‌سازد و براه خود ادامه میدهد تا بآنجا که طوس جنگجو خفته است برسد. از آنجا کیخسرو و پهلوانان بمحلی میرسند که کی‌ایوه در آنجا است، و چون از او بگنوند سوشیانس را می‌بینند. سوشیانس می‌پرسد: آنکه راست بر پشت

۱ - دینکرت کتاب ۱۹ فصل ۵۸ بند ۱۰. بنقل از بغ‌نسلک. مینوگ خرت فصل ۲۷ بند ۶۳ و فصل ۵۷ بند ۷.

۲ - چاپ انکلساریا The Datistan - i - dinik ج ۱ چاپ بیبی فصل ۳۵ بند ۳

۳ - رجوع شود به کتاب یستمهای اوستا از Lommel ص ۱۴۸ بعد.

۴ - در پشت ۱۳ بند ۱۱۸ از کسی بنام «گئورین» با «کانورین» سخن میرود. در بعضی از نسخ همین اسم بصورت «یوئیش» کانورین آمده است. گمان می‌رود «هئوایش» پسر «گئورو» را که در متن پهلوی آمده. متکلمین زرتشتی با «یوئیش» که از خاندان فریان بوده است اشتباه کرده باشند.

«وایو» نشسته است کیست؟ کیخسرو خود را می شناساند و سوشیانس از کارهای بزرگ او مانند ویران کردن بتخانه کنار دریاچه چیچست و قتل افراسیاب بتجلیل یاد می کند، سپس کرشاسپ در حالی که گریزی بدست دارد فرا میرسد، طوس از خواب دیرین برمیخیزد و کرشاسپ را بر آن میدارد تا بکیش مقدس گائابی بگردد و آنگاه جنگ واپسین آغاز میشود<sup>۱</sup>.

**لهر اسپ** ( ائوروت اسپ ) چنانکه دیده ایم در یشت ۱۳ ( بند ۱۳۲ ) و یشت ۹ ( بند ۷۰ - ۷۷ ) در شمار گویان ذکر نشده است. ضمن تحولی که در طرح تاریخ داستانی ایران صورت می گرفت ، همواره مورخان ایرانی متوجه خلائی بوده اند که بعد از عهد سلطنت کیخسرو از حیث تعاقب و تابع سلاطین قدیم وجود داشت . در نسخه ایرانی بندهشن چاپ انکلساریا ص ۲۳۲ و چاپ وست فصل ۳۱ بند ۲۸ لهر اسپ را پسر « اوز » دانسته و « لهر اسپ اوزان » خوانده اند<sup>۲</sup>. نام اوز در طبری « کی اوجی » ثبت شده است<sup>۳</sup>. نسب لهر اسپ در بندهشن چنین اند : لهر اسپ پسر « اوز » پسر « منوش » پسر « کی یسین » برادر کی اوس. نام کی لهر اسپ در کتاب هشتم دینکرت فصل ۱۳ بند ۱۵ می آید و در این کتاب بنابر نقل از چهار داد نسک و مینوگ خرت از لهر اسپ چون پادشاهی نیکوکار و دیندار یاد شده است<sup>۴</sup>. محققاً برای علمای دینی زرتشتی پر کردن خلاء میان سلطنت کیخسرو و کی گشتاسپ

۱ - مراد از این جنگ واپسین جنگی است که برای برانداختن عوامل اهریمن و از آن جمله ضحاک که از بندرها خواهد شد و باز جهان را پر از ظلم و عدوان خواهد نمود در می گیرد و پیروزی سوشیانس و همه جانبداران خیر خاتمه می یابد . ۴۰



کاری دشوار بوده و بهمین علت است که در شرح داستان او بعضی از مسائل تاریخی یهودیان بعاریت گرفته شده است. وی بنا بر نقل مینوگ خرت (فصل ۲۷ بند ۶۷) اورشلیم را ویران کرد و یهودیان را پراکنده ساخت، و نیز بنا بر روایت دینکرت (کتاب پنجم فصل اول بند پنجم از چاپ پشوتن سنجانا، چاپ وست کتاب پنجم ص ۱۲۱) لهر اسپ بهمراهی بوخت نرسیه (نبوخذ نسر) باورشلیم لشکر کشید. این داستان بهر حال متأخرتر از دوره ساسانی است زیرا مطلب مذکور از کتاب مینوگ خرت پهلوی، از آنجا که در ترجمه پازند و سانسکریت دیده نمیشود، باید الحاقی باشد، و نقل دینکرت هم بعید نیست که تحت تأثیر منابع خارجی بوجود آمده باشد.

**ویشتاسپ (ویشتاسپ).** از میان پادشاهان قدیم گشتاسپ کسی است که طبعاً مژام او بیشتر از همه در ادبیات پهلوی ذکر شده است. وی پسر لهر اسپ بود و چند برادر داشت که تنها از یکی از آنان بنام «زریر» بنحو اخص ذکر شده است.

**ویشتاسپ جانشین و پسر لهر اسپ<sup>۱</sup>**، و بنا بر اشاره «ورشتمانسرنک<sup>۲</sup>» از خاندان نوزدی (نوزدان) بود، چارپایان بسیار داشت و شهرت وی بکشورهای دور دست کشیده بود.<sup>۳</sup> عهدی که اهرمزد مزدایپرستی را بر زرتشت الهام میکرد،

۱ - مینوگ خرت فصل ۲۷ بند ۶۷. بندهشن، نسخه ایرانی، چاپ انکلساربا

ص ۲۳۲ فصل اول بند ۷. چاپ وست فصل ۳۱، بند ۲۹.

۲ - دینکرت کتاب هشتم فصل ۱۳ بند ۱۵ بنا بر نقل از چهار دانسک.

۳ - دینکرت کتاب نهم فصل ۳۳ بند ۵ (کتاب نهم فصل ۳۲ بند ۵ چاپ پشوتن سنجانا).

۴ - دینکرت کتاب هفتم فصل ۴ بند ۷۵-۷۶ (چاپ پشوتن سنجانا، کتاب ۷ فصل ۳ بند ۷۵-۷۶).

عهد زرین بود، و آن دوره که گشتاسب دین بهی را از زرتشت فرامیگرفت  
عهد سیمین<sup>۱</sup>. زرتشت درسی سالکی نخستین الهام اهور مزدا را دریافت<sup>۲</sup>.  
ده سال بعد هفتمین وحی بر او صورت گرفت و وشتاسپ در همین هنگام  
دین بهی را از او پذیرفت<sup>۳</sup>.

درباره گرویدن وشتاسپ بزرتشت، اخبار و اشارات بسیار در کتب  
آمده است<sup>۴</sup>. از این روایات چنین بر می آید که امهر سپندان (امشاسفندان)  
و آتش اهرمزد بروشتاسپ تجلی کردند و او را پذیرفتن و پراگندن آیین بهی  
برانگیختند. گشتاسب بعد از این وقایع زن خود هوتوس<sup>۵</sup> (هوتئوس)<sup>۶</sup> را از  
آنچه گذشته بود آگاه کرد<sup>۷</sup>.

۱- دینکرت کتاب ۹ فصل ۸ بند های ۲ - ۳ بنقل از سوتکرتسک؛ بنابراین  
بهمن یشت، یا زندوهومن یسنا (فصل ۲ بند ۱۶ - ۱۷) سلطنت وشتاسپ عهد زرین  
و عهد سلطنت نواده او کی بهمن، عهد سیمین بوده است. رجوع شود به Cumont  
رساله در تاریخ ادیان Recit de l' Histoire des Religions، چاپ ۱۹۳۱  
ص ۵۰ ببعد.

۲- دینکرت کتاب نهم فصل ۲۴ بند ۱۷ و فصل ۳۹ بند ۲۲.

۳- دینکرت کتاب هفتم فصل ۴ بند ۷۶ - ۸۶.

۴- رجوع شود به: دینکرت کتاب نهم فصل ۴۲ بند ۱۷ و فصل ۳۹ بند ۲۲

و کتاب هفتم فصل اول بند ۴۱ و ۴۷ و فصل ۴ بند ۱ و ۷۴ - ۷۵ و فصل ۵ بند ۶؛  
مینوگ خرت فصل ۱۳ بند ۱۴ - ۱۵ و فصل ۲۷ بند ۶۸ - ۷۶؛ زندوهومن یشت  
فصل ۲ بند ۵۸ و ۶۰.

Hutôs - ۵

Hutaosa - ۶

۷- دینکرت کتاب ۷ فصل ۴ بند ۷۶ - ۸۶.

در کتاب دینکرت از الهام دیگری نیز بر ویشناسپ شاه سخن میرود<sup>۱</sup> و شرح آن چنین است که روان مردی پاک بنام سریت از خاندان وِسِرپ<sup>۲</sup> بر ویشناسپ متجلی شد.<sup>۳</sup> این روان از «گروتمان»<sup>۴</sup> یعنی بهشت، بر روی گردونه بی‌عالی که خود بخود در حرکت بود، نزد گشتاسپ آمد و او را از قبول الفآت یکی از دیوان بر حذر داشت. در این وقت، یعنی بعد از آنکه روان وِسِرپ به سالت خود را ابلاغ کرد، گردونه‌وی بدو گردونه بدل شد که یکی از آندوهینوی و دیگری جهانی (گیهانی) بود. در گردونه‌جهانی ویشناسپ قرار گرفت و بنشستگاه نوزدیان رفت، و در گردونه‌مینوی روان سریت بگروتمان باز گشت. اما آتشیهای مقدس، چنانکه پیش از این، گفته ایم یکی از آنها آتش جنگجویان یا آتش شاهنشهی (آتور گشسپ) است که کیخسرو بر فراز کوه «اسنوند» بنا کرد. بنا بر داستانهای موجود آتش دیگر یعنی آتور فریغ، آتش موبدان، و آتور برزین مهر، آتش کشاورزان، را ویشناسپ در نقاطی که معابد آنها در دوره ساسانی مشهور بوده است بنا کرد. در نسخه هندی بندهشن (فصل ۱۷ بند ۵ - ۶) چنین آمده است که: «ییم» آتش

۱ - دینکرت کتاب ۹ فصل ۶ بند ۲ - ۱۴.

Visrap - ۲

۳ - این سریت را که صورت اوستایی آن تریت θrita است، باید از دوتن دیگر بهمین نام تمیز داد. یکی از آندو تریت پسر سایوژدری Sāyuždri و دیگری تریت از خاندان سام است.

Garōdmān - ۴

فریغ را بر یکی از کوههای خوارزم ساخته بود و در عهد ویشتاسپ آن  
 آتش بکوه «رشن» واقع در کلبستان ناحیه کابل، انتقال یافت و هنوز هم در  
 آنجا باقیست. بعقیده بعضی از دانشمندان روایت نسخه ایرانی بندهشن  
 در این باره رجحان دارد (چاپ انکلساریا ص ۱۲۴) لیکن متأسفانه  
 اشاره جغرافیایی بمحل آذر فریغ در این مورد درست خوانده نمیشود.  
 «ولیمز جاکسن»<sup>۱</sup> این قسمت را روشن کوه «کواروند» (بخارآلود)  
 واقع در ناحیه «کار» خوانده<sup>۲</sup> و توضیحات مؤلفان تازی گوی و پارسی گوی  
 را یادآور شده است که طبق آنها آتش فریغ در دهکده «کاریان» واقع در ایالت  
 فارس مستقر بود! هر تسفلد همین قسمت را «روشن کوه از ناحیه کنارنگان»  
 ترجمه کرده و ناحیه مذکور را همان جلگه نیشابور دانسته است.<sup>۳</sup> آتش  
 برزین مهر را ویشتاسپ بر کوه ریوند واقع در خراسان<sup>۴</sup> بر قلّه جبال موسوم  
 به پشت ویشتاسپان بنا کرد.<sup>۵</sup>

اشارات مربوط بجنک گشتاسپ با «کویان» و «کرینان» که بتفاریق

۱ — Williams Jackson

۲ — The Location of the Farnbag Fire. JAOS. 1921, p. 81 sqq—

۳ — یادنامه مودی ص ۲۱۰ و نیز رجوع شود به باستانشناسی ایران ج ۱ ص ۱۸۲ پیوسته

۴ — بندهشن، وست، فصل ۱۷ بند ۸ و فصل ۱۲ بند ۱۸. چاپ انکلساریا

ص ۱۲۵ و ۷۹

۵ — بندهشن چاپ وست فصل ۱۲ بند ۳۴. چاپ انکلساریا ص ۸۰

... گائوها ذکر شده است، غالباً در کتاب هفتم ذینکرت دیده میشود.  
 یکن بزرگترین لشکر کشی این پادشاه جنگهایی بود که با ارجاسپ پادشاه  
 خیونان کرد. این دشمن زورمند دوتن از درباریان خود را بر سالت تزد وشتاسپ  
 فرستاد تا از او خراج طلب کنند<sup>۱</sup>. وشتاسپ جواب رد داد و آغاز جنگ  
 با ارجاسپ کرد. سپاه ارجاسپ از چینیان و دیگر اقوام خارجی تر کیب  
 شده بود<sup>۲</sup>. جنگهای سخت با این پادشاه زورمند سرانجام پیروزی وشتاسپ  
 و دین بهی پایان یافت<sup>۳</sup>. بنا بر روایت بندهش نبرد قطعی میان وشتاسپ  
 و ارجاسپ در کوه «کومس» واقع در کرکان رخ داد<sup>۴</sup>. هنگامی که  
 سپاهیان ایران در حال پراگندگی بودند، کوه «میان دشت» از هم فروریخت  
 و کوه جدیدی بوجود آمد یعنی کوه کومس (= قومس) که کوه «متن فریات»  
 یعنی «بفریاد رسیدن» لقب یافت. بنا بر نقل بهمن یشت (فصل ۳ بند ۹)  
 این جنگ بزرگ در جنگل سپید (= سپیت ر زور) واقع شد. این روایت

۱ - ذینکرت کتاب هفتم فصل ۴ بند ۷۷ (کتاب ۷ فصل ۳ بند ۷۷ از چاپ  
 پشوتن سنجانا).

۲ - ایضاً کتاب ۵ فصل ۳ بند ۱. همین جنگ است که داستان آن در کتاب  
 بهلوی معروف ایا نکار زیربان آمده است.

۳ - ایضاً کتاب ۷ فصل ۴ بند ۸۳-۹۰ (کتاب ۷ فصل ۳ بند ۸۳-۹۰ از  
 چاپ پشوتن سنجانا).

۴ - بندهشن چاپ وست فصل ۱۲ بند ۳۲-۳۳. چاپ انکلساریا ص ۸۰

تحت تأثیر یشت پاتزدهم بند های ۳۱ - ۳۳ پدید آمده است که در آن سخن از جنگ کیخسرو در جنگل سپید میرود. در کتاب پهلوی *نسبه* جدید «جاماسب نامک» *یک جنگ وشتاسپ* با «*اخوان سپید*» اشاره میشود که در جنگل سپید رخ داد، و در آنجا چنین آمده است که جنگل سپید در کوه «پتسخوارگر» قرار دارد<sup>۱</sup>. بعد از این پیروزی وشتاسپ پادشاهان بزرگ را بدین نو خواند و برای هر یک نسخه‌یی از کتاب اوستا همراه یکی از مغان بفرستاد تا آنانرا بدین بهی رهبری کنند<sup>۲</sup>.

زرتشت در هفتاد و هفت سالگی<sup>۳</sup> بدست «تور برات ریش»<sup>۴</sup> (برات رگ ریش یا براتروخش)<sup>۵</sup> کشته شد لیکن وشتاسپ که خود را

۱ - جاماسب نامک پهلوی فصل ۱ بند ۲۰. ظاهراً گرد آورنده این کتاب در اینجا چند افسانه را که در اصل ارتباطی بایکدیگر ندارند بهم آمیخته و خلط کرده است. این داستانها عبارتند از داستان دیوسپید و داستان اکوان دیو که دو واقعه مختلف از وقایع مربوط به رستم یعنی رستم هستند.

۲ - دینکرت کتاب ۶ فصل ۲۱ از چاپ وست. کتاب ششم فصل ۱۴ از چاپ پشوتن سنجانا.

۳ - دینکرت کتاب ۷ فصل ۵ بند ۱ (کتاب ۷ فصل ۴. مقدمه، از چاپ پشوتن سنجانا).

۴ - *Tūr ē Braδrō-rēš* ۵ - *Braδrōγ-rēš*

۶ - *Braδarvaxš*

۷ - دینکرت کتاب ۵ فصل ۳ بند ۲؛ بهمن یشت فصل ۲ بند ۳؛ بند هش

چاپ انگلساریا م ۲۱۸. هر تفسلد درباره این برات ریش در کتاب باستانشناسی ایران ج ۲ ص ۴۶ بعد بحث می کند.

بمقام قهرمانی دین بهی رسانیده، و در نشر آن کوشش فراوان کرده بود، در پاداش این خدمت حیاتی طولانی بمدت یکصد و پنجاه سال، و پیری بنام پیشوتن (پشوتن) یافت که جاویدانست و پیری و ذبول و گرسنگی در او راه ندارد و خواه از حیث جسمانی و خواه از لحاظ معنوی و روحانی نیرومند و تواناست.<sup>۱</sup>

پیش از این گفتیم که در یشتها و همه قطعات اوستا که تا این زمان محفوظ مانده است، بعد از سلطنت گشتاسپ از حیث تاریخ سیاسی به خلایق باز میخوریم. در روایت دینی متأخریر کردن این خلاء انجام نگرفته است. در سلسله نسب سلاطین که در نسخه ایرانی بندهشن آمده،<sup>۲</sup> تنها نام دوتن از فرزندان ویشتاسپ ذکر شده یکی سپندیات (سپنددات = اسفندیار) و دیگری پیشوتن (= پشوتن).<sup>۳</sup> این هر دو اسم در یشت ۱۳ بصورت «سپنتودات» و «پیشی ائن» ذکر شده است. بنا بر نقل شکند گمانیک و یزار (فصل ۱۰ بند ۶۷) «کی سپندیات» و «زریر» در راه دفاع از دین بهی به هروم (= روم) و هند لشکر کشیدند. در آن قسمت از بندهشن که اکنون ذکر کرده ایم، سه فرزند از سپندیات ذکر شده است: نخست و همن<sup>۴</sup> و دیگر آتورتسه (آتورتسه)<sup>۵</sup>

۱- دینکرت کتاب ۷ فصل ۴ بند ۸۱ (کتاب ۷ فصل ۳ بند ۸۱ چاپ پشوتن).

۲- چاپ وست فصل ۳۱ بند ۲۹. چاپ انکساریا ص ۲۳۲

۳- این اسم گاه در متون پهلوی بصورت نیم اوستایی «وهومن» ذکر شده است.

و مهرترسه (میتروترسه)، لیکن از این هر سه تن اصلاً در اوستای موجود  
 ذکری نشده است و از دوتن اخیر الذکر هم تا آنجا که من میدانم در سایر  
 کتب پهلوی نیز نامی نیست. در صورتیکه **وهمن (= بهمن)** خلاف آن دوتن  
 در روایت دینی یکی از اسامی کثیر الاستعمال و مورد اطلاع همه است.  
 در کتاب هفتم از دینکرت، فصل هفتم بند پنجم (کتاب هفتم فصل ششم  
 بند چهارم از چاپ پشتون سنجانا) نام **وهمن** پسر سپندیات بعنوان یکی از  
 خوتایان یعنی یکی از پادشاهان ذکر شده است و در این مأخذ بنقل از اوستا،  
 یعنی بنقل از ترجمه پهلوی یا یک قسمت مفقود شده آن، چنین آمده است که  
 او بهمن درست کردار و فعال ترین مرد از پیروان مزدیسناست. در نسخه ایرانی  
 بندهشن (چاپ و ست فصل سی و یکم بند ۳۰؛ چاپ انکلساریا ص ۲۳۲)  
 بهمن با عنوان «اردشیر» یاد شده و در **وهمن** یشت (فصل ۲ بند ۱۷)  
 این دو اسم بیکدیگر آمیخته و «**وهمن اردشیر**» از آن ترتیب یافته است.  
 در این کتاب عهد **وهمن اردشیر** «عهد سیمین» شمرده شده است. علت  
 آنکه در عهد ساسانیان به **بهمن** کزاستانی که اوراپسروشتاسپ می شمرده  
 عنوان اردشیر داده اند آنست که بنا بر شجره نسب که در عهد ساسانیان  
 ساخته شده بود، اردشیر پایکان مؤسس سلسله ساسانی از اخلاف مستقیم  
 همین **وهمن** شمرده شده است و بهمین سبب یکی دانستن **وهمن** اردشیر و  
 اردشیر اول هخامنشی ظاهراً در اواخر عهد ساسانی صورت گرفته بود.  
 علاوه بر این فصل، هفتمین کتاب دینکرت که در باره عهد بعد از



گشتاسپ سخن میگوید تنها وقف بر تاریخ دین زرتشتی و اسامی رجال بزرگ آن آیین است نه مربوط به تاریخ سیاسی ایران. **دارای دارایان** (دارا پسر دارا) یعنی داریوش سوم آخرین شاهنشاه هخامنشی در فصل ۲۳ از کتاب ششم دینکرت ذکر شده و علت ذکر نام او تنها اهمیت دینی او بود چه بنا بر روایات دینی وی فرمان داده بود که دو نسخه از اوستا و زند ترتیب دهند و در خزانه نگاه دارند.

### داستان کِرساسپ

هنگام بحث در باره روایات دینی مربوط به کیانیان، باید از داستان کِرساسپ (= کرساسپ) نیز سخن گفت. درست است که این پهلوان بخاندان کیان نسبتی ندارد، لیکن وجود او منشاء سلسله‌یی از داستانهاست که در روایات ملی ارتباط نزدیک با تاریخ کیانیان دارد.

در اوستا کِرساسپ پهلوان چندین حادثه بزرگست. وی پسر «ثرت» از خاندان «سام» و مردیست با کیسوان مجعد، گرزور، نیرومندترین مردان. کرساسپ برادر «اورواخشی» یکی از قانون‌نگاران معروفست. این پهلوان در ظرفی روین بر پشت ازدهایی بنام «سروور» (شاخدار) که حیوانی زهردار بوده و آرمیان را بدم‌درمی کشیده‌است، غذا می‌پخت. چون این ازدها از تن آتش بامان آمد، از جای برجست و همه آبهای داغ را پیراگند. لیکن کرساسپ که در آغاز کار ازیم از جاجسته بود سرانجام ازدهای خشمناک را

بکشت و از پای افگند<sup>۱</sup>. کرساسپ در کنار دریای «ووروش» گندرو<sup>۲</sup>  
 دیو زرین پاشنه را که پوزه‌ی بزرگ و گشاده داشته و عالم را بفنای دین  
 راستین تهدید میکرده، از پای درآورد<sup>۳</sup>. کرساسپ بر خانه عظیم گندرو<sup>۴</sup>  
 حمله برد و از قتل برادر خود «اور و اخشی» انتقام گرفت<sup>۵</sup> و «هیتاسپ زرین  
 تاج» را بکشت و بر روی گردونه خود (یا در حالی که بگردونه او بسته بود)  
 بیاورد<sup>۶</sup>. علاوه بر این کرساسپ نه پسر «پنتی» و پسران «نیویک» و  
 «داشتیانی» و «ورشودانین» و «پیئون» دوست جادوان را بکشت<sup>۷</sup> و آنگاه  
 «ارزشمن» ی نیرومند و حیل‌گر و لنگ و با هوش را از میان برد و  
 «شنا ویندک» را که ممت او از سنگ بود بکشت. این همان کس بود  
 که میخواست بعد از بلوغ گردونه خود را از آسمان ترتیب دهد و از  
 زمین چرخ بسازد و اورمزد و اهریمن را بر گردونه خود بیند<sup>۸</sup>.  
 بنا بر روایت و ندیداد (فرگرد ۱ بند ۹) کرساسپ از «خنشی‌ئی» جادو

۱ - یسنای ۹ بند ۱۰ - ۱۱. یشت ۱۹ بند ۴۰

۲ - یشت ۵ بند ۳۸. یشت ۱۵ بند ۲۸. یشت ۱۹ بند ۴۱

۳ - یشت ۱۵ بند ۲۸

۴ - یشت ۱۵ بند ۲۸؛ یشت ۱۹ بند ۴۱. هیتاسپ احتمالاً قاتل اور و اخشی بود.

۵ - یشت ۱۹ بند ۴۱

۶ - یشت ۱۹ بند ۴۳ - ۴۴

که در ولایت « واکیرت » یعنی کابلستان بحر میبزد، فریب خورد ولی جسم او که جاویدان و مرگ ناپذیر است بوسیله ۹۹۹۹۹ فرشتی نگهداری میشود.<sup>۱</sup> محققاً کرشاسپ اوستا یکی از پهلوانانی بود که از روزگار آن قدیم در حکایات عمومی و ملی سخن از او و پهلوانیهای وی در کشتن اژدها و قهرمانان میرفت، و بعدها شرح جنگاوریهای داستانی او کم و بیش جنبه دینی یافت. داستان مردی که غذای خود را بر پشت حیوانات عظیم الجثه میزد در حکایات بحری و خاصه در داستان سندباد بحری هم دیده میشود.<sup>۲</sup> اعمال قهرمانی و پهلوانیهای کرشاسپ با دیگر با تفصیلات بیشتری در سونگرنسک<sup>۳</sup> آمده و بنا بر آن نسک این پهلوان موفق شده بود « وات » دیو طوفان را که جهان را زیر و زبر می کرد نرمتر کند.<sup>۴</sup> او با آتش اهانت کرد زیرا در برابر اورمزد آنرا بتازیانه زد. بهمین سبب آتش از وارد شدن روان کرشاسپ در بهشت ممانعت نمود در صورتیکه « گوشورون »<sup>۵</sup> (روان گاونر = ربه النوع در واسپا) با او مهربان بوده و او را از دوزخ دور می داشته است. اورمزد روان بی آرام و سرگردان کرشاسپ را بزرگداشت نشان داد و زرتشت

۱- یشت ۱۳ بند ۶۱.

۲- رجوع شود به : Chauvin, Bibliogr. , VII , p . 9 .

۳- دینکرت کتاب ۹ فصل ۱۵ (کتاب ۹ فصل ۱۴ از چاپ پشتون)

۴- این همان دیو واتی Vātya است که دروندیداد ذکر شده (فرگرد ۱۰ بند ۱۴)

و نفیض ایزدوات Vata است

Drvāspā - ۶ Gōšurvan - ۵

پیامردی اوترد ایزد آند برخاست و آن ایزد شفاعت زرتشت را بپذیرفت.  
 و از آن پس روان کرشاسپ در «همیستگان» آرام و آسایش یافت.<sup>۱</sup> در رساله  
 «روایت پهلوی» که همراه نسخه «دانستان دینیک» دیده میشود،<sup>۲</sup> همین  
 قسمت از سوتگر نسک بصورت مکالمه میان اورمزد و روان کرشاسپ آمده  
 است. کرشاسپ در این مکالمات کارهای بزرگ خود و جنگهای خویش را با  
 «سروور» و «گندرو» و دیگر بدکاران شمار می کند. در مینوگ خرت (فصل  
 بیست و هفتم بند ۴۹-۵۳) شرحی از جنگاوریهای سام از قبیل نابود کردن ازدهای  
 «سروور» و کرگ «کپوز» موسوم به پیهین (= پشی؟)<sup>۳</sup> و «گندرو»<sup>۴</sup>  
 جادو و مرغ «کمگ»<sup>۵</sup>، ملاحظه می کنیم.

چون پایان جهان نزدیک شود، طوس پهلوان کرشاسپ را از خواب  
 دیرین بیدار می کند تا با کیخسرو در رستاخیز جهان که بر اهنمایی سوشیانس  
 انجام خواهد گرفت، شرکت کنند و در کشتن دهاگ (ضحاك) که در این

۱- همیستگان (Hamēstāyān) برزخ است که روان آن کسانی که گناه و  
 نوابشان معادل یکدیگر باشد در آنجا می ماند.<sup>۱</sup> رجوع شود به: بشنها تألیف لومل  
 Lommel ص ۱۴۵ ببعد.

۲- چاپ دها بهار ص ۶۵ ببعد.

Kapoudh-۴ Sruvar - ۲

Paḡanya-۶ Pēhēn - ۵

Gandarēv - ۷

۸- رجوع شود به یادداشت شماره ۶ و ست در: P.T.II. p. 373 sqq.

وقت خود را از اسارت نجات میدهد، همداستان شوند.<sup>۱</sup> توضیح آنکه دهاک را فریدون ببندد افکنده و در دماوند بزنجیر بسته است، لیکن او در آخر زمان زنجیر می گسلد و ظلم و عدوان از سر می گیرد تا آنکه کیخسرو و کرشاسپ و طوس و دیگر جاویدانان یاری سوشیانس آیند و براهبری او ضحاک را بکشند و رستاخیز کنند.

بروایت بندهشن<sup>۲</sup> بسام عمر جاویدان بخشیده شده بود لیکن بسبب قصوری که در حفظ آیین مزدایی کرده بود، بدست ترکی<sup>۳</sup> «نوهین» نام مجروح شد و در دشت پیشانسی (دره<sup>۴</sup> پیش در کابلستان<sup>۵</sup>) تا روز رستاخیز در حالتی از بی حسی باقی خواهد ماند. در این هنگام بنا بر روایت و همن یشت (فصل ۳ بند ۶۰ - ۶۲) دو تن از ایزدان بنام سروش و نیر یوسنگ (دراوستا: سراس و نیر یوسنگه) با فریادی که سه بار تکرار میشود، او را از آن حالت بیدار می کنند. در چهارمین فریاد سام بر میخیزد و از دهاک را می کشد و بعد از این واقعه سوشیانس جهانیان را از شر<sup>۶</sup> و بدی نجات می بخشد و رستاخیز آغاز میشود. در جمله<sup>۷</sup> مقدم از و همن یشت

۱- دینکرت کتاب ۹ فصل ۱۵ بند ۲ (کتاب ۹ فصل ۱۴ بند ۲ چاپ پشوتن) و نیز رجوع شود به دینکرت کتاب ۷ فصل ۱۰ بند ۱۰ (کتاب ۷ فصل ۹ بند ۱۰ از چاپ پشوتن سنجانا)

۲ - فصل ۲۹ بند ۷ - ۹؛ چاپ انکلساریا ص ۱۹۷.

۳ - بروایت مینوک خرت (فصل ۶۹ بند ۲۰ - ۲۴) جسم سام در صحرای پیشندس Pēšandas نزدیک کوه دماوند قرار دارد.

یعنی بتد پنجاه ونهم پهلوان این داستان کرشاسپ از خاندان سام است .  
سام همان کرشاسپ و نام خانوادگی اوست که در روایات بعدی بنام  
شخص مبدل شده است .

کرشاسپ مانند بیم و کی اوس از آن دسته از پهلوانانست که بر اثر  
ارتکاب گناه سعادت ابدی را از دست دادند . اکنون باید بدانیم گناهی که  
او بر ضد آتش مرتکب شده است چیست ؟ تنها اطلاع ما در این باره  
آنست که او آتش را بتازیانه زده ( خاموش کرده ) بود . این عمل رامیتوان  
دنباله جنگی دانست که او با اژدهای « سروور » کرده بود ، زیرا بعد از  
آنکه « سروور » از جای جست و ظرف آب جوش را سرنگون کرد ، آتش  
خاموش شد . لیکن این تصور تا حدی مستبعد بنظر می آید . شاید مقصود  
از اهانت بآتش عملی باشد که ناقض تعلیمات آیین مزدیسنا بود و کرشاسپ  
هنگامی که تحت نفوذ خنثی تی جادو بود ، بچنین کاری مبادرت کرد . در  
قسمت مورد بحث از بندهش فقط باختصار چنین گفته شده است که کرشاسپ  
با کیش مزدیسنا باهانت رفتار کرده بود . با این حال برای کرشاسپ در  
رستاخیز عالم وظیفه مهمی تعیین شده است . حال کرشاسپ در این مورد  
مشابه با وضع بیم است و یک روایت در باره آنها تکرار گردیده و بعد کوشیده اند  
که آنها را بایکدیگر ارتباط بخشند .

کرشاسپ از طرفی فنا ناپذیر است و مانند فردریک سرخ ریش و  
اوژیف دانمارکی<sup>۱</sup> و آخرین امام شیعه ، مهدی ، در محلی پنهان بسر میبرد و از

آنجا هنگامی که جهان را مصائب گوناگون فرا گرفت، برای رهایی جهانیان، ظهور می کند. این روایت مربوط به زمانی کهن است، زیرا در یکی از قسمتهای بسیار کهن اوستا بنگاهداری جسم کرشاسپ بوسیلهٔ ۹۹۹۹۹ فروشی اشاره شده است و در این افتخار، کرشاسپ با سه نطفهٔ زردشت که از آنها سه نجات دهندهٔ بزرگ عالم پدید خواهند آمد، شریک است.<sup>۱</sup> از طرفی دیگر روان کرشاسپ پس از چندی سرگردانی در «همیستگان» مستقر خواهد شد و این اشاره می رساند که روان او بهمهٔ روانهای عادی شبیه است که کاریهای نیک و بدشان مساوی باشد. و اگر باین قسمت از داستان کرشاسپ توجه کنیم اثری از جاویدان بودن کرشاسپ در آن نمی یابیم.

دریشتها ارتباطی میان جم و کرشاسپ ملاحظه میشود. بدین معنی که فر (خورنه) در سه نوبت از جمشید بگسست. نخستین بار بمیثر تعلق گرفت و دومین بار به ثر ائتوون و سومین بار به کرشاسپ.<sup>۲</sup> انقسام دو بهره از فر جمشید میان فریدون و کرشاسپ با توجه بداستانهای آندو پهلوان امری طبیعی است چه فریدون بند کنندهٔ اژی در کوه دماوند و کرشاسپ کشندهٔ اودر روز رستاخیز است.

در سنای نهم کرشاسپ میان فریدون و زردشت، و در یشت نهم میان فریدون و فر نگر سین، و در یشت پاتزدهم میان فریدون و کیخسرو قرار دارد.

۱ - یشت ۱۳ بند ۶۱ - ۶۲

۲ - یشت ۱۹ بند ۳۰ - ۳۸

پس در همه موارد نام وی با توجه بتأخر زمانی بعد از فریدون، دومین وارث فر<sup>۱</sup> جمشیدی، ذکر میشود.

توسعه بعدی تاریخ داستانی ایران باعث شد که منوچهر (منوش چینر) جای معینی بعد از «ثراتان» یعنی فریدون پیدا کند و بعنوان گیرنده انتقام ایرج پسر فریدون تلقی شود. زیرا در همین فواصل داستانی تقسیم جهان میان سه پسر فریدون هم وارد تاریخ اساطیری شده بود.<sup>۲</sup> بعد از سلطنت منوچهر داستان تسلط افراسیاب را بر ایران، و باز گرفتن آنرا از افراسیاب، و سلطنت<sup>۳</sup> «اوزو» (زاب) را قرار داده اند.

با ورود این افراد که نامشان بین سلطنت «ثراتان» و «کیرشاسپ» ذکر شده، طبعاً محل وقوع نام کرشاسپ در سلسله پادشاهان داستانی، تا حدی مبهم گردیده است. در کتاب هشتم دینکرت فصل ۱۳ بند ۱۲ (کتاب هشتم فصل ۱۲ بند ۱۲ از چاپ پشوتن سنجانا بنقل از چهار داد نسک) و کتاب مینوگ خرت (فصل ۲۷ بند ۴۹) نام کرشاسپ بعد از «کی کوات» نخستین پادشاه سلسله کیانی آمده و در کتاب هفتم (فصل ۱ بند ۳۲) اسم او بعد از منوچهر و زاب و پیش از نام کیقباد، نخستین پادشاه سلسله کیانی، ذکر شده است.

۱- در پشت ۱۳ بند ۱۳۰ بعد سلسله پهلوانان بگونه بی دیگر وبدون ذکر نام فریدون آمده است، بدین ترتیب: فریدون، اوشنر، اوزو، اغرارت، منوش چینر؛ و بعد از منوچهر نام گویان ذکر میشود.

۲- رجوع شود به کتاب من بعنوان تحقیق در مزدایرستی ایران قدیم ص ۲۲ پیوسته.



در داستان دینیک ( فصل ۳۷ بند ۳۵ ) محل کرشاسب در سلسله سلاطین، میان منوچهر و کیقباد است، لیکن در نسخه ایرانی بندهشن اسم او را بین کیخسرو و لهراسب گنجانیده اند.

مأخذ اساسی همه این موارد ظاهراً چهار دانسک بوده و اختلاف این منابع هم بی تردید بستگی بتوضیحات و تفسیرهای متفاوت مفسران داشته است.

\*\*\*

روایت دینی که در اوستای عهد ساسانی مذکور بوده، و تفسیر پهلوی آن، که اصول آن در ادبیات مذهبی بزبان پهلوی محفوظ مانده است، بیش از همه چیز بر رابطه سلطنت کیانی با مزدیسنا و مسائل مربوط بآن، متوجه بوده<sup>۱</sup> و بسیاری از افراد خاندان کیانی و حتی بکسانی مانند کرشاسب و پهلوانان دیگری که در سلسله سلطنتی کیانی وارد نبوده اند، نقش مهم و قابل توجهی در موضوع رستاخیز عالم و نو کردن آیین داده اند.

در داستان سلاطین سه نکته مهم که مبنای آنها در داستان « ییم » دیده میشود، بطور اخص نفوذ کرده و با تغییرات و تغییر شکلهایی باقی مانده است. اول آنکه پهلوان مواهب الهی خود را بر اثر ارتکاب گناه بزرگی از

۱- چاپ انکلسار با ص ۲۳۲؛ چاپ وست فصل ۳۱ بند ۲۶.

۲- بهمین علت بوده است که لاعتن شعور چنین تصور شده است که پادشاهان مقدم بر زرتشت پیش از ظهور آن پیغامبر دین او داشته اند و نیز بهمین سبب است که تفاوت اساسی محسوسی میان آیین قدیم پیش از زرتشت و کیش او در داستانها احساس نمی کنیم و متون پهلوی نکات تازه ای را که در کیش زرتشتی نسبت بآیین قدیم آریایی ایران وجود داشته است. در این گونه موارد معلوم نمی دارند.

دست میدهد. این امر در شرح داستان «کی اوس» (کائوس) و کرشاسپ و افراسیاب ملاحظه میشود. البته در هر يك از این داستانها موضوع اساسی مذکور بصورت خاص و باتغییراتی مشاهده میشود.

دوم موضوع بنای کاخ عجیب و شگفت انگیزی است در زیر زمین، یا بر فراز قله کوه، یا در محلی دور دست، که نزدیک شدن بدان دشوار باشد. هفت کاخ کی اوس در کوه البرز، کنگ دز که سیاوش بنا کرده و کیخسرو آن را نظم داده و اداره نموده بود، و کاخ زیرزمینی که افراسیاب آن را بجادوی بر آورده بود، همه از این قبیل اند<sup>۱</sup>. برای کی اپیوه و کرشاسپ چنین کاخ مرموزی پیش بینی نشده است، لیکن آن هر دو پنهان از دیگران در محلی از يك دشت، خوابیده اند و از این حیث با «هئوایش» و طوس شبیهند و این دومی هم در این باب جانشین «ویست اورو» است.

سوم موضوع جاودان بودن و وظیفه ییست که هر يك در رستخیز عالم انجام خواهند داد و در این امر جاویدانانی مانند کی اپیوه، کی خسرو، کرشاسپ و پیشیوتن (پشوتن) یکسانند. دسته بی دیگر هم موهبت بی مرگی را که اهورمزدا بدانان داده بود، از دست دادند؛ و از آن دسته اند کی اوس (کائوس)، کیکائوس و افراسیاب تورانی<sup>۲</sup>.

۱ - همه این موارد تقلیدی است از داستان «وَرِ جَم کرد» که داستان آن

بتفصیل در وندیداد آمده است (م. ۰)

۲ - این دو تن نظیر جمشیدند که او را نیز اهورمزدا جاودان و بیمر که آفریده بود لیکن

آن موهبت را بگناه از کف داد (م. ۰)

ارتباط میان دوداستان زرتشت و ویشناسپ، و موضوع کسب الهامات یزدانی بوسیله ویشناسپ، و نظایر این افسانه‌ها، از مسائل و موضوعات خاص داستانهای دینیست که ذهن علمای دین بوجود آورد؛ و اشارات مربوط با استقرار سه آتش مقدس بوسیله کیخسرو و گشتاسپ هم از جمله تعبیرات علمای زرتشتی است که بقصد قدیم شمردن آتشگاههای عهد ساسانی انجام گرفته است. یعنی علمای دینی خواسته‌اند از این راه آتشکده‌هایی را که در دوره ساسانیان ایجاد شده بود، بزمانهای بسیار کهن تری نسبت دهند تا مبنای اعتقاد مردم نسبت با آنهاست نشود.

بعضی از مطالب اساسی و موضوعات مربوط بداستانهای پهلوانی قدیم و حکایات عمومی هم بتاریخ کیانیان ارتباط داده شده است. یکی از آنها موضوع کودکیست که او را سر راه گذاشته (یا در نقطه دور دستی قرار داده) باشند و دیگری او را بفرزندی بپذیرد، مانند داستان کی کوات (کیقباد)<sup>۱</sup>. موضوع دیگر طغیان بر ضد آسمان و هجوم بدانست که آنرا در داستان کاوس میبینیم<sup>۲</sup>. موضوع دیگر داستان ساحری است که بشکل حیوانی درآید و باهر ضربت تعداد آن فرونی یا بد (داستان «سریت» در دوره سلطنت کاوس)، و موضوع

۱ - این داستان بصورت دیگری در سرگذشت کیخسرو و در شرح زندگانی کوروش نخستین پادشاه هخامنشی و در داستان زال پسر سام هم دیده میشود منتهی این سخن را سه حیوان بفرزندی پذیرفته و تغذیه کرده بودند (م).

۲ - این داستان نظیر بالا رفتن جمشید است بر آسمان. تخت جمشید را دیوان بردوش گرفته بر آسمان بردند (م).

دیگر داستان گاوی که تعیین سرحد بکند<sup>۱</sup>، داستان این گاو تجدیدافسانه گاو اساطیری ایرانی است<sup>۲</sup>.

\*\*\*

موضوع همکاری لهراسپ و «نابوخذنسر» از جمله نخستین موارد تطبیق داستانهای اصلی ایران با احادیث تورات و تلمود است و این امر در آثار تاریخی مؤلفان اسلامی از مسائل معمول شمرده میشود. با تمام این احوال این نکته مورد تردید است که آیا تطبیق و تخیل مذکور در روایات دینی دوره ساسانی صورت گرفته است یا بعد از آن.



۱ - اشاره است به داستان گاوی که میان مرز ایران و توران بازدن سم خود بر روی خطمعی تعیین مرز میکرده است و کاوس برای آنکه بتواند بتوراترین تجاوز کند آنرا کشت (م).

۲ - اشاره است به گاوی که دات، نخستین حیوانی که آهور مزدا با نخستین بشر

«گبه مرتن» خلق کرد و انگرمی نو (اهریمن) آنرا از میان برد (م).

## گیانیاں بنا بر روایت ملی

در شاهنامه فردوسی تاریخ گیانیاں تقریباً ۲۷۰۰۰ بیت را شامل است. قسمتی از داستانها که فردوسی حکایت کرده از مآخذی غیر از خوتای نامگ گرفته شده است، مثلاً از رمانهای عادی متداول میان مردم که مأخذ روایات آنها هم بروایات قدیمه ملی میرسیده است. قصد من آن نیست که در اینجا کیفیت گرد آمدن تمام این داستانها را بتفصیل مذکور دارم بلکه میخواهم بیشتر بذر بعضی از مسائل اساسی که نشان دهنده توسعه داستان گیانیاں در روایات ملی است، اکتفا کنم. بعضی از مؤلفان عربی زبان مانند حمزه بن الحسن اصفهانی، محمد بن جریر طبری و مخصوصاً ابوریحان بیرونی روایات دینی و ملی را در موارد مختلف بهم پیوند داده اند.

**کی گوات** که در متون اسلامی کیقباد نوشته میشود، و سلسله نسب او در کتب پهلوی که متضمن روایات مذهبی هستند ذکر نشده، در روایات ملی شجره نسب خاص پیدا کرده است. در افسانه دینی چنانکه دیده ایم مادر او را «فرانگ» دانسته اند و او دختر «وهجرگا» یا «وهیجرو»ی ساحر بود، این نام گاه بصورت غلط «وگترگا» و «وی تیری سا» هم ذکر شده است. از بعضی اسامی که از شجره نسب فرانگ و لهراسب بعاریت گرفته شده است،

صورت اسامی ذیل را برای نیاکان کیقباد ترتیب داده‌اند<sup>۱</sup>:

منوش چهر (منوچهر)

نوند

منوش (میس، مایشو، میشوا، مسو)

نودزان، نودزگان<sup>۲</sup> (نودکان، نوزکا، نوحناه، یوحنا<sup>۳</sup>)

رگک؟ (زاب، داع، زاغ، زغ)

کی کوات (کیقباد) که با فرانگ (طبری: لهریک) دختر وی تیری سا  
(بی‌دی‌ریسا، طبری: مدرسا) پادشاه ترکستان ازدواج کرد.

نام‌پدر کیقباد که در متون عربی بغلط زاب یا زاگ نوشته شده، با اسم زاب  
آخرین پادشاه پیشدادی (یعنی «او زو» در متون پهلوی و زو یا زاب در آثار  
مؤلفان عربی زبان) اشتباه شده است و بهمین سبب است که کیقباد را پسر

۱- طبری ص ۵۳۳؛ بلعمی ترجمه زوتنبرگ (Zotenberg) ج اص ۴۰۷؛

بیرونی آثار الباقیه ترجمه زاخاؤو ص ۱۰۴، فارسنامه چاپ لوسترانج Le Strange و

نیکلسن Nicholson ص ۱۴.

۲ - نام خاندان نودریان

۳ - بلعمی، ترجمه تاریخ طبری، زوتنبرگ.

پادشاه پیش از خود یعنی زاب شمرده اند<sup>۱</sup>. «... یالو...»<sup>۲</sup> در روایات ملی سخنی از اینکه کیقباد را در کودکی برودخانه افکنده بودند، نیست<sup>۳</sup> و این خصوصیت برای انتساب به «دارا» پادشاه دیگر کیانی نگاهداری شده است.

فردوسی حکایت می کند که رستم (رستم) بعد از فوت کرشاسپ مأمور شد تا کیقباد را بجوید و سرانجام او را در کاخی باشکوه بر فراز البرز کوه بیافت. مسلماً در این مورد تجدید خاطره یی از کاخ عظیم کاوس بر البرز کوه ملاحظه میشود. پادشاهی صدساله کیقباد در آثار مؤلفان تازی و پارسی بهمان نسبت خالی از حوادث است که در روایات دینی بوده است. از این مآخذ تنها این نکته برمی آید که کیقباد پادشاهی نیک سیرت بود، کشور را آبادان میکرد و شهرها می ساخت. وی بنا بر روایت فردوسی یاری رستم پهلوان ایران را فاتحانه از تسلط تورانیان محافظت کرد<sup>۴</sup>. این روایت باسانی قابل قبول است زیرا در روایات ملی جنگ با تورانیان مبنای حوادث تاریخی ایران بعد از منوچهر تا گشتاسپ است.

کَی اَوَس (کی کاوس)<sup>۵</sup> پسر «کَی آییوه»<sup>۶</sup> است. نشستگاه او در بلخ

۱ - دینوری چاپ گیر گاس Guirgass ص ۱۴.

۲ - کلمه کی اَوَس به کاوس تبدیل شد سپس باردینگر عنوان کی را بر آن افزودند و کی کاوس گفتند. و صورت اصیل تر آن در پارسی «کاوس» است.

۳ - کی آییوه = کی آییوه یا کی آفیوه : کیسه (طبری، بیرونی)، کنایه (خوانده شود : کیایه یعنی کی اییه : فارسنامه)، آفره (خوانده شود آفوه، مجمل التواریخ). این سلسله نسب در نزد بلعمی، فردوسی، و ثعالبی ساده گردید و کاوس پسر کیقباد دانسته شد. (بیرونی : آثار الباقیه ص ۱۰۴) و بر همان نمود میدان دولی تطبیق روایات ایرانی با روایات تورات در بحث ما وارد نیست.

بود<sup>۱</sup>، خداوند او را مشمول عنایات خود قرار داده بود<sup>۲</sup> و او کشور را از شر دشمنان محفوظ می‌داشت و عیب او تنها در آن بود که بزرگان را بسیار می‌گشت<sup>۳</sup> زیرا نسبت بزورمندان خشونت و سختی فراوان داشت و بالعکس با زیردستان و ضعیفان نرم و مهربان بود<sup>۴</sup>. لیکن خوی او همیشه برای نسان نماند چنانکه بر آسمان بشورید<sup>۵</sup>، دیوان فرمانبردار او بودند و فرمان او کاخهایی بساختند<sup>۶</sup> و بعبارت دیگر برج رفیعی که شامل قسمتهای مختلف از سنگ، آهن، مفرغ، مس، سرب، سیم و زر<sup>۷</sup> است بر آوردند. لیکن در این روایت اشاره نشده است که هر که در آن کاخ وارد شود بیمار گشت. یکی از نکات داستان کاوس که تقریباً فراموش شده و تا حدی مربوط به همین فکر یعنی اندیشهٔ ایجاد کاخ در کوه بلند میتواند بود، در ماللهند بیرونی مذکور است و آن چنینست که کاوس در حال پیری و فرسودگی بکوه قاف رفت و چون

۱ - حمزه (چاپ گوتوالد Gottwald) ص ۳۵؛ مسعودی، مروج الذهب چاپ

Barbier de Meynard ج ۲ ص ۱۱۹ - فارسنامه ص ۴۰

۲ - مطهرین طاهر المقدسی (کتاب البدء والتاریخ) چاپ هوآرت Huart ج ۳

ص ۱۴۷.

۳ - طبری ص ۵۹۷.

۴ - دینوری ص ۱۵.

۵ - طبری ص ۶۰۲، بیرونی ص ۱۰۴.

۶ - فردوسی چاپ دولرس Vullers ج ۱ ص ۴۰۸؛ بعد؛ طبری ص ۶۰۲ که

این کاخ را با کنگه‌دز اشتباه می‌کند؛ حمزه ص ۳۵؛ مسعودی، مروج الذهب ج ۲ ص ۱۱۹؛ نمایی ص ۱۶۵؛ مطهرین طاهر المقدسی ج ۳ ص ۱۴۷ که محل این کاخ را در بابل یا در عراق میداند.

۷ - ماللهند چاپ زاخانوف ج ۱ ص ۹۵. ترجمه همین کتاب از زاخانوف ص ۱۹۳

بنقل از کلام اسفندیار در هنگام مرگ. کوه قاف در این روایت جای کوه البرز را گرفته است.



از آن باز گشت، جوانی زیبا و زورمند شده و از ابرها برای خود گردونه‌یی  
ترتیب داده بود.

از دژ مذکور، که کاوس بر البرز کوه بنا کرده بود، میخواست  
بآسمانها صعود کند. پس با سپاهیان خود بآسمان بالا رفت، لیکن چون او و  
یارانش از ابرها گذشتند، خداوند نیروی فوق العاده‌ی ایشان را باز گرفت چنانکه  
از آسمان بر زمین افتادند. همه جنگجویان کاوس شاه در این حادثه از میان  
میان برد رفتند لیکن او خود از مهلکه نجات یافت<sup>۱</sup> چه «خداوند نمیخواست  
اورا از زیر امیدانست و چنین مقدر کرده بود که از کاوس سیاوش و از سیاوش  
کیخسرو بوجود آید که افراسیاب را از میان بردارد»<sup>۲</sup>.

بنا بر نقل حمزة بن الحسن الاصفهانی و مطهر بن طاهر المقدسی کاخ مذکور  
بنحوی بنا شده بود که میتوانست خود بخود بجانب آسمان بالا رود. بنا بر روایت  
دیگر کاوس از کاخ خود بیاری دستگاه و وسیله‌ی ساحرانیه‌یی بآسمان صعود کرد<sup>۳</sup>  
و این وسیله را بعضی صندوق یا تختی که عقابان و کرکسان بیالامیبردند،  
توصیف کرده‌اند. برای آنکه مرغان بیالا پرواز کنند، بر نوک نیزه‌هایی که  
بدان بسته بوده‌اند قطعاتی از گوشت آویخته شده بود<sup>۴</sup>. این اشاره‌ی اخیر

۱ - تاریخ طبری ص ۶۰۳ .

۲ - داستان مذکور با آنچه در کتاب دینکرت ذکر شده و در صحایف ۱۱۲-۱۱۸  
از همین کتاب نقل کرده ایم، قابل مقایسه است.

۳ - بلعمی ج ۱ ص ۴۶۵

۴ - دینکرت؛ نعلبی؛ فردوسی ج ۱ ص ۴۰۹ پیعد.

مأخوذ است از رمان اسکندر که اصل آن بافسانهٔ بابلی اتانا<sup>۱</sup> میرسد. بر اثر این عمل طغیان آمیز کائوس موهبت الهی (= فر) و نیرو را از کف دانه و چون بجنگ نوالاذعار پادشاه یمن رفت<sup>۲</sup>، با آنکه آن پادشاه به بیماری فالج دچار بود، با عده‌ی از سپاهیان خمیری و قحطانی بجنگ کائوس رفت و سپاهیان او را از میان برد و او را اسیر کرد و در چاهی محبوس ساخت. لیکن رستم با پادشاه یمن بجنگ برخاست و سپاهیان او را بشکست و کائوس را از بندرها کرد. کائوس در پادشاه این خدمت فرمانی مبنی بر آزادی رستم داد و سیستان و زابلستان را بدو بخشید<sup>۳</sup>.

۱ - Erana رجوع شود به :

Nöldeke, Beiter. Z. Gesch. des Alexander - Romans, Wiener Denkschriften, 1890 p. 26

Herzfeld, Der Thron des Khosrô, Jahrb. des Preuss. Kunstsammlungen, t, 41, p. 123 sqq.

صعود کائوس را با آسمان میتوان با همین عمل از جمشید مقایسه کرد. رجوع شود به فردوسی ج ۱ ص ۲۵ بیت ۴۷ ببعد .

۲ - حمزه، سنی ملوک الارض، ص ۱۲۵

۳ - ساده ترین شرح جنگ کائوس با پادشاه یمن همین است که طبری آورده و مؤلف فارسنامه نیز از او نقل کرده است لیکن مؤلفان اسلامی روایت دیگر از همین داستان را نقل کرده‌اند و آن روایت یمنی این داستان است که تعاللی (ص ۱۶۱ ببعد) آورده و بنابر آن رستم و پادشاه یمن، بی آنکه جنگی قطعی میان آنان درگیرد، بجنگ پایان دادند و قراری بستند که بنابر آن کائوس آزاد شد.

بنابر نقل مسعودی (مروج الذهب ج ۲ ص ۱۱۹) پادشاه یمن که کائوس با او جنگید شمر بن برکش بوده است (و نیز رجوع شود به حمزه ص ۱۲۶). ظاهراً این تخیل نتیجهٔ قرائت کلمهٔ یمبران Yambarân (= حمیر) در زبان پهلوی باشد زیرا در خط پهلوی کلمهٔ یمبران را که در نسخهٔ ایرانی بندهشن (ص ۲۱۲) آمده است شمران šamirân هم میتوان خواند.

مسعودی و مطهر بن طاهر المقدسی و ثعلابی روایت کرده اند که کاوس سعدی دختر پادشاه یمن را بزنی گرفت و با خود بایران برد. گویا طبری هم باین نکته متوجه بوده است زیرا میگوید که زن کاوس سودابه بنا بر بعضی از روایات دختر افراسیاب بود و بنا بر بعضی اقوال دیگر دختر پادشاه یمن . بنا بر روایتی دیگر سعدی در این داستان با سودابه ( پهلوی : سوتا پگ ) تطبیق شده چنانکه در شاهنامه فردوسی می بینیم . بهر حال ممکن است تصور کرد که سودابه صورت ایرانی شده یی از کلمه عربی سعدی باشد . بنا بر روایت فردوسی عشق کاوس بتصاحب آن زن که بزبانی خود مشهور بود علت اساسی جنگ شد .

سیاوش پسر کاوس بود . وی را رستم تربیت کرد و چون بدربار پدر خود باز گشت جوانی کار آمد و مطلع از همه فنون سواری و جنگاوری بود . نامادری او سودابه ( سوتا پگ ) بدو عشق ورزید و چون او از نزدیک شدن سودابه بنخود ممانعت می کرد ، آن زن او را نزد پدر متهم ساخت . سیاوش برای رهایی از وضع دشواری که برای او پیش آمده بود ، از پدر درخواست تا او را بفرماندهی سپاهی بجنگ افراسیاب فرستد .

در جنگی که میان او و افراسیاب رخ داد سیاوش توانست قراری برای ترك مخاصمه با تورانیان بگذارد ، لیکن کاوس آنرا قبول نکرد و سیاوش ناگزیر با افراسیاب پناه برد . افراسیاب او را با احترام پذیرفت و دختر خود «وسپان فریا»<sup>۱</sup> را بزنی بدو داد .

۱ - و سافرید در تاریخ طبری . کسفری در ثعلابی . فرنگیس در شاهنامه فردوسی .

لیکن حسادت افراسیاب بر شاهزادهٔ ایرانی، که بزودی بر اثر افکار  
 قهرمانی خود مورد علاقهٔ عموم شده بود، و تحریکات کرسیوز مشهور  
 به «کیدان» برادر افراسیاب، بر ضد او هیأتی مرکب از آن شاهزاده گشت با  
 آنکه پیران سپهسالار توران از خاندان ویسه با او دوستی میورزید.

در این هنگام و سپان فریا آستن بود و بر اثر مجاهدات پیران با  
 پسری که میبایست بزاید از قتل رهایی یافت. این پسر کیخسرو نامیده  
 شد. چندی بعد این مادرو پسر بدستگیری گیو<sup>۱</sup> پسر گودرز پهلوان ایرانی،  
 در توران زمین یافته شدند و در عین مخاطرات و مواجعه با حوادث بسیار بایران  
 گریختند. رستم و طوس پسر نوزد کشور توران را با انتقام خون سیاوش  
 ویران کردند<sup>۲</sup> بعد از بازگشت کیخسرو بایران کاوس سلطنت را باو  
 واگذار کرد.

مطالب اساسی سلطنت کاوس چنانکه از کتب عربی که خود حاوی  
 قدیمترین منقولات مسلمین از روایات ملی عهد ساسانی است، برمیآید،  
 همانست که دیده ایم. در تاریخ طبری که مأخذ اساسی در این بابست، و تبع

۱ - در تاریخ طبری، کیدر؛ در نسخهٔ ایرانی بندهشن، کیدان (چاپ انکلساریا

ص ۲۳۰)

۲ - معادل «وو» پهلوی. - طبری: بی؛ دینوری: زو (خوانده شود:

رو).

۳ - طبری در این مورد میافزاید (ص ۶۰۲) که رستم دو پسر افراسیاب یعنی  
 سرخه و شیده (طبری: سهره و شهره. فردوسی: املاء صحیح کلمه را ذکر می کند) را بقتل  
 رسانید و طوس کیدان (کرسیوز) برادر افراسیاب را کشت. لیکن توضیحات طبری در  
 این مورد جز تلخیص از وقایعی نیست که آنرا ضمن سلطنت کیخسرو میآورد.

از آن در تاریخ بلعمی (ترجمه طبری) و فارسنامه<sup>۱</sup>، داستان سیاوش پیش از افول ستاره اقبال کاوس شاه ذکر شده است، یعنی پیش از صعود او با آسمان و جنگ با پادشاه یمن. بنا بر نقل مطهر بن طاهر المقدسی رستم سعدی (سوناپگ، سودابه) را پیش از جنگ سیاوش با تورانیان بقتل رسانید در صورتیکه بنا بر قول فردوسی این عمل بعد از قتل سیاوش بدست رستم انجام گرفت. مسعودی<sup>۲</sup> تاریخ سیاوش را باختصار نقل کرده است لیکن طبری<sup>۳</sup> و دینوری<sup>۴</sup> آنرا با تفصیل بیشتری حکایت کرده اند. بنا بر نقل دینوری بعد از بازگشت کیخسرو بایران کاوس را از تخت سلطنت فرود آوردند و تا پایان حیات در زندان داشتند. ثعالبی<sup>۵</sup> داستان سیاوش را با توضیحات بهتری آورده است و فردوسی نیز در شاهنامه همین کار را کرده است. در روایتی که این دو تن آورده اند، میان مطالب مختلف دیگر، حمله‌یی را که سودابه ترتیب داده بود، می‌یابیم و آن چنانست که او دو طفل را که هنگام ولادت مرده بودند بیاورد و آن‌دورا بعنوان فرزند پادشاه با و نشان داد و گفت که این دو از آسیبی که سیاوش بدور ساندیده است مرده اند. بعد از آن داستان امتحان سیاوش با آتش سوزان ملاحظه میشود، و نیز ملائمت عاقلانه سیاوش را که موجب رهایی سودابه از مرگ میشود، در این روایت ملاحظه می‌کنیم و بعد از آن رؤیای افراسیاب که او را وادار بترك مخاصمه با سیاوش کرده بود،

۱ - ابن البلخی، فارسنامه ص ۴۱ - ۴۲

۲ - مروج الذهب ج ۳ ص ۱۴۹

۳ - تاریخ طبری ص ۵۹۸ بیه

۴ - اخبار الطول ص ۱۵

۵ - غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم ص ۱۷۱ بیه

۱ و خشم کلوس را بر رستم و متهم داشتن او بر وادار کردن سیاوش بدین کار، و داستان تعیین سیاوش بحکومت یکی از نواحی توران، و بنای شهری بر دست او در آن ناحیه، و تحریکت کرسیوز که موجب قتل سیاوش شد، و رؤیای پیغامبرانۀ سیاوش درباره ولادت پسر خود کیخسرو بعد از قتل پدر، و قتل سودابه بر دست رستم بعد از شیوع خبر قتل سیاوش در دربار کلوس شاه، و اشغال موقت توران بوسیله رستم بعد از فرار افراسیاب، در دوروایت مذکور بنظر میرسد.

معلوم نیست چه مقدار از این تفصیل در ترجمه‌ها و تهذیبهای خوتای نامک (خداپنامه) که مأخذ کارطبری بوده است، باقی مانده بود. علاوه بر این در شاهنامه، بمقدار زیادی، از روایات افسانه‌یی باز می‌خوریم که نه در کتاب ثعالبی مشاهده میشود و نه در آثار مورخان دیگر و شاعر آنها را از مأخذ خاصی بدست آورده است مانند لشکر کشی بی‌حاصل و زیان بخش کلوس شاه بمازندران و رهایی او از اسارت بدست رستم که در سفر خود بمازندران با هفت حادثه روبرو شد (هفتخان) موضوعهای دیگری که در شاهنامه می‌بینیم و در سایر مآخذ مشهود نیست، عبارتست از جنگ کلوس شاه با کشور بربر و جنگ هفت پهلوان، و داستان غم انگیز رستم با پسر اوسهراب<sup>۱</sup>، و داستان ازدواج

۱ - در روایت ثعالبی آن شهر سیاونا باد (خوانده شود: سیاوشا باد) نام داشت و روایت فردوسی سیاوش دوشهر را بی‌افکند نخست کنگدز و دود دیگر سیاوش گرد.

۲ - در این داستان پسر و پدر بی‌آنکه یکدیگر را بشناسند در میدان جنگ بهم باز می‌خورند. مطلب اساسی این داستان در میان بسیاری از ملل هند وارو پای وجود دارد.

رجوع شود به: «سهراب و رستم» تألیف پاتر، لندن ۱۹۰۲

A. Potter, Sohrab and Rustem, London, 1902

سیاوش با «جریره» دختر پیران ویسه علاوه بر دختر افراسیاب، و داستان حیلۀ کیخسرو در زمان کودکی برای رهایی از بداندیشی افراسیاب<sup>۱</sup>. علاوه بر این فردوسی داستانی را که منشاء آن در روایات دینی است مذکور میدارد ولی دیگر مورخان عربی زبان و پارسی گوی از ذکر آن غفلت کرده اند و آن داستان فتح قلعه بهمن است که در روایات مذهبی عبارتست از فتح معبد بت پرستان در کنار دریاچه چیمچست. فردوسی فتح قلعه بهمن و ویران کردن آن و بنا کردن آتشگاه آذرکشپ را بجای آن، بکیخسرو نسبت میدهد. بیرون از شاهنامه تنها در روایت حمزه بن الحسن اصفهانی است که اشاره مبهمی باین واقعه ملاحظه می شود زیرا حمزه میگوید<sup>۲</sup> که کیخسرو ازدهایی را بنام کوشید کشته و در محل حدوث واقعه آتشگاهی بنام آتشکده کوشید بنا کرده است<sup>۳</sup>.

عهد سلطنت کیخسرو پراست از جنگهایی که با انتقام قتل سیاوش با افرسیاب انجام گرفته است و تفصیل آن را طبری<sup>۴</sup> و ثعالبی<sup>۵</sup> و فردوسی آورده اند. در روایت حمزه مطلب تازه بی راجع بکیخسرو غیر از جنگ او با ازدها و احداث آتشکده کوشید (کشپ) در محل قتل آن حیوان دیده نمیشود و ما این نکته را قبلاً ذکر کرده ایم.

۱ - مقایسه کنید با داستان دانمارکی آملث (هاملت) Amlerh

۲ - سنی ملوک الارض ص ۳۶

۳ - کلمه کوشید تغییر صورتی است از کلمه کشپ

۴ - تاریخ طبری ص ۶۰۵ پیوسته

۵ - غرر اخبار ملوک الفرس ص ۲۲۲ پیوسته

۶ - شاهنامه چاپ وولرس ج ۲ ص ۷۶۴، ج ۳ ص ۱۴۴۴

مسعودی<sup>۱</sup> تاریخ سلطنت کیخسرو را باختصار آورده و مطهر بن طاهر المقدسی<sup>۲</sup> نیز از آن بکوتاهی یاد کرده و دینوری<sup>۳</sup> هم در تضاعیف کلام و با ارتباط بروایات یمنی و داستان سلیمان بدان اشاره نموده و ابن البلخی<sup>۴</sup> نیز از توضیحات طبری استفاده برده است.

در نخستین جنگ با افراسیاب، طوس سپهسالار ایران، خلاف فرمان کیخسرو بر قلعه‌یی که فرود (فرود) پسر سیاوش و یک زن ترك<sup>۵</sup> در آن بسر میبردند، حمله کرد. فرود کشته شد و این امر موجب خشم کیخسرو و حبس طوس گردید. این جنگ با وجود شجاعت‌های گودرز جنگاور بزرگ ایرانی<sup>۶</sup> و کشته شدن هفتاد تن<sup>۷</sup> از خاندان او در یک نبرد، شکست ایرانیان تمام شد. علت اصلی این شکست سستی سپهسالار ایران بر زفره<sup>۸</sup> پسر کاوس و عم<sup>۹</sup> کیخسرو بوده است. رستم در این جنگ شرکت نداشت و بقول فردوسی در این هنگام پهنند لشکر کشیده بود.

در دومین جنگ که باز رستم بنا بر روایت طبری در آن شرکت نداشت، کیخسرو چهار سپاه فراهم آورد و بدانان فرمان داد که از راه‌های مختلف

۱ - مروج الذهب ج ۲ ص ۱۲۰

۲ - البدأ والتاریخ ج ۳ ص ۱۴۹

۳ - اخبار الطوال ص ۱۹-۲۳

۴ - فارسنامه ص ۴۴ یبعد

۵ - این زن بروایت فردوسی جریره دختر پیران و سه بوده است.

۶ - بروایت طبری، لیکن بروایت فردوسی گودرز در این جنگ بیشتر از ۷۸ پسر خود را از دست داد.

۷ - بر زفره . . بنا بر روایت طبری : بر زافر؛ و در شاهنامه فردوسی با تصحیف فربرز است.



بجانب دشمن پیش روند. از میان این چهار دسته بزرگترین دستسپاهیان

بگودرز و برزفره سپرده شده بود و درفش کاویان را حفظ می کرد. سپاهیان

گودرز در جنگی بزرگ بر تورانیان برتری جستند. در این جنگ پیران و

بسیاری از برادران و پسران و برادران افراسیاب کشته شدند. و «وروی»<sup>۱</sup>

که قاتل سیاوش بود<sup>۲</sup> بدست ایرانیان محبوس شد و بعد از شکنجه های

بسیار بفرمان کیخسرو که در این گیرودار بمیدان جنگ آمده بود، بقتل

رسید. کیخسرو پیاداش این خدمت پادشاهی کرمان و مکران را به برزفره

داد و گودرز هم دریاداش اصفهان و گرگان را بدست آورد و «وزرگ فرماتار»<sup>۳</sup>

ایران گردید. با اینحال دسته های دیگر سپاهیان هم دشمن را از هر

سوی براندند. شیده پسر افراسیاب جنگی بزرگ با کیخسرو کرد و بعد از

تحمل شکستی کشته شد و سرانجام افراسیاب بجانب ایرانیان پیش آمد و

آخرین جنگ مهیب آغاز شد. بر اثر این جنگ تورانیان شکست یافتند و

افراسیاب از ترکستان بگریخت و در میان گرنز با آذربایجان رسید و خود

را نزدیک دریاچه چیچست<sup>۴</sup> پنهان کرد. و در آنجا بدست مردی مقدس بنام

۱. Varôê : طبری : بروا ؛ ابن مسکویه و فارسنامه : برون ؛ شاهنامه

فردوسی : گروی .

۲ - بنا بر روایت بلعمی و ثعالبی کرسیوز سیاوش را بدست خود کشت .

۳ - Vuzurg - Framâdâr ؛ کریستن سن این ترکیب را « وزیر بزرگ »

معنی می کند.

۴ - طبری : حاسب ( خوانده شود : چیچاست ) . مطلب قابل توجه آنست که

افراسیاب خود را در سرزمین ایران مخفی کرد و این موضوع را چنین میتوان توجیه نمود

که پیش از تعیین مرز شمالی ایران بعنوان میدان جنگ کیخسرو و افراسیاب ، روایت

اوستایی محل قتل افراسیاب را در سواحل دریاچه اُردمیه ( چچست ) معین کرده بود.

هوم<sup>۱</sup> اسیر شد لیکن از او بجادوی بگریخت<sup>۲</sup> و در دریاچه پنهان گشت .  
در این هنگام گودرز کرسیوز را که پیش از این اسیر شده بود بنزدیک  
دریاچه آورد و او را شکنجه کرد . افراسیاب که بفریاد های دردناک برادر  
از آب بیرون آمده بود، بکمند گودرز افتاد<sup>۳</sup> . در این وقت کاوس و کیخسرو  
فرا رسیدند و کیخسرو افراسیاب را بدست خود بقتل آورد و کرسیوز نیز  
کشته شد<sup>۴</sup> .

ثعالبی با تفصیل نسبی مناظر مختلف این جنگهای پر گیرودار را  
وصف کرده است . تنها يك باز<sup>۵</sup> رستم در میان جنگجویان دیده میشود .  
تنها در شاهنامه فردوسی است که داستان لشکر کشی بر ضد افراسیاب و

۱ - هوم صورت پهلوی شده از شکل اوستایی کلمه «هئوم» است . گویا تبدیل  
ایزد هوم یك تن از آحاد انسانی در نقل روایات ملی عهد ساسانی بادیات اسلامی و تنظیم  
مجدد آنها ، انجام گرفته باشد .

۲ - ثعالبی؛ در شاهنامه بجای جادوی حیل و فریب آمده است .

۳ - ثعالبی ؛ اسارت افراسیاب بکمند هوم انجام پذیرفت .

۴ - در روایتی که مأخذ اساسی آن تاریخ طبری است از داستان هوم اثری نیست  
و او بسادگی چنین میگوید (ص ۶۱۶) که افراسیاب در دریاچه پنهان شد و کیخسرو او را  
از آنجا بیچنگ آورد و بکشت در حالی که افراسیاب مطلبی برای تبری خود از قتل سیاهش  
نداشت . حتی در تاریخ طبری از موضوع قتل کرسیوز سخن نرفته و بجای آن چنین  
گفته است (ص ۶۱۷) که افراسیاب برادری داشت بنام کرسیوز (کی سواسف؛ در تعجارب  
الامم ابن مسکویه ص ۴۵ از چاپ لو استرانج : کرشواسف) که بعد از کشته شدن برادر به  
کشور ترکان بازگشت و پادشاهی ترکستان را بدست گرفت و بعد از و پسرش خرزاسف  
(قرائت غلط کلمه آرزاسپ ، زیرا الف و خ در خط پهلوی يك علامت بیش ندارند) بجای  
او نشست .

اسارت او با تفصیل بسیار نقل میشود. در این تفصیلات ملل مختلف مشرق، چینیان، هندوان و غیره نیروهای بیاوری افراسیاب میفرستند و رستم از جانب ایرانیان چندین نبرد شکست انگیز انجام میدهد. چندین داستان مستقل که از منابع مختلف اخذ شده است، بوسیله فردوسی مورد استفاده قرار گرفت و از آن جمله است جنگ رستم با کوان دیو و داستان عاشقانه یژن (ویژن) پسر کیو و منیژه دختر افراسیاب ۴

بعد از مرگ افراسیاب صلح در جهان حکمروایی یافت. کیخسرو سرانجام زندگانی زاهدانه یی پیش گرفت و مصمم شد که تاج و تخت را ترك گوید و کوششهای سران دولت و پهلوانان در بازگرداندن او از این قصد بنتیجه یی نرسید. عاقبت کیخسرو سلطنت را به «کی لهراسب» پسر «کی اوجی» (اوز) واگذار کرد و بنحو مرموزی ناپدید گشت و هیچکس نمیداند که چگونه مرده است. ۵

فردوسی در یکی از قسمتهای دل انگیز از منظومه حماسی خود، داستان ناپدید شدن کیخسرو را در کوههاذ کر می کند. در اینجا طوس و برزفره (فربرز) و کیو و یژن هم در یکی از طوفانهای برف ناپدید شدند ۶ در صورتیکه رستم و پدر او دستان زال و گودرز و وستمخ (گستم) که تا آخر همراه کیخسرو نرفتند سالم باز گشتند.

**لهراسب.** روابط نسبی لهراسب و اسلاف او با خاندان کیانی در تاریخ طبری مذکور افتاده است ۷ و این سلسله نسب با توجه با اطلاعاتی که

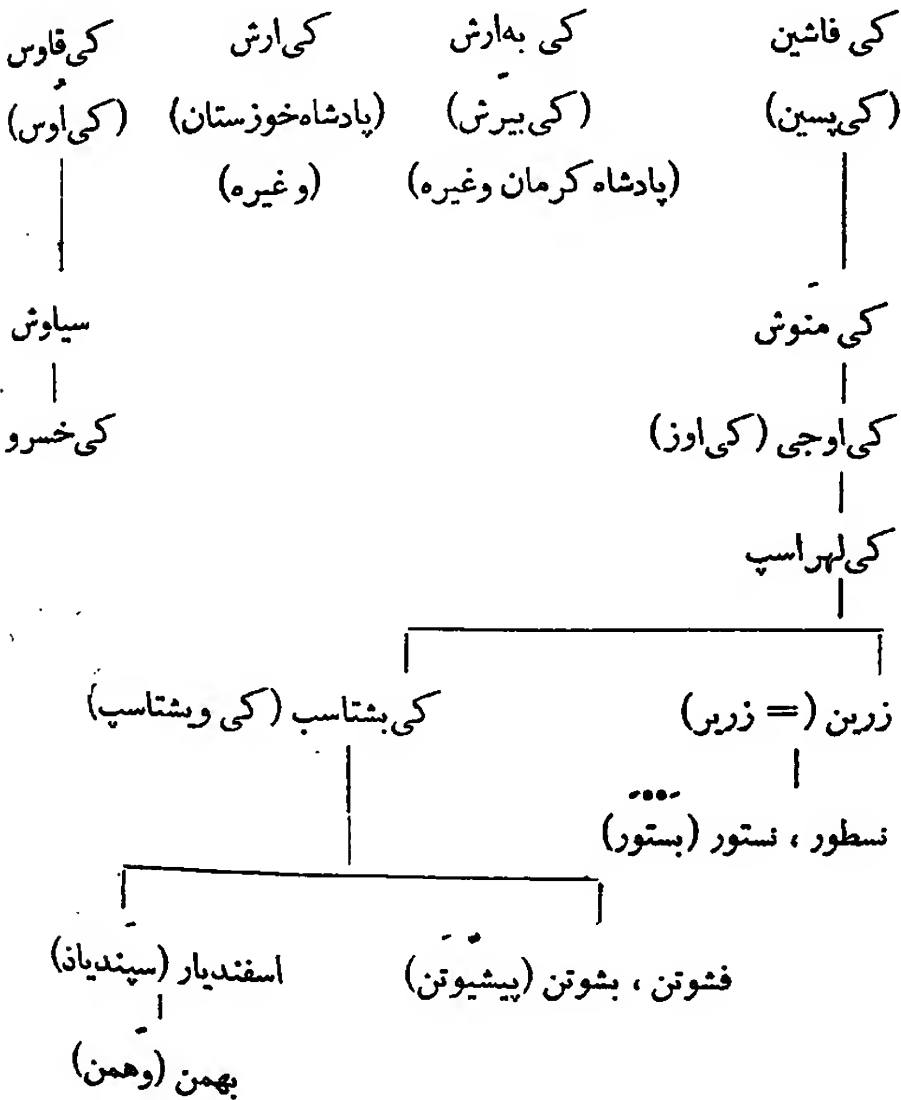
۱ - طبری ص ۶۱۸؛ ثعالبی ص ۲۴۳؛ بیرونی ص ۱۰۴

۲ - صحیف ۵۹۷، ۶۱۸، ۶۴۵، ۶۷۷، ۶۸۰، ۶۸۳، ۷۰۹

از بندھشن برمیآید بنحو ذیل است :

کیقباد (کی کوآت)

کیسه (کی ایوه)



حمزة بن الحسن نیز فهرست اجداد لهراسپ را بهمین صورت ذکر کرده است.<sup>۱</sup> بیرونی گوید<sup>۲</sup> جد لهراسپ یعنی کی منوش پسر کی کوات است و مسعودی<sup>۳</sup> کی پیشین پسر کیقباد را پدر بزرگ کی لهراسپ می‌شمرد و دینوری<sup>۴</sup> لهراسپ را پسر کی منوش میدانند و ثعالبی گوید<sup>۵</sup> که لهراسپ یکی از اعمام کی خسرو بوده است. در شاهنامه فردوسی<sup>۶</sup> لهراسپ یکی از اخلاف کی پیشین است که همه خاندانش در جنگهای ایرانیان با افراسیاب شرکت داشته‌اند.

۷/ لهراسپ شهر بلخ را احداث کرد که لقب آن «زیبا»<sup>۷</sup> بود، و آنرا مقر خود ساخت<sup>۸</sup> و سردار ممالك غریبی خود بخت نصر (بخت النصر، نبوخذ نصر، بخت نرسیه) را بفتح فلسطین فرستاد و او اورشلیم را ویران کرد و یهودیان را پیرا کنندو آنرا با سارت با خود آورد<sup>۹</sup>. مسعودی درباره کیفیت وفات او

۱ - سنی ملوک الارض ص ۳۶

۲ - آثار الباقیه ص ۱۰۴

۳ - مروج الذهب ج ۲ ص ۱۲۱

۴ - اخبار الطوال ص ۲۶

۵ - غرر اخبار ملوک الفرس ص ۲۳۷

۶ - طبع وولرس ج ۳ ص ۱۱۴۷ ببعد

۷ - سریر Srîra در اوستا (وندیداد، فر کرد اول بند ۶)

۸ - طبری ص ۶۴۵؛ مسعودی، مروج الذهب ج ۲ ص ۱۲۱؛ مطهر بن طاهر المقدسی ج ۳ ص ۱۴۹. بروایت ثعالبی (ص ۲۴۴) و فردوسی (ج ۳ ص ۱۴۴۵) لهراسپ این شهر را توسعه بخشید و در آنجا يك با چند آشکده بنا کرد.

۹ - حمزه ص ۳۶؛ دینوری ص ۲۶؛ مسعودی، مروج الذهب ج ۲ ص ۱۲۱-

۱۰۲۲. بروایت دینوری بخت نصر پسر عم لهراسپ بود و بروایت حمزه پسر گیو پسر کوردز بود.

بنقل از مورخان قدیم ایرانی، گفته است که اورا ترکان در حالی که محصور ساخته بودند بقتل آوردند.

تنها در نقل ثعالبی و فردوسی است که داستان شاهزاده جوان، وشتاسپ پسر لهراسپ، در سرزمین روم ملاحظه میشود؛ و تفصیل واقعه چنین است که گشتاسپ و زریر در درگاه پدر بسر میبردند لیکن گشتاسپ از پدر ناراضی بود زیرا بدو چنانکه باید توجهی نداشت و با عقاب کاوس دل بسته بود. از نیروی گشتاسپ ترك در گاه پدر گفت و بروم رفت و در آنجا سرگذشت عاشقانه‌یی با کتایون دختر قیصر پیدا کرد و برای معرفی خود بسیاری اعمال پهلوانی انجام داد و بعد از آنکه کتایون را بزنی گرفت با او بایران باز گشت و پس ازین حوادث لهراسپ تاج شاهی بدو سپرد و خود در بلخ معتکف شد و بعبادت پرداخت.

این داستان افسانه‌یی کهن است. آتنه<sup>۱</sup> بنقل از «خارس می‌تیلنی»<sup>۲</sup> خادم اسکندر بزرگ، افسانه «زریادرس»<sup>۳</sup> (= زریر) برادر هیستاسپ (= وشتاسپ = گشتاسپ) و شاهزاده خانم اداتیس<sup>۴</sup> (= هودات. م.) را حکایت می‌کند؛

۱ - ثعالبی ص ۲۴۵ بیعد؛ فردوسی ج ۳ ص ۱۴۴۶ بیعد

۲ - Athénée - ۳ Charès de Mitylène

۴ - Zariadres - ۵ Hystaspe - ۶ Odatis

۷ - رجوع شود به حماسه ملی ایران (Das Iranische Nationalepos) تألیف تلد که بند ۴. هر تفسلد زریادرس را غیر از زریر یعنی زئیری وئیری (Zairivairi)

اوستامیداند (باستانشناسی ایران ج ۱ ص ۱۷۰ بیعد). بعقیده من نباید بصورت اساطیری که این داستان در نزد نویسندگان یونانی پیدا کرده است چندان اهمیت داد.

و در روایت جدیدتری که این داستان پیدا کرده و ما اکنون سرگرم مطالعه در آن هستیم و یشناسپ جای برادر خود زریر را گرفته است .

**ویشناسپ** ( یشناسپ ، یشناسف ، گشتاسپ ) بدین ترتیب در حیات پدر حکومت ایران را بدست گرفت . دربارهٔ سلطنت او طبری<sup>۱</sup> و مسعودی<sup>۲</sup> و دینوری<sup>۳</sup> و حمزه<sup>۴</sup> و بیرونی<sup>۵</sup> و مطهر بن طاهر المقدسی<sup>۶</sup> و ثعالی<sup>۷</sup> و دقیقی و فردوسی<sup>۸</sup> و ابن البلخی<sup>۹</sup> روایاتی نقل کرده اند .

چون سی سال از سلطنت گشتاسپ بگذشت<sup>۱۰</sup> زرتشت از آذربایجان<sup>۱۱</sup> پدیدار و رفت و دین جدید خود را در آنجا اظهار کرد و کتاب موسوم به اوستا

۱ - تاریخ طبری ص ۶۴۷ پیعد ؛ وص ۶۷۵ - ۶۸۳

۲ - مروج الذهب ج ۲ ص ۱۲۳ پیعد

۳ - اخبار الطوال ص ۲۶ - ۲۸

۴ - سنی ملوک الارض ص ۳۶ - ۳۷

۵ - آثار الباقیه ص ۱۰۵

۶ - البدأ والتأریخ ج ۳ ص ۱۴۹ پیعد

۷ - سیر ملوک الفرس ص ۲۵۵ - ۳۷۷

۸ - شاهنامه طبع دولرس ج ۳ ص ۱۴۹۵ - ۱۷۴۷

۹ - فارسنامه ص ۴۸ - ۵۲

۱۰ - حمزه ؛ طبری ص ۶۷۶ . مسعودی ؛ بیرونی ؛ ثعالی .

۱۱ - حمزه ؛ مسعودی ؛ بنا بر روایت طبری وی از مردم فلسطین بود ( ص ۶۴۸ ) .

مسعودی و طبری ( ص ۶۸۲ ) با اشتباهاتی در تحریر سلسلهٔ نسب زرتشت که در بندهشن می بینیم ( فصل ۳۲ بند ۱ . چاپ انکساریا ص ۲۳۴ پیعد ) .

که با خط زرین بر روی دوازده هزار پوست گاو نر نوشته شده بود<sup>۱</sup>، بر پادشاه عرضه کرد. گشتاسپ دین زرتشت را پذیرفت و آتشکده ها بنا کرد و هیرَ بدان<sup>۲</sup> بر آنها بگماشت. زرتشت بدست یکی از مردمان شهر «فسا» کشته شد و این قاتل را بفرمان گشتاسپ بکشتند<sup>۳</sup>. بعد از قتل زرتشت<sup>۴</sup> جاماسپ حکیم ریاست عالی دینی زرتشتیان یافت و او نخستین موبد بود که این مقام را از گشتاسپ گرفت<sup>۵</sup>.

۱ - طبری ص ۶۷۶؛ مسعودی، التنبيه والاشراف ص ۹۱؛ نامه تنسر چاپ دارمستر Darmesteter در روزنامه آسیایی Journal Asiatique سال ۱۸۹۴ ص ۲۱۲؛ بنابر روایت دینی (اردای ویرافنامک، ۱) اوستا وزند با خط زرین بر روی پوست گاو های نر نوشته شده بود؛ مسعودی در مروج الذهب ج ۲ ص ۱۲۵ میگوید که اوستا در دوازده هزار مجلد با خط زرین نوشته شده بود. توضیحاتی در باره اوستا و دین زرتشتی در مروج الذهب مسعودی و التنبيه والاشراف او و همچنین در گزارش اخبار ملوک الفرس ثعالبی ص ۲۵۸ یبعد ملاحظه میشود. طبری (ص ۶۸۳)<sup>۶</sup> و ابن البلخی (فارسنامه ص ۴۹) میگویند که ایرانیان پیش از ظهور زرتشت دین صابئی داشتند<sup>۷</sup>.

۲ - بروایت طبری (ص ۶۷۵) و ثعالبی (ص ۲۵۵) گشتاسپ شهر فسا (فارسنامه: یضا) را در فارس بنا کرد. حمزه به احداث آتشکده‌یی بوسیله گشتاسپ در قریه<sup>۸</sup> ممنور در «انارباد» اصفهان اشاره می کند. بروایت طبری (ص ۶۴۷) گشتاسپ به یهودیان رخت داد تا بمیهن خود باز گردند و معبد خود را تعمیر کنند. بلعمی (ترجمه زونبرگ ج ۱ ص ۴۹۵) گوید که گشتاسپ یکی از سرداران خود بنام کوروس پادشاهی عراق بخشید و بدو فرمان داد که فرزندان اسرائیل را باورشلمیم باز گرداند<sup>۹</sup>.

۳ - مسعودی در مروج الذهب گوید که زرتشت در هشتاد و هفت سالگی بمرد.

۴ - مسعودی در مروج الذهب و ثعالبی در صحایف منقوله.



بعد از این داستان واقعه جنگ ارجاسپ پادشاه توران<sup>۱</sup> پیش میآید. در این باره مطالب اساسی که طبری نقل کرده چنین است: ارجاسپ بر کشور گشتاسپ حمله ور شد. گشتاسپ برای دفاع از خود مردانی چون جاماسپ حکیم، زریر (زرین) برادر خویش، و پسرش بستور (نسطور) و سپندیاز (اسفندیار) و پشوتن دوسر خویش، داشت. زریر در این جنگ کشته شد لیکن ترکان بر اثر پهلوانیهای اسفندیار هزیمت یافتند. با اینحال آن شاهزاده جوان که بعد از پیروزی بر ترکان پیشگاه پدر باز گشته بود بوسیله کوارزم<sup>۲</sup> متهم و فرمان پدر محبوس شد. آنگاه گشتاسپ برای فتح کرمان و سیستان بیرون رفت و امور کشور را بلهراسپ پیر که در بلخ معتکف بود سپرد. در اینحال ترکان بر ایران بتاختند و این کشور را فرو گرفتند. لهراسپ و هیربدان را در بلخ بکشتند و آتشکدهها را ویران ساختند و «همای» و «بازفره»<sup>۳</sup> دختران گشتاسپ را با سارت بردند. در این وقت گشتاسپ جاماسپ را برای آزاد کردن سپندیاز و بستور و سپندیاز بهد از راهی از زندان ترز پذیرفت و فرمان یافت که با ترکان بجنگد و پادشاه قول داد که در برابر این خدمت تاج شاهی را بدو بخشد. پادشاهزاده جوان فاتح بر ترکان غلبه یافت. لیکن گشتاسپ

۱ - دینوری (ص ۲۶) ضمن وقایع دوره گشتاسپ لشکر کشی شمر پادشاه یمن را بچین، نقل می کند.

۲ - قرزم؛ این اسم قابل تطبیق است بر «کوارسمن» در اوستا (رجوع شود به یشت ۱۳ بند ۱۰۳).

۳ - «هومایا» و «واریدگنا» در اوستا. یشت ۹ بند ۳۱.

چنین خواست که اوبار دیگر بر ترکان بتازد و ارجاسپ تورانی را بقتل آورد. از نیروی سپندیاز بجنگ باز گشت و دژ مستحکم ترکان را بنام «دزرویین» فتح کرد، ارجاسپ را بکشت و خواهران خود را آزاد نمود و بعد از آن بدر بارباز گشت. ولی گشتاسپ بر اثر افتخاراتی که نصیب فرزندش شده بود، براو حسد برد و او را بجنگ رستم گسیل کرد. در این جنگ سپندیاز بدست رستم کشته شد. دینوری گوید که گشتاسپ بدر پسر در گذشت. بنا بر روایت حمزه اسفندیاز دیواری در بیست فرسنگی سمرقند در برابر ترکان بنا کرد.

تفصیل مربوط بجنگ گشتاسپ با ترکان و لشکر کشی اسفندیاز بسیستان برای جنگ با رستم، در غرر اخبار ملوک الفرس ثعالبی و شاهنامه آمده است و يك كتاب كوچك پهلوی بنام «ایاتگار زریران»<sup>۱</sup> حاوی شرح نخستین جنگ گشتاسپ با ارجاسپ تورانی است. روایت این کتاب از حیث جزئیات هم باروایت ثعالبی و هم باروایت فردوسی اختلاف دارد و این دوماخذ هم در بعضی مسائل بایکدیگر مختلفند.<sup>۲</sup>

در غرر اخبار ملوک الفرس ثعالبی و شاهنامه در شرح آخرین جنگ اسفندیار با ارجاسپ داستان هفتخان اسفندیار آمده، که تقلیدی است از

۱- Ayādgār-ê-Zarērān

۲- برای اطلاع از رابطه ایاتگار زریران و شاهنامه رجوع شود به مقاله کایگر Geiger در : Sitzungsberichte der phil. u. hist. Classe d. K. bayr. Akad. d. Wiss., 1890, II, p. 43-84.

(و نیز رجوع شود به کتاب من بعنوان حماسه سرایی در ایران چاپ ددم ص ۱۲۱ - ۱۳۱) و مقاله مفصل تری که در باب منظومه یادگار زریر در سال اول مجله سخن نوشته ام. مترجم ۱۰

هفتخان رستم در سفر جنگی او بمآز ندران آخرین واقعه هفتخان اسفندیار فتح روین دژ است که فتح دژ سپندرستم که در جوانی انجام داده بود تکراری از آنست. اسفندیار چند بار از پدر در خواست تا بوعده خود در باره وا گذاشتن تخت پادشاهی بدو، وفا کند. لیکن گشتاسپ هر بار بعذری متوسل شد و آخر کار پسر را بجنگ رستم فرستاد. این جنگ فی الواقع برای نشر دین نبود و تنها دینوری<sup>۱</sup> گفته است که رستم بسبب تغییر دین بر گشتاسپ عیان کرده بود. لیکن بنا بر مآخذ دیگر چون گشتاسپ ملاحظه کرد که رستم در کارهای خود استقلال تام دارد، خواست قدرت این امیر را درهم شکند و بهمین سبب پسر را بجنگ او گسیل کرد ولی در حقیقت قصد او از این کار از میان بردن اسفندیار بود چه بنا بر پیشگویی جاماسپ حکیم میدانست که اسفندیار در جنگ با رستم کشته خواهد شد<sup>۲</sup>.

اسفندیار خود باین جنگ دور از انصاف مخالف بود و عاقبت رأی دو پهلوان بر این قرار گرفت که برای خاتمه دادن باین ماجرا با یکدیگر بجنگ تن بتن پردازند لیکن همین که آندو بجنگ با یکدیگر برخاستند، بین دویسر اسفندیار از یک طرف و اوزوارک (زواره) برادر رستم و فرامرز پسر او از جانب دیگر جنگ در گرفت و دو فرزند اسفندیار کشته شدند. رستم نیز که از تیرهای اسفندیار سخت مجروح شده و بر جان خود ترسان بود، از جنگ

۱ - اخبار الطول ص ۲۷.

۲ - شاهنامه وولرس ج ۳ ص ۱۶۳۴ بیت ۲۴۳۷ :

ورا هوش در زاولستان بود بدست یل پوردستان بود

اسفندیار باز گشت . زال پند رستم سیمرغ<sup>۱</sup> را که در کودکی پرورانده<sup>۲</sup> او بود ، یاری خواست . سیمرغ چوبه گزی را که عمر اسفندیار بدان باز بسته بود ، برستم نشان داد و بهو گفت که آنرا برچشم دشمن که تنها جای از جسم اوست که روین نیست بزند<sup>۳</sup> . رستم از شاخه گز تیری بساخت و در جنگی دیگر که با اسفندیار داشت آنرا برچشم اوزد . اسفندیار در حال نزع کناه رستم را بخشید و گفت این رستم نیست که او را کشته بلکه آن گشتاسپ است که او را بدست رستم از میان برداشته است<sup>۴</sup> . حتی پسر خود بهمن را برستم سپرد تا رسوم پهلوانی و سروری را بدو بیامورد . رستم این خدمت را پذیرفت و از گشتاسپ پوزش خواست . گشتاسپ نیز او را بخشید و بهمن را نیز بدو باز گذاشت تا چون آداب سواری و جنگاوری آموخت بنزد نیا باز گردد .

با بسط این داستان چنانکه ملاحظه می کنیم گشتاسپ با خصائلی که چندان برازنده نیست نشان داده میشود . وی دیگر آن جنگجوی بی باک و دور از سرزنش و ملامت نیست که پراز شوق عابدانه برای دفاع از

۱ - ثعالبی در این مورد ، اسم «عنقا» مرغ داستانی عرب را می آورد .

۲ - در این داستان سه اصل و مطلب اساسی جمع شده است: اول آنکه حیات و

جان یا قلب کسی بدرختی یا گیاهی باز بسته است . دوم آنکه مرد روین تن جز يك جای معین از جسم خود مجروح نخواهد شد چنانکه آخیلوس جز پاشنه پامجروح نمیشد<sup>۵</sup> سوم آنکه مرد روین تن را نمیتوان مجروح کرد یا کشت مگر با گیاه و درخت معینی ( چنانکه بالدر Balder پهلوان اساطیری اروپای شمالی تنها با گیاه گی Gui کشته میشد ) .

۳ - غرر اخبار ملوک الفرس ثعالبی ص ۳۷۳

دین بهی و نشر آن بود، بلکه جباری ضعیف النفس است که حفظ پادشاهی خود را پسر خویش باز میگذارد و آنگاه او را بزنجیر حبس و اسارت میآزارد و چون باز خطر را در برابر خود ببیند با او از در لطف و مدارا در میآید و وعده نخت و تاج میدهد و باز چون کشور را از فرزند پسر آسوده و امن بیند از قول خود باز می‌گردد و سرانجام برای رهایی از خواهش او ویرا به پیشواز امرگ حتمی میفرستد. این رفتار نظیر همان رفتار درشتی است که کاوس با پسر خود سیاوش داشت و در اینجا بنحوشدیدتری در داستانهای ایرانی تکرار شد و بدین ترتیب یکی از بزرگترین شخصیت های روایات دینی بنحوی خاص خفیف و مقرون بملامت گردید.

وَهْمَن (بهمن) جانشین گشتاسپ، که اردشیر یا کی اردشیر<sup>۱</sup> هم نامیده میشد؛ بسبب جنگهای فاتحانه خود باملل دوردست، او را دراز دست لقب دادند. یکی دانستن این پادشاه و اردشیر دراز دست هخامنشی نتیجه آشنایی بامآخذ یهودی و یونانی است و این معنی از آنجا بر میآید که در یکی از فهرستهای سلاطین قدیم بروایت بیرونی<sup>۲</sup> صورت ظاهری اسامی بنحویست که منشاء یهودی آنها را ثابت مینماید. در این صورت اردشیر پسر خشایارشا بالقب «مقروشر» یعنی «ما کروخئیر»<sup>۳</sup> ذکر شده است. علاوه بر این داستان بهمن تحت تأثیر روایات خارجی خصوصاً یهودی قرار گرفته است. در روایت طبری<sup>۴</sup> و بنقل ازو بلعمی<sup>۵</sup> و همچنین در

۱ - حمزه ص ۳۷؛ طبری ص ۶۷۶؛ بیرونی ص ۱۰۵

۲ - آلتارالباقیه ص ۱۱۱.

۳ - Makroxeir.

۴ - تاریخ طبری ص ۶۴۹ بیعد.

۵ - تاریخ بلعمی ترجمه زوتنبرگ ج ۱ ص ۵۰۰ بیعد.

فارسنامه<sup>۱</sup> شاهان بابلی و اسرائیلی و هخامنشی مانند کوروش و داریوش و  
 آخشیورش باختلاط و ابهام یاد شده اند. مسعودی<sup>۲</sup> مدعی است که بازگشت  
 یهود باورشلیم در عهد بهمن اتفاق افتاده است و این پادشاه که زنی یهودی  
 داشت بکیش یهودی گروید ولی بعد آن آیین را رها کرد و دوباره دین مغان  
 پذیرفت. علاوه بر این در سرگذشت او میخوانیم که ییونان نیز لشکر کشید<sup>۳</sup>  
 و با انتقام خون پدر جنگی با پادشاهان سیستان و زابلستان نیز کرد و بعد از  
 کشتن رستم و پدراو دستان<sup>۴</sup> با اوزوارک (زواره) و فرا<sup>۵</sup> مرز برادر و پسر  
 «رستمخ» (رستم)<sup>۶</sup>، بسیاری را از مردم سیستان و زابلستان با سارت برد<sup>۷</sup>. به «کی  
 بهمن» بنای چند شهر را نسبت داده اند.<sup>۸</sup>

ثعالبی<sup>۹</sup> و فردوسی<sup>۱۰</sup> مرگ رستم را با روایت مفصلی یاد کرده اند و  
 تفصیل آن چنین است که برادر نامادری رستم بنام شغاد یا شغای<sup>۱۱</sup> با پادشاه

۱ - فارسنامه ص ۵۲ پیعد

۲ - مروج الذهب ج ۲ ص ۱۲۷ پیعد

۳ - حمزه ص ۳۷ . طبری ص ۶۸۷ پیعد

۴ - طبری؛ مسعودی؛ مروج الذهب

۵ - طبری . بروایت دینوری و بلعمی که در این مورد با ثعالبی و فردوسی سازگار  
 است، رستم پیش از این واقعه در گذشته بود.

۶ - رجوع شوده سنی ملوک الارض.

۷ - رجوع شود به حمزه و طبری.

۸ - غرر اخبار ملوک الفرس ص ۳۷۹ پیعد.

۹ - شاهنامه چاپ وولرس ج ۳ ص ۱۷۲۹ پیعد

۱۰ - شغاد در روایت فردوسی . شغای در روایت ثعالبی . در خط پهلوی «د» و «وی»

يك علامت دارند .

کابل، کدحت حکم و خراج پادشاه سیستان بود، همدستان شد. پس رستم و اوزوارگ را برای شکار بدشتی دعوت کردند و قبلاً در آنجا گودالهایی مسلح بتیغ و نیزه ترتیب دادند و هر دو برادر در آن گودالها یفتادند. رستم در حال مردن شغاد را بایک تیر بکشت<sup>۱</sup> فرامرز با انتقام پدر پادشاه کابل را بقتل آورد و چندی بعد و همن بخونخواهی پدر خود سپندیان بر سیستان و زابلستان تاخت و فرامرز در جنگی بزرگ بشکست و بکشت ولی زال را بنا بر شفاعت پشتون بجان امان داد. ثعالبی روایت دیگری در این باب از مسعودی مروزی (صاحب نخستین شاهنامه منظوم) نقل کرده است که بنا بر آن بهمن همه افراد خاندان رستم را بکشت<sup>۲</sup> علاوه بر این در روایت ثعالبی<sup>۳</sup> اشاراتی که قبلاً دربارهٔ بنای شهرها و حمله بهمن بیونان آورده ایم، نیز ملاحظه میشود، با افزودن این نکته که او در تقویت و تأیید آیین زرتشتی کوشا بود.

\*\*\*

برای تعیین مادهٔ اساسی از روایت ملی دربارهٔ تاریخ کیانیان، و مقایسهٔ آن با روایت دینی باید از منقولات مورخان عربی زبان و پارسی گوی تمام عناصر خارجی را دور کرد. این عناصر و مواد از منابع تورات و تلمود و

۱ - بروایت فردوسی شغاد بدرختی میان نهی پناه برد و رستم او درخت را بهم دوخت. مقایسه شود با افسانهٔ پارسی جدیدی که بنا بر آن جم خود را در درختی میان نهی پنهان ساخت و با همان درخت اهره شد. مطلب اساسی این داستان از يك روایت تلمودی گرفته شده است.

۲ - غر اخبار ملوك الفرس ص ۳۸۹.

روایات عربی یمن اقتباس شده و بوسیله طبری، دینوری، مسعودی، و مؤلفان عربی زبان قدیم، و تاحدی بوسیله ثعالبی و فردوسی مورد استفاده قرار گرفته و در داستانها نفوذ کرده است و علاوه بر این مؤلفان مذکور خوتای نامگ (خداینامه) و یا کتب دیگری را که مانند خداینامه منقولات آنها بر روایات ملی ایران منتهی میشده است، مورد توجه قرار دادند.

از طرفی دیگر باید متوجه بود که: (اولاً) در روایت دینی احیاناً بعضی داستانها و تفصیل باقی مانده است که در کتب پهلوی امروزی راه نجسته است. و ثانیاً) مؤلفان اسلامی تا آنجا که ممکن بود خصائص دین زرتشتی را از منابع ایرانی خود بر کنار کردند.

چون ازین دو نکته بگذریم ملاحظه میکنیم که از طرفی دیگر آنچه در روایت ملی مورد توجه و علاقه قرار گرفته جنگها و اعمال قهرمانی و مخصوصاً حوادث جنگ باتورانیان است.

روایت ملی عده زیادی از پهلوانان و مردان بزرگ دوره کیانی را بما میشناساند که نام آنها در روایت دینی ذکر نشده است. باتوجه دقیق بمنقولات مؤلفان عربی زبان و پارسی گوی، باین نکته پی میبریم که تقریباً کلیه این پهلوانان و امرای بزرگ بعده پی از خاندانهای مشهور تقسیم میشوند.

در ایران نخست خود خاندان کیانی را ملاحظه می کنیم که غیر از

سلاطین چندتن از پهلوانان مانند برز فره (فربرز) و فرود (فرود) از آن

خاندانند. سپس خاندان سلطنتی پیش از کیانیان یعنی خاندان پیشدادی

است که در دوره سلطنت کیانیان طوس و ویستهم (گستهم) پسران نوذرا

پادشاه پیشدادی از آن میان مشهور بودند. و بعد از آن خاندان گشوادرامی بایم



که مهمترین عضو آن گودرز پسر گشواد و در حدود هشتاد پسر او هستند که از آنان کیوپدر و یژن (بیژن، ویجن) از همه مشهورتر بود. دیگر خاندان امارت سیستان بود که سامو پسرش دستان و پسر دستان رستم نام آور بزرگترین آنان بودند.

از تورانیان تقریباً همه پهلوانانی که در حماسه ملی می بینیم برادران و پسران افراسیاب و پیرانند و پیران خود بخاندان ویسه منسوبست. مار کوارت<sup>۱</sup> و نلد که<sup>۲</sup> ثابت کرده اند که بعضی از پهلوانان داستانهای ملی ایران از افراد تاریخی عهد اشکانیند. بعضی از نکات سرگذشت کیخسرو داستانهایی از زندگی اردوان دوم پادشاه اشکانی را بخاطر میآورد. میلاد و فرهاد شاهنامه دارای همان اسامی پادشاهان اشکانی یعنی «متردات» و «فرهاد» هستند. گودرز پسر کیو همان گودرز پسر گیو اشکانی است. ظهور پادشاهان اشکانی در روایاتی که بخدای نامه منتهی میشود، و ذکر آنان در شمار امرا و پهلوانان و پادشاهان دوره کهن کیانی، ثابت می کند که نفوذ اشکانیان در تاریخ دوره کیانیان بعد از دوره سلسله اشکانی صورت پذیرفته است. از طرفی دیگر مسلم است که این عمل در عهد اسلامی انجام نگرفته است زیرا در دوره اسلامی توجهی به مکتوم داشتن اسامی پادشاهان اشکانی که اسم غالب آنان تا آن وقت فراموش شده بود، نداشته اند. پس باید در دوره ساسانی اسامی پادشاهان اشکانی در شمار پهلوانان دوره کیانی درآمده باشد و این امر فایده یی نیز برای تقویت و تأیید عده یی از خاندانهای

۱ - رجوع شود به: ZDMG., t. 49.

۲ - حماسه ملی ایران بند ۸

مشهور دوره ساسانیان که نسبشان بسلاطین اشکانی میرسیده، داشته است. مثلاً خاندان گودرز نژاد خود را با سلسله نسبی ساختگی بیهلوانی داستانی کارن (قارن) نام میرساندند. این خاندان از خاندانهای بسیار زورمند دوره ساسانی بوده اند و می گفتند قارن پسر کاوگ (کاو) آهنگر بود که بر دهاک خروج کرده بود.

اگر اطلاعات دقیق تری درباره جنگهای پادشاهان اشکانی و ساسانی با ملل وحشی که از شمال و مشرق بر ایران میتاخته اند، در دست داشتیم، ممکن بود آثار بسیاری از جنگهای ایرانیان و تورانیان را که در روایات ملی بدور مقدم بر عصر زرتشتی نسبت یافته است، در آنها بیابیم. نلد که معتقد است که حوادث مربوط با سارت و مرگ نوزد پادشاه داستانی آخرین جنگ و شکست پیروز پادشاه ساسانی را با هقتالان در سال ۴۸۴ میلادی بخاطر می آورد و داستان جنگ کاوس با حمیر باید بعد از فتح یمن در عهد خسرو اول (در حدود سال ۵۷۰ میلادی) پیدا شده باشد<sup>۲</sup> و اسم رهام از خاندان بزرگ مهران که پیروز را بعد از دلاوریها بر تخت سلطنت نشاند<sup>۳</sup> در داستان کیانیان ملاحظه می گردد و او یکی از جنگجویان فاتح و پسر گودرز شمرده میشود.<sup>۴</sup> از ظاهر امر چنین بر می آید که بطور عموم داستان کهن افراسیاب تورانی و جنگهای پادشاهان ایران با او، وسیله بی برای اشتهال کلیه

۱ - حماسه ملی ایران بند ۹

۲ - ایضاً همان کتاب بند ۳۰

۳ - رجوع شود به مجموعه مورخان ارمنی، از Langlois در شماره ۲۷۲ Elisé

ص ۲۸۴.

۴ رجوع شود بروایت طبری و فردوسی.

روایاتی شده باشد که مربوط به جنگهای سرداران ایرانی با اقوام تزاری، الانی، چینی، وهقتالی و جز آنها بوده است. بعضی از این مطالب در چند مورد از تاریخ داستانی ایران تکرار شده و بصورت‌های مختلفی تغییر پیدا کرده است و این وضع مخصوصاً در شاهنامه فردوسی بخوبی ملاحظه میشود که بانقل مبسوط روایت خداینامه بسیاری از این تکرار‌ها را بر ما روشن می‌کند.

### سام، کرشاسپ و پهلوانان سیستانی

تعیین مبادی داستانهای متعددی که در باره خاندان امارت سیستان وجود دارد امری دشوار است. نخستین موضوع محقق آنست که در این داستانها بقایای ضعیفی از داستان کهن «کرشاسپ» را میتوان ملاحظه کرد. با توسعه و تکمیل تاریخ داستانی که بعد از دوره تدوین یشتها انجام گرفته بود، کرشاسپ یا کرشاسپ نتوانست محل معینی در تاریخ پیدا کند چه در همین اوان جای «منوشچهر» و سپس «اوزو» و سپس نوذر در طرح تاریخی سلاطین تعیین گردیده بود. بهمین سبب تعیین محل مناسبی برای کرشاسپ دشوار بود و تدوین کنندگان روایات در این باره بصورت های مختلفی کار کردند مثلاً گاه او را وزیر<sup>۱</sup> یا مشاور اوزو معرفی کرده‌اند. غالبی مطلقاً از او نامی نمیبرد لیکن بر روایت فردوسی کرشاسپ پسر و جانشین اوزو بود و همه جنگهای دوره پنج ساله سلطنت او بوسیله زال و رستم انجام گرفت. از عجایب امورات آنست که این پهلوان زورمند که در یشتها و روایات

۱ - بنا بر روایتی که طبری نقل کرده است. رجوع شود به ص ۵۳۲ یبعد

دینی نگارهای پرماجر او پهلوانی بسیار بردست اورفته بود، در داستانهای ملی  
آنطور که در تواریخ عربی و فارسی می بینیم، به چیزی گرفته نشده است.  
سلسله نسب این پهلوان در ماخذ مختلف پهلوی و عربی بصورت های  
ذیل یاد شده است:

## الف ۱

فریتون (فریدون)

توچ (تور)<sup>۱</sup>

درو شاسپ<sup>۲</sup> (بندهشن؛ طبری؛ اروشسب)

سپ انیاسپ<sup>۳</sup> (بندهشن؛ طبری؛ شیراسب)

تورگ (بندهشن؛ طبری؛ طورک)

نریمان (درفهرست بندهشن مذکور نیست)

سام (طبری؛ سهم؛ هیأت پهلوی این اسم ممکن است سام یا سهم

هر دو خوانده شود)

آثرت (= ثریت؛ بندهشن؛ آثرت. طبری آثرط.)

کرشاسپ

۱ - طبری ص ۵۲۳ - ۵۳۳. روایت طبری تاحدی قابل انطباق بانسخه ایرانی

بندهشن (چاپ انکلساریا ص ۲۳۲ و چاپ وست فصل ۳۱ بند ۲۶ - ۲۷) است.

۲ - رجوع شود بکتاب من باسم: تحقیق در باره مزدیسناى ایران کهن ص ۲۴

۳ - Dārīgāsp

۴ - Spāēnāsp

۱۲

منوشچهر (منوچهر)

دورو سرو<sup>۴</sup> (طبری: دور سرو؛ بیرونی: دور سر. مسعودی از او یاد نمی کند)

رچن<sup>۴</sup> (یاراگ<sup>۴</sup>؛ طبری: رحر؛ مسعودی: اراج. بیرونی از او یاد نمی کند)

نرسی (؟؛ مسعودی: فرسین؛ بیرونی: نوش؛ طبری: برس)

اشک

طهماسب (بیرونی؛ طبری: طهموس؛ مسعودی: طماهسف)

نریمان (بیرونی؛ طبری: اساس؛ مسعودی: یمار)

کرشاسپ

بیرونی روایت صحیحی را در این باب که کرشاسپ و سام دواسم از يك تن می باشد، حفظ کرده است.

سلسله نسب بین کرشاسپ و رستم از آنچه نقل کرده ایم مهمتر است. این سلسله نسب در مآخذ ذیل بدین نحو ذکر شده است:

بیرونی در آثار الباقیه میگوید: رستم پسر کرشاسپ (= سام) است.

۱ - تاریخ طبری ص ۵۳۳؛ مسعودی، مروج الذهب ج ۲ ص ۱۳۰؛ بیرونی ص ۱۰۴

Rāy-۴

Račan-۳

Dāršrav-۲

مَسْعُودِی در مروج الذهب (ج ۲ ص ۱۱۸) گوید: رستم پسر دستانست.

(۱۸) طبری (ص ۵۹۸) گوید رستم پسر دستان پسر نریمان پسر اَپَرَنَک<sup>۱</sup> پسر کرشاسپ است.

۱۸۵ ثعالبی گوید (غرر اخبار ملوک الفرس ص ۶۸) رستم پسر زال پسر سام پسر نریمانست.

۱۸۵ فردوسی (شاهنامه ص ۱۶۶۷ بیت ۳۰۳۵) گوید: رستم پسر زال دستان پسر سام پسر نریمان پسر کریمان<sup>۲</sup> پسر کرشاسپ است.

✕ از پسر «ثریت» یعنی کرشاسپ<sup>۳</sup> از خاندان سام ملقب به ثیرمنه<sup>۴</sup> (دارنده منش قوی) در داستانهای ملی سه تن بوجود آورده اند: کرشاسپ، سام و نریمان<sup>۵</sup>. فردوسی بجای سه تن پنج تن را ذکر می کند بدین ترتیب که (۱) کرشاسپ پسر اوزو که از نژاد ثریت خارج است. و (۲) کرشاسپ پدراهرای سیستانی و (۳) سام و (۴) نریمان و (۵) کریمان که اسم او با مزج دو کلمه نریمان و کرشاسپ ساخته شده است. ساده ترین سلسله نسب همانست که

۱ - آپرنک یا خورنک Xvarnaγ (خورنک)؛ «آ» و «خ» هردو در پهلوی

دارای يك علامتند، در بندهشن به اپرنک پسر سام اشاره شده است و قرائت یوستی

«گورنک Gavarnag» ظاهراً غلط است. رجوع شود به نامهای ایرانی ص ۱۱۳.

۲ - قرائت دولرس بر قرائت مول Mohl که هوشنگ را پدر کریمان دانسته است

ترجیح دارد.

۳ - این توسعه در داستان کرشاسپ پیش از قرن سوم میلادی صورت گرفته است

زیرا اسم سام و نریمان در آثار مانی مذکور است. رجوع شود به مانی تألیف کسler

Kesler ج ۱ ص ۱۹۹، بعد.

بیرونی آورده که از کرشاسپ (= سام) دستان و از دستان رستم بوجود آمده  
و مسلماً این روایت در میان سایر روایات از همه قدیمتر است.

در اعقاب کرشاسپ دو اسم میماند که از القاب دینی آن پهلوان  
بوجود نیامده است و در روایات دینی هم نامی از آنها نیست<sup>۱</sup>، و از آن دو  
یکی دستان است که زال هم خوانده میشود، و دیگری رستختم. باید دید منشاء  
اسم و داستان این دو پهلوان، که نماینده کامل نیروی روحانی و جسمانی  
خاندان امرای سیستانند، چیست؟

پیش ازین گفته ایم که کرشاسپ که وزیر یا مشاور یا جانشین زاب  
بود، مطلقاً از شرایط پهلوانی عاری است و همچنین است وضع کرشاسپ  
دیگری که پسر خاندان امارت سیستان بود. از هیچکدام از حوادثی که در  
یشتها و روایات دینی به کرشاسپ نسبت داده شده است، در تواریخ عربی و  
پارسی اثری دیده نمیشود، خواه باسم کرشاسپ و خواه باسم سام و خواه  
بنام نریمان.

در شاهنامه کرشاسپ و سام هر دو در شمار پهلوانان و سرداران عهد  
فریدون ذکر شده اند بدون آنکه بهیچگونه نسبتی میان آنان اشاره شده  
باشد. چنین بنظر میآید که فردوسی در این قسمت از اثر خود از روایتی غیر  
از آنچه کرشاسپ را جد دوم سام معرفی می کند، پیروی کرده باشد. از

۱ - آن قسمت از بندهشن که در آن راجع بدستان و رستم سخن میرود تحت

تأثیر روایات ملی قرار دارد.

جمله مطالب قابل توجه اینست که رستم در شاهنامه همواره با تنساب خود  
بر برهان مفاخرت می کند نه به کرشاسپ.

در دوره فریدون کرشاسپ گنحور پادشاه بود<sup>۱</sup> و در عهد نوذر در نخستین  
صف از سپهسالاران او قرار داشت<sup>۲</sup> لیکن از کارهای بزرگ او ذکری نشده  
است و تنها پسری بنام بُرزین بُنو نسبت داده شده و بعد از آن از داستان  
او خبری مشهود نیست<sup>۳</sup>.

۱ - شاهنامه چاپ وولرس ج ۱ ص ۱۰۳ بیت ۷۷۱

۲ - ایضاً ص ۲۵۱ بیت ۱۲۶

۳ - اسدی کوچک (گریستن سن هم پیروی از آنه و برون بدو اسدی قائل بود  
یعنی اسدی بزرگ صاحب مناظرات و اسدی کوچک صاحب کرشاسپنامه م.) برای پر  
کردن خلأی که فردوسی بعد از کرشاسپ باقی نهاده بود، منظومه کرشاسپنامه خود را  
سرود که در مقدمه آن حوادث مربوط به جمشید در ایران شرقی و داستان ازدواج او با  
دختر پادشاه کابل و تاریخ اخلاف وی تا کرشاسپ ذکر شده است. سلسله نسب اخلاف  
جمشید تا کرشاسپ بنحو ذیل است: جمشید، تور، شیداسپ (یعنی: سپا نیاسپ).

طورک (قرائت غلط از کلمه تورک که بمناسبت وزن شعر حاصل شده است)، شم (بجای  
سام)، ائِرِط (Irit)، کرشاسپ که معاصر بود با دوره سلطنت هزارساله دهاک (ضحاك).

پهلوانیهای وی در عهد کودکی (که مسلماً تقلیدی است از اعمال پهلوانی رستم در دوره  
کودکی که فردوسی ذکر کرده است، و جنگ او با ازدهایی بزرگ و قتل آن ازدها هم در  
این مقدمه ذکر شده است. در داستان اخیر مسلماً اثری از جنگ کرشاسپ با سرورده<sup>۴</sup>

ازدهای شاخدار باقی مانده است لیکن تفصیل قابل ملاحظه روایت یشتها در این باره  
در کرشاسپنامه ملاحظه نمیشود. بعد از ذکر این مقدمات داستان جنگها و سفرهای  
کرشاسپ به هندوستان و دیگر نواحی عالم میآید. موضوع اینکه اسدی تاجه حد از منابع  
قدیم استفاده کرده است هنوز روشن نیست. نخستین مجلد از کرشاسپ نامه چاپ کلمان  
هوآر Cl. Huart (پاریس ۱۹۲۶) که طبع شده شامل ۲۵۴۳ بیت است (بعد از  
این تاریخ کرشاسپ نامه بنامی در تهران بهمت آقای حبیب یغمایی طبع شده است ۱۴۰۰).



از «کریمان» تنها نامی ذکر شده است و پس اما دربارهٔ کریمان که آنهمه ازدلاوری او یاد شده است، فردوسی جز يك مطلب مثبت چیزی ندارد و آن اینکه وی در جنگی که برای فتح دژ سپند (سپند<sup>۱</sup>) کرده بود، کشته شد. دربارهٔ اعمال و قهرمانیهای سام «جهان پهلوان» نیز آنچه از منابع اسلامی بدست میآید بسیار کم است و مسلماً اهمیت عمده و اساسی او در آنست که پسر زال دستان بوده است. سام را فرزندی سپید موی بدینا آمد که چون در او دید بترسید زیرا بنظر او دیوان در وجود او اثر داشتند. بهمین سبب فرزندان بکوها برد و همانجا بگذاشت. سیمرغ (در روایت تعالبی: عنقا) آن طفل را بدید و پیرورد. سالها بعد سام بر اثر خوابی که دیده بود بالبرز کوه رفت و پسر را نزد خود آورد. سیمرغ او را دستان نامیده بود<sup>۲</sup> و سام او را «زال زر» خواند.

زال جوان عاشق رودابه دختر مهرباب پادشاه کابل شد، که یکی از اخلاف ضحاک بود، و بعد از آنکه بازحمات فراوان رضای منوچهر شاه را تحصیل نمود، او را بزنی گرفت و از رودابه رستم بوجود آمد.<sup>۳</sup>  
رستم هم از آغاز ولادت چنان قوی و درشت اندام بود که ده دایه میبایست

۱- وولرس (ج ۱ ص ۲۳۳) بیت ۱۸۶۳ ییعد. دارمستتر (Z.A., II, p. 620, note 2.)  
سمی کرده است این قلعه را همان کوه سپنتودات Spantodâta (بشت ۱۹ بند ۶) یا سپند یاز واقع در جبال ریوندخراسان بداند که مؤلف بندهشن (فصل ۱۲ بند ۲۳) ذکر کرده است.

۲ - زیرا پدر با او مکرو دستان کرده بود.

۳ - زر یعنی پیر، بسبب موی سپیدی که داشت. - زال و زهره دو قرائت يك کلمه در رسم الخط پهلوی هستند (م).

اورا شیر دهند و او در حالی که هنوز کودک بود پیل سپیدی را که از بندرها شده بود بکشت. سپس پدر او را بفتح قلعهٔ سپند فرستاد که دژی ناگشودنی شمرده میشد و تا این هنگام در برابر همهٔ حمله‌ها مقاومت کرده بود. رستم بجامهٔ بازرگانان درآمد و با کسان خویش که سلاح خود را در بارهای نمک پنهان کرده بودند بداخل حصار راه جست و دژ را فتح کرد.

در جنگ با افراسیاب که بعد ازین وقایع پیش آمد، زال ترکان را که پس از اسارت نوزد بر سیستان ناخته بودند، شکست داد و او خود از جملهٔ بزرگترین سردارانی بود که زاب را بر تخت نشاندند.

رستم رخش را برای سواری خود برگزید که نامرگ با او بود. زال سپاهیانی برای جنگ با افراسیاب گرد آورد و رستم را مأمور کرد تا کیقباد را در البرز کوه جستجو کند. باقی داستان زال و رستم را با روایتی که با داستان کیانیان دارد قبلاً نقل کرده‌ایم. در این قسمت از داستان، رستم بزرگترین پهلوان جنگهاست و زال غالباً وظیفهٔ حکیم و مشاور را برای پادشاه کیانی عهده دار است.

مؤلفانی که در آثار آنان تأثیر روایات ملی مأخوذ از خدای نامه ملاحظه میشود (مانند حمزه، طبری، مسعودی، بیرونی، دینوری)، مطلبی در بارهٔ سرگذشت زال نیاورده‌اند و تنها از او بعنوان پدر رستم و همیشه‌بنام

۱ - دو واقعهٔ جوانی رستم یعنی کشتن پیل سپید و کشتن دژ تنها در شاهنامه فردوسی نقل شده است. اسفندیار پسر گشتاسپ هم برای فتح دژ روین همین حمله را بکار بست. و نیز رجوع شود بسرگذشت علی بابا در هزار و یکشب.

«دستان» یاد کرده‌اند<sup>۱</sup>. جنگهای رستم در دوره کودکی هم در این آثار ملاحظه نمیشود و در تاریخ طبری که روایت آن از سایر کتب مفصل‌تر است اولین بار که از رستم نامی بمیان می‌آید، در داستان لشکر کشی کاوس بحمیر (هاماوران) است.

تحقیق در منشاء داستان دستان زال و رستم یکی از مسائل بسیار دشوار در تاریخ داستانی ایرانی است. بنا بر نظر مار کوآرت<sup>۲</sup> رستم (اوستا: رات - ستخم)<sup>۳</sup> یکی از القاب کرساسپ<sup>۴</sup> بوده و بنا بر این رستم همان کرشاسپ است<sup>۵</sup>. مار کوآرت میگوید این دو فرد داستانی نه تنها در اعمال پهلوانی خود نظیر یکدیگرند بلکه رفتار دینی آنها نیز بهم میماند زیرا کرساسپ از حیث پیروی از یک ساحر (پئیریک<sup>۶</sup>) متهم بیدینی و الحاد است و همین اتهام بیدینی است که مبداء و منشاء پیدایش جنگ دینی میان رستم و اسفندیار شده است و علاوه بر این در وجود رستم شخصیت کرشاسپ با شخصیت «گندفره» (گند فارس<sup>۷</sup>) پادشاه نیرومند خاندان اشکانی که مقارن قرن اول میلادی در ایران شرقی حکومت میکرد، آمیخته شده است. این تصور اخیر بسیار دور از تحقیق است زیرا از داستان گندفره

۱ - در بندهشن هم بهمین نام از ویاد شده است و آن در موردی است که از خاندان امارت سیستان ذکر می‌رود.

۲ - ZDMG, t. 49, p. 643

۳ - Raoḡa-Staxma

۴ - نام رستم در اوستا مذکور نیست لیکن اگر بزبان اوستائی نوشته شود همانست

که در متن مذکور افتاده است. (م.)

۵ - Gondopharès

۶ - Pairika

اطلاعی در دست نداریم و تنها اسم و صورت او را در روی سکه وی می بینیم و داستانی مسیحی<sup>۱</sup> هم راجع باو در دست است که بنا بر آن بر اثر مجاهدات «سنت توما» گند فره بکیش نصرانی گروید.

اما یکی شمردن کرساسپ و «رستختم» هم بنظر من بسیار قابل تأمل است زیرا بین این دو پهلوان وجه شباهتی نمی بینیم مگر در مواردی که میان همه پهلوانان بزرگ که نیرویی فوق طبیعت دارند، مشاهده میشود. جنگ هایی که برستم نسبت داده شده غالباً دارای خصائصی است که در جنگهای کرساسپ نمی بینیم. در جزو هفتخان رستم یکبار بجنگ آن پهلوان با اژدها باز میخوریم که دلیلی ندارد آنرا همان جنگ کرساسپ با اژدهای «سروور» بینداریم. جای دیگر بداستان رستم با ساحری باز میخوریم که بصورت دختری زیبا در آمده. این کار هم شباهتی بفریب خوردن کرساسپ از «خن ثئی تی» ساحر ندارد زیرا رستم از ساحری که بصورت دختر زیبا بر او جلوه گر شده بود فریب نخورد و او را کشت چه نام خدا را بر زبان آورده و ساحر بصورت واقعی خود در آمده بود.

دعوی شباهت و یکسان بودن کرساسپ و رستم در رفتار دینی هم بنظر من مبتنی بر اساسی استوار نیست زیرا در جنگ میان رستم و اسفندیار سخن از اختلاف دینی میان آندوتن نیست؛ و در منابعی که این داستان را بتفصیل نقل کرده اند، باین موضوع اشاره ای نشده است مگر دینوری که باین نکته اشاره ای دارد و اگر واقعاً در روایت ملی ایرانی داستان مذکور مبتنی بر

۱- یعنی داستان Saint-Thomas

۲- Xnaθaitf

مبارزه‌یی دینی میان طریقه جدید و آیین قدیم ایرانی بود، مسلماً آزد کر چنین مطلب اساسی مهمی در آنها غفلت نمیشد.

این مسأله که کِری ساسپ لقب «رات ستخم» داشت، تنها در مر حلقه فرض باقی می ماند زیرا در هیچیک از مآخذ<sup>۱</sup> به چنین لقبی برای کر شاسپ اشاره نشده است و علاوه بر این اگر رات ستخم همان کر ساسپ بود پس اصل و نسب پدر رستم و نامهای «دستان» و «زال» چه میتواند باشد؟

بنظر من عقیده نلد که<sup>۱</sup> درست است که میگوید دستان زال و رستم ربطی با کِری ساسپ ندارند و داستانهای آندو عبارتست از داستانهای ملی سیستان و زابل (= زرنک<sup>۲</sup> و رخج<sup>۳</sup>)، افسانه عظیم الخلقه و درشت اندام بودن رستم، افسانه‌یی ابتدایی است و او در این افسانه تنها مرد تنومند و زورمندی است که خوب از عهده جنگها برمی آید و بهمان نحو بر هموردان خود برتری دارد که آخیلوس برهم نبردان خودش تفوق داشت. نلد که معتقد است این افسانه هادرمیان ساکنان قدیم زرنک (سیستان) و رخج (آراخوزی - زابل) بوجود آمد و بوسیله قوم مهاجر سک بسرزمینی که بعدها سکستان (سیستان) نامیده شده است، انتقال یافت. یافتن دلایل قاطعی له یا علیه این تصور دشوارست و از طرفی دیگر اطلاعات مختصری که درباره حوادث ایران شرقی و روابط آن با شاهنشاهی ایران در عهد

۱ - حماسه ملی ایران چاپ دوم بند ۱۰

۲ - Drangiane

۳ - Arachosie

اشکانی و ساسانی داریم اجازه نمی‌دهد تا قطعاً بگوییم دستان زالورستم از امرای ایران غربی و مطیع شاهنشاهان ساسانی بوده‌اند که افسانه‌های پهلوانی قدیم بدانها نسبت داده شده است. تنها موضوعی که محقق است آنکه رستم واسب اورخش و جنگ با اسفندیار در قرن هفتم میلادی میان ایرانیان شهرت بسیار داشته است<sup>۱</sup> و والدین سردار معروف ساسانی رستم پسر فرخ هرمز فرزند خود را در آغاز قرن هفتم با اسم آن پهلوان سیستانی نامیدند: موسی خورنی<sup>۲</sup> مورخ ارمنی که ظاهراً در قرن هشتم میلادی میزیست<sup>۳</sup> بداستان رستم سیستای که نیروی او معادل یکصد و بیست فیل بوده است<sup>۴</sup>، اشاره می‌کند و ارمنیان هم تنها ملت غیر ایرانی نیستند که اظهار علاقه نسبت بزور آزماییه‌های پهلوان سیستانی کرده باشند بلکه يك قطعه از زبان سغدی<sup>۵</sup> که احتمالاً از همین تاریخ است، مربوط یکی از جنگ‌های رستم بر فراز رخس خود با دیوانست. داستانی که در این قطعه ملاحظه می‌کنیم در جای دیگر دیده نشده است اما ادبیات عمومی دوره ساسانی که در آن سخن از اعمال و پهلوانی‌های خاندان شاهی سیستانی میرفت، وبعد از این راجع بآن سخن خواهیم گفت، ناگزیر حاوی بسی از تفصیل

۱ - نلد که حماسه ملی ایران ص ۱۱ بند ۱۰ و پاورقی ۵

۲ - Moïse de Khorène

۳ - مارکوارت، ایران‌شهر ص ۶۰ نقل از نرسس آکینیان Nerses Akinian در (WZKM 1930, p. 204 sqq). کتاب تاریخی او در حدود سال ۸۱۰ میلادی نوشته شد.

۴ - رجوع شود به مجموعه مورخین ارمنی تألیف Langlois ج ۱ ص ۵۰.

۵ - Die Soghdischen Handschriftenteste des Britischen Museums, herausg. von H. Reichelt, II, p. 63.

بود که اکنون دردست نیست<sup>۱</sup>.

اگر تاریخ داستانی بعد از فریدون را تا ویشناسپ بدقت مورد مطالعه قرار دهیم، ملاحظه‌ی خود بخود به پیش می‌آید: و آن دو روایت متمایز از یکدیگر است که ضمناً متضمن رقابتی بایکدیگر نیز هست. در یکی از آنها افرادی از قبیل گودرز و گیو و جز آنان مورد احترام و مقرون بافتخارند. اینان نیاکان خاندان قارن اند که در دوره اشکانیان و ساسانیان قدرتی فراوان داشتند. در دوره بین فریدون و نوزد، قارن پسر «کاوگ» آهنگر و کشواد که بنا بر بعضی اقوال از افراد همین خاندانند، از بزرگترین افراد امرا و رؤسای نظامی محسوب میشوند.

در عهد سلطنت نوزد سام و بعد از مرگ اوزال در صف مقدم بزرگان قرار دارند، لیکن سپهسالاری قوا با قارن است و زال تنها بحفظ امارت نشین خود، سیستان قانع است. رستم بفرمان پدر بالبرز کوه بجست و جوی کیقباد میرود تا او را بشاهنشاهی ایران بنشانند. چندی بعد نظیر این کاربر دست گیو بفرمان گودرز انجام می‌گیرد که بجست و جوی کیخسرو در توران می‌رود زیرا کیخسرو برای پادشاهی و تصاحب تاج و تخت ایران در نظر گرفته

•••••

۱- چنانکه قبلا هم گفت‌ایم نام رستم در ادبیات پهلوی نیز آمده و در کتاب درخت آسور بگ ذکر شده است. این کتاب که بنویست Benveniste (روزنامه آسیایی، ۱۹۳۰ ص ۱۹۳) بعد منظوم بودن آنرا ثابت کرده است، اصلاً بلهجه اشکانی نوشته شده بود. با این حال تصویری که من بتوانم از ذکر اسم رستم در این کتاب چنین نتیجه گرفت که داستان مربوط برستم پیش از عهد ساسانیان در آن راه یافته باشد، زیرا قسمتی که اسم رستم در آن آمده (بند ۴۱) با وزن یازده هجایی همان و همساز نیست و ممکن است آنرا الحاقی شمرد.

شده بود. در جنگهای انتقامی ایرانیان با افراسیاب گودرز سپهسالار ایرانست و غالب اعمال بر دست او و پسران و نوادگان او میرود، حتی در داستان مشهور باز خوردیازدهتن ازدلیران ایران بایازدهتن ازدلیران توران غالب پهلوانان ایرانی از گودرز یانند و آخرین جنگ هم میان گودرز و پیران ویسه که بعد از افراسیاب بزرگترین مرد توران بود،<sup>۴</sup> واقع میشود. تنها در آخرین مرحله از تکامل تاریخ افسانه‌یی در آناه‌نعلبی و فردوسی است که رستم در این جنگها وظیفه عمده‌یی را عهده دار است و بعنوان فرماندهی عالی که بسبب نیروی خارق‌العاده‌اش بر همه برتری داشته باشد، وارد جنگ میشود ولیکن کم اتفاق میافتد که اداره جنگها و لشکرکشی‌های بزرگ با او باشد.

از این بحثها و مطالعات باین نتیجه میرسیم که روایتی که موجب ارتقاء دادن قارن و گودرز بیاثرین درجه از درجات مملکتی شده و مخصوصاً گودرز را مدار حوادث قرارداد و حوادث گوناگونی را با افراد متعدد خاندان گودرز منسوب داشته است، در عهد ساسانیان توسعه و تکامل یافت و خیلی قدیمتر از روایات مربوط بپهلوانان سیستان است لیکن در آناه‌نعلان عربی و پارسی روایت اخیر که مبنی بر داستانهای پهلوانی امرای سیستان بود اندک اندک توسعه بیشتر یافت ولی هیچگاه بحدی نرسید که روایت نخستین را که مربوط بگودرز یان بود تحت شعاع قرار دهد. رستم که عنوان جنگجویی شکست ناپذیر داشت اندک اندک در همه داستانها نفوذ کرد. نخست اورانجات دهنده کلاوس در جنگ با پادشاه یمن و شکست از و دانستند و این قسمت از داستان مذکور ظاهراً در حدود قرن ششم میلادی ساخته شد. سپس داستان تربیت سیاوش و راهنمایی او در جنگ با تورانیان و کشتن سودابه بعد از قتل



سیاوش بدو نسبت داده شد و همچنین غلبه بر افراسیاب و کشتن او . همه این مطالب در قدیمترین منقولات مورخان عربی از روایت ملی ایران مشاهده میشود و بعد از آن جنگها و دلاوریهای رستم افزایش می‌یابد چنانکه در اثر ثعالبی و فردوسی رستم در همه امور دخیل و مؤثر شمرده می‌شود .

داستانهای ذیل مربوط بقسمتهای خیلی جدید از حماسه ملی ایرانست:

(۱) رستم بحیله دژ کوه سپندر افتح کرد و چندی بعد کاوس را از اسارت دیوان مازندان رهایی بخشید و در سفری که بمازندران کرد از هفتخان گذشت . این حوادث تنها در شاهنامه فردوسی ملاحظه می‌گردد و از آنجا مطالب اساسی هفتخان رستم در هفتخان اسفندیار دیده میشود ، و فتح دژ سپندر نیز تکراری از دژ رویین بدست اسفندیار است ، میتوانیم چنین نتیجه بگیریم که سراسر این قسمت از سرگذشت رستم، تقلیدی است از سفرهای جنگی اسفندیار که همه از آن اطلاع داشتند زیرا کتاب مشهوری در ادبیات پهلوی وجود داشت در باره فتح دژ رویین بدست اسفندیار و سایر اعمال پهلوانی او و ابن المقفع آنرا از پهلوی عبری در آورده بود .

(۲) رستم در جست و جوی کیقباد بالبرز کوه رفت تا او را بر تخت شاهی بنشاند . این اطلاع را فقط فردوسی در شاهنامه داده است و همچنانکه دیده‌ایم قسمت اعظم این داستان شبیه است به جست و جوی کیخسرو بوسیله گیو و این اقدام گیو نتیجه بیست از مهاجرت سیاوش بتوران ، و همه مؤلفان

اساسی، مانند طبری و دینوری و ثعالبی و فردوسی آنرا نقل کرده‌اند. پس در این مورد هم بتقلید از داستان گیو و خاندان گودرزی عملی برستم نسبت داده شده است.

(۳) داستان سهراب و بیژن و منیژه، که در آنها رستم وظیفه نجات دهنده را انجام میدهد، تنها در شاهنامه فردوسی نقل شده است و روایت آن بخدای نامه منتهی نمی‌گردد و از منابع خاصی اخذ گردیده.

(۴) جنگ رستم با اکوان دیو که در شاهنامه فردوسی در داستان جنگ با فراسیاب گنجانیده شده است، همان جنگ با اکوان (یا اخوان) دیو است که بچندن از افراد تاریخ داستانی نسبت داده شده است و از آن جمله در جاماسپ نامک گشتاسپ با اخوان سپید می‌جنگد.

اگر این قسمت‌ها را که هنگام توسعه و تکامل داستانهای پهلوانان سیستانی، برداستانهای قدیم افزوده شده است، جدا کنیم، قسمتی از حکایات و داستانهایی که روایت اولیه مربوط بدیو پهلوان محلی یعنی داستان زال و رستم را تشکیل میدهد باقی خواهد ماند. بنابراین داستانهای اصلی واولی: داستان زال با موی سپید از مادر بزاد، پدر او را ییغکند و سیمرغ برداشت و پیرورد و بعدها پدر او را نزد خود برد و سیمرغ یکی از پسرهای خود را بدو داد تا چون بوی حاجتی باشد آن پسر را در آتش افکند. داستان ماجرای

۱۸- این امر از مطالب عادی در داستانهای عامیانه است. زال از پسر سیمرغ هنگامی استفاده کرد که رستم بر اثر جنگ با سپندیاز و زخمهایی که از او برداشت بیم هلاک داشت.

عاشقانه‌ی بی با رودابه پیدا کرد و او را بزنی گرفت و او رستم را بزاد.<sup>۱</sup> رستم هم از کودکی نیرویی بالاتر از عادت داشت، پیل سپید را بکشت، رخن را برای سواری برگزید<sup>۲</sup>، انواع پهلوانیها را در جنگها بروز داد، در تاختهایی که بر هندوستان برد، و سرانجام بخیانت کشته شد. بدیهی است تعیین عناصر اولی و عناصر ثانوی در این افسانه جز بتقریب و احتمال صورت نمی گیرد.

تحقیق ما در همینجا پایان نمی پذیرد، این نکته قابل پرسش است که آیا پهلوانان سیستانی واقعاً در روایت خداینامه در باره تاریخ کیانی اثری داشته اند. در این مورد خبر مهمی که مسعودی نقل می کند قابل توجه است. وی بعد از آنکه غلبه<sup>۳</sup> او ز و (زو - زاب) را بر افراسیاب بیان کرد، این عبارات را اضافه میکند: «نکر این وقایع و همه آنچه مربوط بجنکها و فتوحات پیایی و مشترک ایرانیان و ترکان است، و مرگ سیاوش، و سرگذشت رستم پسر دستان، بتمامی و بتفصیل در کتاب موسوم به السکیران<sup>۴</sup> مذکور است که آنرا ابن المقفع از پهلوی بعربی درآورد.

- ۱ - نام رت ستخم از حیث جزء اول کلمه با اسم مادرش رت - آیت (روزابذ) یکسان است. بنا بر عادت قدیمی که در تشکیل اسامی وجود داشت عادة اسم پدر با اسم پسر با نامهای برادران دارای یک جزء عمومی بوده است.
- ۲ - نظیر این داستان را فردوسی در سرگذشت سهراب هم آورده است.

۳ - مروج الذهب ج ۲ ص ۱۱۸.

- ۴ - ن ل : النسکین. التکتکین. (ورجوع شود بکتاب من بنام حماسه سراسرایی در ایران. در آنجا من این کتاب را بانوجه بصورتهای مختلفی که در نسخ آمده کتاب السکسکین نامیده ام و هنوز هم بر آن عقیده باقی هستم. م. م.)

در همین کتاب سرگذشت اسفندیاز پسر گشتاسپ پسر لهراسپ (بهراسف) که بدست رستم کشته شده است، و جنگی که بر اثر آن رستم بدست بهمن پسر اسفندیاز هلاک شده، و چند داستان شگفت انگیز دیگر از تاریخ قدیم ایران دیده میشود. ایرانیان بر این کتاب بدیندۀ تعظیم می نگرند، بسبب اطلاعاتی که درباره شاهان و عادات نیاکانشان در آن محفوظ مانده است.

بنابر این مسعودی میگوید که اطلاعات خود را درباره حوادث مذکور که راجع بکلیۀ وقایع میان دورۀ زاب و بهمن بوده است از کتاب سکیران گرفته و از اینجا معلوم میشود که رستم در کلیۀ وقایع مزبور نه تنها در خداینامه، بلکه در کتاب سکیران فرد مؤثر بوده است. از اشاره کوتاه مسعودی این نتیجه بدست میآید که مهمترین مطالب مذکور در این کتاب همانست که در قدیمترین صورتهای روایات ملی (طبری و غیره) ملاحظه می کنیم. نام این کتاب بصورتهای مختلف آمده ولی کلمۀ «سکیران» که مصحح فرانسوی کتاب مروج الذهب انتخاب کرده بسیار صحیح و محتمل بنظر میرسد زیرا معنی آن واضح و بآسانی قابل تشخیص است. سکیران در پهلوی سکیران<sup>۱</sup> یعنی «سران قوم سکک»، سران سیستانیان، سران سیستان» بوده است.

مسلماً از اشاره مسعودی این نتیجه را نمی توان حاصل کرد که: داستانهای مربوط به داستان (زال) و رستم در خداینامه یعنی مأخذ اساسی روایت

ملی ایران وجود نداشته است، ولی بهر حال میتوان چنین تصور کرد که طرح تدوین خداینامه مبتنی بوده است بر روایات قدیمتری که حوادث بزرگ را بخاندان گودرز منسوب میداشته و مورخان عربی زبان و پارسی گوی کتاب مذکور و کتاب سگیسران را که هر دو بوسیله ابن المقفع عبری در آمده بود مورد استفاده قرار می داده و مطالب آنها را بهم درآمیخته و بدین ترتیب طرح تاریخ کیانیان را که اکنون در تاریخ طبری می یابیم بوجود می آورده اند. علاوه بر کتاب سگیسران عددی نسبتاً زیادی از کتب پهلوی راجع بدوره های یاد استانیهای تاریخ عهد کیانیان موجود بود و غالب آنها از روزگاران اولیه اسلامی بزبان عربی در آمده و مأخذ کار مؤلفانی قرار گرفته است که میخواهند اطلاعات مفصلی درباره این دوره پهلوانی و حوادث مهم آن بدهند. جنگهای اسفندیان و فتح دژ روین در کتابی دیگر که مسعودی<sup>۱</sup> آنرا بنام کتاب البشکش میخواند و مار کوارت<sup>۲</sup> «کتاب الپیکار»<sup>۳</sup> یعنی کتاب جنگها می نامد، مشروح افتاده بود. مسعودی در کتاب التنبیه والاشراف خود<sup>۴</sup> از جنگ ایرانیان با ترکان سخن گفته و چنین آورده است که این

۱- مروج الذهب ج ۲ ص ۴۳

۲- ZDMG., t. 49, p. 639

۳- پیداست که این صورت را نمیتوان با الف و لام تعریف عربی صحیح دانست

مکر با تبدیل باء فارسی بیاء عربی ( م . )

۴- کتابخانه جغرافیایی عرب (Bib. Geogr. Arabe) ج ۸ ص ۹۴. ترجمه کارادور

Maçoudi, le Livre de l'avertissement et de la revision بنام Carra de Vaux

۱/ جنگهارا بیکار بمعنی تکلیف شاق (= بیگار) میخوانند که با دیگر ملتها کرده‌اند، و بمعنی جنگهایی که رستم دستان و اسفندیاز در سرزمین‌های خراسان و سیستان و زابلستان کرده‌اند. کتاب بیکار را هم ابن المقفع بعربی در آورده بود.

کتاب داستانی دیگری بنام «کتاب الملک کی لهراسف» در الفهرست<sup>۱</sup> ابن الندیم در شمار آثار علی بن عبیده الریحانی یاد شده است. ظاهراً این کتاب ترجمه یا تہذیبی از کتاب لهراسف بوده است که در نہایۃ الارب جزو کتب اسمار از مؤلفی نامعلوم ذکر شده<sup>۲</sup> و بدون دلیل بدورۂ اشکانی منسوب گردیده است<sup>۳</sup>.

داستان قتل رستم بخیان برادر خود که تعالبی و فردوسی یاد کرده‌اند، چنانکه فردوسی خود در مقدمۂ داستان قتل رستم آورده است<sup>۴</sup>، از کتابی که حاوی داستانهای مربوط بخاندان رستم بوده است گرفته شده بود. گمان نمی‌رود این کتاب همان کتاب سگسران بوده باشد زیرا بنا بر اشاره‌ی کمسعودی

۱ - الفهرست ص ۱۱۹

۲ - برون: روزنامۂ آسیایی، سال ۱۹۰۰ ص ۲۱۶

۳ - ونیز رجوع شود به حمزه ص ۴۱ - ۴۲. در جزو این آثار «دورۂ اشکانی» در، نہایۃ الارب و در کتاب حمزۃ بن الحسن کتابی بنام «کتاب مزدک» (مرول، مروک، خوانده شود: مزدک) دیده میشود. رجوع شود به ص ۶۶ از کتاب من بعنوان پادشاهی قباد اول و کمونسم مزدکی:

Le règne du roi Kawadh I et le communisme mazdakite

در آن کتاب از حوادثی سخن میرود که مربوط است بقرن ششم میلادی.

۴ - شاهنامه چاپ وولرس ج ۳ ص ۱۷۲۹. مقصود کتاب آزاد سرو است در

اخبار رستم (م).

از آن کتاب درباره قتل رستم نقل کرده است، روایت کتاب سگسران در این باب باروایتی که فردوسی و ثعالبی نقل کرده اند تفاوت دارد. ممکن است که فردوسی از کتاب اخبار رستم مطالب دیگری از داستان رستم را نقل کرده باشد که موافق با منقولات دیگر مؤلفان عربی و فارسی نبوده باشد. داستان جنگ میان رستم و اسفندیار که بازرگانی مکی بنام نصر بن الحارث در عهد پیغامبر اسلام آنرا برای تازیان حکایت میکرد<sup>۱</sup>، در کتابی پهلوی بنام کتاب «رستمخ» اسپندیات<sup>۲</sup> مدون بود که بنا بر نقل ابن الندیم<sup>۳</sup> جبله بن سالم آنرا بر عربی در آورده بود. احتمالاً ابن المقفع مطلبی را که صاحب نهایت الارب از او نقل کرده است<sup>۴</sup>، از همین کتاب گرفته بود. توصیف جنگ رستم و اسفندیار که در این کتاب آمده بود بنحویست که میتوان آنرا مأخذ آن دسته از اقوالی دانست که بجنگ دو پهلوان مذکور جنبه مذهبی می داده اند. خلاصه این داستان بروایت فوق الذکر چنین است که چون رستم از گرویدن گشتاسپ بآیین زرتشت آگهی یافت، شاهنشاه را بنظر ملحدی نگریست که آیین نیاکان را رها کرده باشد و بر آن شد که او را از تخت سلطنت برکنار سازد<sup>۵</sup>. بهمین سبب گشتاسپ پسر خود اسفندیاز فرمان داد که بجنگ رستم رود. باقی داستان با همان مطالب اساسی که در غرر اخبار ملوک الفرس و شاهنامه می بینیم، و با اختلافاتی در جزئیات،

۱ - الفهرست ص ۳۰۵

۲ - رجوع نمود به نلدکه، حماسه ملی ایران چاپ دوم ص ۱۱ پاورقی ۵

۳ - برون روزنامه آسیایی سال ۱۹۰۰ ص ۲۰۶ یبعد.

دنبال شده است . مثلاً آنکه برستم استفاده از چوب گز را برای کشتن اسفندیاز میآموزد، سیمرخ نیست بلکه مردی غیبگوست . با آن چوب رستم نقطه‌یی از بدن اسفندیاز را ، که کشتن او بدان جا بود ، نشان کرد . مرگ رستم نیز در این مأخذ بدو نوع روایت شده است که هر دو با آنچه در مأخذ دیگر می‌یابیم اختلاف دارد بدین نحو که رستم در حال شکار گورخر بچاهی افتاد ، بی آنکه قبلاً کسی آنرا برای فریب دادن پهلوان آماده کرده باشد، و بر روایت دیگر رستم بر اثر جراحاتی که از تیر اسفندیاز بر داشته بود بدرود حیات گفت .

در همین مورد از کتاب ابن المقفع ملاحظه می‌کنیم که تعمق در روابط میان نبوخذ نصر و لهراسپ<sup>۱</sup> یکسان شمردن آندو منجر میشود، ولی این موضوع تازه‌یی نیست .



با دقت در مأخذ مذکور و یاری اطلاعاتی که از کتب مورخان عربی و پارسی تحصیل کرده‌ایم ، باین نتیجه میرسیم که روایت ملی ایرانی در دوره متأخر ساسانی بتدریج در راه تکامل و توسعه سیر میکرد تا در شاهنامه فردوسی بصورت متداول خود رسید . نکته قابل ذکر آنکه ، اگر همانطور که خود تصور میکنیم ، افسانه‌های مربوط بدستان ورستم بهیچروی مستند بر خداینامه پهلوی نباشد، تنظیم روایات خداینامه در باب داستانهای کیانی بتنهایی از روی منقولات کهن عربی و پارسی موجود هیچگاه امکان پذیر



نیست و باید در این مورد از روایات دیگری که بخداینامه منتهی نمیشود  
مدد گرفت. در اینجا ذکر يك نمونه کافی بنظر میآید و آن این سؤال است  
«کفالتجات دهنده کاس هنگام اسارت در یمن ۲ پیش از آنکه این وظیفه  
بر عهده رستم گذارده شود، که بود؟»



## جانشینان بهمن بنابر روایت ملی

دو اسم از اسامی سلسله شاهنشاهان هخامنشی در طول قرون مختلف در ولایت فارس نگاهداری شد بدین معنی که میان امرای کوچک این ولایت در عهد سلوکی و اشکانی دو پادشاه بنام « آرت خستر »<sup>۱</sup> ( = آرتا گزر کس<sup>۲</sup> یونانی ) و یک پادشاه با اسم « دارو »<sup>۳</sup> ( = داریوس<sup>۴</sup> یونانی ) بوده‌اند. و از طرف دیگر نامهای کوروش ( = سیروس<sup>۵</sup> ) و خشایارشا ( = گزر کس<sup>۶</sup> ) بزودی دستخوش فراموشی گشت. خاطره‌یی مبهم مبنی بر اینکه دولت پارس همواره با یونانیان در جنگ بوده است، تنها خاطره‌یی بود که از عهد دولت هخامنشی باقی ماند. حتی اسم خاندان سلطنتی هخامنشی در روایات عهد ساسانی باقی نبود. از جانبی دیگر همواره خاطره درهم ریختن شاهنشاهی قدیم ایران بر اثر حملات اسکندر در ذهن ایرانیان باقی وزنده بود. در روایات دینی<sup>۷</sup>، اسکندر بعنوان یک ویرانکاره اهریمنی شناخته

---

Artaxšatr ۱

Artaxerxès ۲

Dâriya ۳

Darius ۴

Cyrus ۵

Xerxès ۶

میشد که پارس را ویران کرد و کتب مقدس را که داریوش آخرین شاهنشاه هخامنشی در خزانه استخر (= اصطخر = پرسه پولیس<sup>۱</sup>) گرد آورده بود بسوخت.<sup>۲</sup> و نیز میدانستند که پیش ازین داریوش که از اسکندر هزیمت شد، پادشاهی دیگر بهمین نام بوده است. این دو پادشاه را مورخان عربی و پارسی گاه دارای اکبر و دارای اصغر و گاه باختلاف کوچکی نخستین راداراب و دومین رادارامینا میدند. در نسخه ایرانی بندهشن (ص ۲۱۴) داریوش آخر دارای دارایان نامیده شده است. و نیز میدانستند که پادشاهی بوده است بنام «ارتخشتر».

چون در آغاز قرن هفتم میلادی رمان اسکندر از کالیستن دروغین<sup>۳</sup> بپهلوی نقل شد<sup>۴</sup>، (از وجود این ترجمه پهلوی از راه ترجمه سریانی که از روی متن پهلوی صورت گرفته است خبر داریم<sup>۵</sup>) ایرانیان در آن شرحی مخلوط با فاساده از آخرین ایام سقوط سلسله هخامنشی، ملاحظه کردند.

#### ۱- Persépolis

۲ - دینکرت کتاب ۷ و ارداک ویراز نامگ Ardāy - Vīrāz - Nāmag (اردا ویرافناه) بند ۱

۳ - علت آنکه نویسنده رمان اسکندر را کالیستن دروغین یا مستعار Pseudo Callisthène نامیدند، آن بود که وی روایات خود را بکالیستنس Callisthènes مورخ اسکندر منسوب میداشت.

۴ - نلدکه: تحقیقی در تاریخ زمان اسکندر (Beiträge zur Geschichte des Alexander romans)

The Hist. of Alexander the Great, being the syriac - ۵  
Version of the Pseudo-Callisthenes, ed. and transl. by E. A. Wallis Budge, Cambr. 1889.

در روایات ملی ایرانیان با استناد بهمین اطلاعات محدود تاریخی سعی شد که حوادث مابین سلطنت گشتاسپ کیانی و پایان شاهنشاهی قدیم ایران تنظیم گردد. نظر بعقیده بی دینی که در میان ایرانیان رایج بود میبایست رابطه بی نژادی بین پادشاهان کیانی و سلسله های شاهانی که بعد از آنها در ایران حکومت کرده اند، ایجاد شود. اصحاب روایات دینی علاقه بی بسلسله هخامنشی نداشتند، اگر چه معتقد بودند دارای اصغر هخامنشی کتب دینی را جمع آوری کرده بود. پس نسبت سلاطین ساسانی را پیادشاهان کیانی ارتباط دادند بدین ترتیب: ساسان که سلسله ساسانیان بدو منسوب بود، از اخلاف شخصی بنام زریر پسر ساسان پسر اردشیر بوده و این همان بهمن پسر سپندیات (اسفندیاز - اسفندیار) است.<sup>۱</sup>

سنین سلطنت پادشاهان ایران که در آخرین فصل بندهشن آمده است بنقل از مورخان عربی بکتاب «خوتای نامک» منتهی میگردد.<sup>۲</sup> در این مأخذ توضیحات ذیل را درباره دوره میان گشتاسپ و اسکندر ملاحظه می کنیم: بهمن پسر سپندیات ۱۲۰ سال، همای دختر بهمن ۳۰ سال؛ دارای پسر چهر آزاد<sup>۳</sup> دختر بهمن ۱۲ سال؛ دارای دارایان ۱۴ سال. سنینی که معمولاً مورخان عربی زبان در این مورد ذکر می کنند چنین

۱. بند هشن چاپ انکلساریا ص ۲۳۲؛ چاپ وست فصل ۳۱ بند ۳۰. این دعوی

ظاهراً مستند بود بر تفسیر چهار دانسک (رجوع شود به دینکرت کتاب ۷ فصل ۱۳ بند ۱۷)

۲. رجوع شود بهمن کتاب ص ۷۸ و ۱۰۴-۱۰۵

۳. چهر آزاد همان همای است.

است: بهمن ۱۱۲ سال؛ همای ۳۰ سال؛ دارای اول ۱۲ سال؛ دارای دوم ۱۴ سال<sup>۱</sup>.

**همای**<sup>۲</sup> لقب «چهر آزاد»<sup>۳</sup> (شریف‌النسب) داشت. بنا بر روایت مسعودی چهر آزاد اصلاً نام مادر همای بود. حمزة بن الحسن همای را بنام دیگر یعنی شمیران (= سمیرامیس<sup>۴</sup>) خوانده است. تاریخ سلطنت او را حمزه و مسعودی باختصار حکایت کرده و چنین گفته‌اند که او پس از

۱- طبق تصریح حمزه و سه فهرست منقول در الآثار الباقية بیرونی و مجمل التواریخ و القصص (بنقل از موبد بهرام) و ثعالبی. - طبری (ص ۶۸۸) و فارسنامه (ص ۵۴) مدت سلطنت بهمن را ۱۱۲ سال نوشته‌اند و بلعمی (ج ۱ ص ۵۰۸) با تأیید نه‌ایه‌الارب آنرا ۸۰ سال دانسته است و بنا بر روایت دیگر ۱۱۲ سال. فردوسی سنین مذکور را چنین یاد کرده است: بهمن ۹۹ سال، همای ۳۲ سال، دارای اول ۱۲ سال، دارای دوم ۱۴ سال. - روایت جاماسب نامۀ پازند (چاپ مودی Modi ص ۱۱۷) هم یکی از روایات خداینامه منتهی میشود و باین نحو است: بهمن ۱۱۲ سال، همای ۳۰ سال، دارای داریان ۱۳ سال؛ و سلطنت دارای اول فراموش شده است.

۲ - خمانی، طبری ص ۶۸۷ بیعد؛ دینوری ص ۲۹ بیعد؛ بیرونی ص ۱۰۵ خمای؛ ثعالبی ص ۳۸۹ بعد.

۳ - حمزه ص ۳۸ بیعد؛ مسعودی در مروج الذهب ج ۲ ص ۱۲۹؛ بیرونی ص ۱۰۵؛ ثعالبی ص ۳۸۹؛ فردوسی چاپ و ولرس ج ۳ ص ۱۷۵۶ بیت ۱۳۶؛ در تاریخ طبری (ص ۶۸۸) و فارسنامه (ص ۱۵) این اسم بصورت **شهر آزاد** نوشته‌شده و نباید آنرا **شهر آزاد** خواند زیرا که **شهر** در لهجه ایران مرکزی که لهجه رسمی دوره اشکانی بوده معادل **چهر** در پهلوی ساسانی بوده و این دعوی را کتیبه حاجی آباد ثابت می‌کند.

۴ - Sémiramis. در مجمل التواریخ (روزنامه آسیائی J. A. ج ۴ شماره ۱، ص ۴۲۵) این اسم بصورت شمیران دخت آمده‌است.

پدر بسلطنت رسیده و با یونانیان در جنگ بوده و بعد از سی سال پادشاهی برادرش دارا بجای او نشست. بنا بر قول حمزه این دارا برید را در ایران معمول کرد.

مؤلفانی که بتفصیل بسیار تاریخ این عهد را نوشته اند حوادث دوره همای را بنحو ذیل ذکر کرده اند: همای دختر بهمن بود که او را بعبادت مغان بزنی گرفت. بهمن سه فرزند داشت، ساسان و دو دختر بنام فراَنگ (فرنگ) و بهمن دخت<sup>۲</sup>. چون بهمن پایان حیات خود را احساس کرد تاج شاهی را بر شکم همای گذاشت و مقصود او از این کار آن بود که فرزندی که همای خواهد زاد وارث سلطنت است. ساسان که از این کار پدر برآشفته بود از دستگاه سلطنت کناره گرفت و بریاست پرداخت<sup>۳</sup> و اوست که نیای خاندان ساسانی شد. همای پسری موسوم به دارا<sup>۴</sup> بزاد و بنام او سلطنت کرد. او یونانیان را در جنگی شکست داد و از یونان زمین معمارانی بیاورد که بفرمان وی کاخهای رفیع در استخر (اصطخر) بنا

۱- طبری ص ۶۸۷؛ بلعمی ج ۱ ص ۵۰۸؛ دینوری ص ۲۹؛ ثعالبی ص

۳۸۹؛ فردوسی ص ۱۷۵۶ بیت ۱۳۸. مؤلف فارسنامه (ص ۵۴) ازین روایت اطلاع داشت لیکن مدعیست که آن غلطست و همای با کره از جهان گذشت.

۲- طبری، بلعمی، فارسنامه صفحات مذکور.

۳- میان کردان در کوهستان (دینوری)

۴- داراب در روایت فردوسی

کردند<sup>۱</sup>. بعد از سی سال همای سلطنت را پیسرش دارا داد<sup>۲</sup> و بنا بر روایتی دیگر همای که میخواست سلطنت را شخصاً در دست داشته باشد فرزند خود را با جواهر گرانها در صندوقی نهاد و برودخانه افکند. آن طفل را آسیابانی<sup>۳</sup> یافت<sup>۴</sup> و «داراب» نامید<sup>۵</sup> زیرا میان درختان (دار) و آب یافته شده بود<sup>۶</sup> و همین نام بعداً کوتاه شده و بصورت دارا در آمده است<sup>۷</sup>. وی داراب<sup>۸</sup> را در خانه خود تربیت و بزرگ کرد و چون داراب بسال برآمد در جنگ با یونانیان شجاعتها نمود تا آنکه همای ویرا بشناخت و بجای خود بسطنت نشاند.

**دارای اول (داراب)** شهر دارا پیکرد و چند شهر دیگر را بساخت و برید را در ایران متداول کرد<sup>۹</sup>. بعد از او **دارای دوم** بسطنت نشست. وی پادشاهی بیدادگر بود و بسیاری از سران کشور را بکشت و همین عمل و خیانت یکی از وزرای قدیم مایه جنگ اسکندر با او شد و در آن میان دارا

۱ - توصیف این ابنیه از روی خرابه های تخت جمشید تهیه شده است.

۲ - طبری ص ۶۸۸ - ۶۹۰؛ دینوری ص ۲۹ بیعد؛ فارسنامه ص ۵۴

۳ - طبری ۶۸۹؛ بلعمی ج ۱ ص ۵۰۸ بیعد؛ ثعالی ص ۳۹۲ بیعد؛ فردوسی

ج ۳ ص ۱۷۵۸ بیعد.

۴ - طبری و بلعمی.

۵ - ثعالی، فردوسی.

۶ - بنا بر وجه تسمیه دیگری که بلعمی نقل کرده او را از آن روی دارا گفتند

که چون آسیابان ویرا بدید گفت «دارا!» یعنی «بگیرش!»

۷ - فارسنامه ص ۵۵؛ ثعالی ۳۹۸

بقتل رسید و اسکندر شاهنشاهی ایرانرا بدست گرفت. بنابر روایتی دیگر که ثعالبی و فردوسی آورده‌اند داراب (دارای بزرگ) فیلیپ (فیلپوس، فیلپوس) پادشاه یونان را مجبور پرداخت خراج کرد و دختر او را بزنی گرفت. وی دوپسر داشت نخست دارای دوم که بعد از مرگ پدر بسلطنت رسید و دوم اسکندر که تاج و تخت یونان را بعد از مرگ جد مادری خود فیلیپ تصاحب کرد. اسکندر از پرداخت خراج بیرادر خودداری نمود و همین امر مایه جنگ میان او و دارا گشت.

تنها در شاهنامه فردوسی به جنگ فاتحانه‌یی از دارای بزرگ با شعیب پادشاه عرب اشاره شده است. يك كتاب پهلوی هم وجود داشت بنام حدیث «دارا و بت زرین»<sup>۱</sup> که ظاهراً پهلوان آن داستان دارای بزرگ بود ولی از آن اطلاعی در دست نداریم.

میتوان حدس زد که در نقل طبری در این مورد هم با کمال امانت از روایت خداینامه پهلوی استفاده شده است و در داستان افکندن دارای بزرگ در رودخانه چنانکه میدانیم مطلب اساسی همانست که در روایت دینی درباره کئی کوات وجود داشت.

مؤلفان عربی از راه مآخذ یونانی یا یهودی وجود داستانی سمیرامیس را شناخته‌اند و او تنها در يك مورد (در کتاب حمزة بن الحسن) وارد تاریخ



ایران گردید و همان همای<sup>۱</sup> دانسته شده است. بعقیده من اشاره حمزه و ثعالبی و مؤلف فارسنامه در اینکه دارای اول برید را در ایران ایجاد کرده از منابع خارجی گرفته شده است، زیرا موضوعاتی از این قبیل هیچگاه در خاطر عامه يك ملت باقی نمی ماند تا در داستانهای ملی راه جوید.

از طرفی دیگر جنبه تصنعی روایات مربوط به «همای» و دو «دارا» محقق و آشکارست. بدین معنی که از همای دختر گشتاسپ همای دیگری ساخته و او را دختر بهمن دانسته اند و با تعیین برادری برای دارا بنام ساسان که حقاً میبایست جانشین بهمن شود، حق ساسانیان را نسبت بتاج و تخت کیانی اثبات کردند زیرا نسب این سلسله را با سلسله نسب ساختگی بکیانیان میرسانیدند.

با انتساب اسکندر پیسری دارای اول و برادری دارای دوم، و نیز پهلوانی از تاریخ ایران گشت که لیاقت محبوبیت ایرانیان را یافت، خلاف تصویری که در روایت دینی نسبت با وجود دارد.

حمزة بن الحسن<sup>۲</sup> حتی اشك جد خاندان اشکانی را هم پسر دارای دوم دانسته و بدین ترتیب همه سلسله های ایرانی از قدیم الایام صاحب حق قانونی نسبت بتاج و تخت شاهی و تصاحب فر<sup>۳</sup> کیانی شدند.

۱ - نمیتوانیم نظریه هر تفلدرادر:

Iran. Felsreliefs, p. 191; Am Tor von Asien, p. 18-19

مبنی بر اینکه: داستان سمیرامیس که کتر یاس نقل کرده یکی از داستانهای کهن ایرانی است که در روایات پارسیان وجود داشت و بعداً مورخان اسلامی آنرا پذیرفته اند، قبول کنیم زیرا داستان همای دختر بهمن مسلماً در دوره های جدیدتری پیدا شده است.

۲ - سنی ملوك الارض ص ۲۶

در تمام این اخبار و احادیث که مؤلفان دانشمند بیاری منابع یهودی و یونانی پدید آورده و مورخان و شاعران آنها را با انواع مطالب داستانی توسعه بخشیده اند، هیچ روی از يك روایت صحیح ایرانی راجع به خا منشیان اثری مشهود نیست .



خاتمه

جاویدانان بنابر منابع پهلوی

سَوَتَگَر نَسَك (تفسیر پهلوی)

(دینکرت، کتاب نهم، فصل ۱۶ بند ۱۲. کتاب نهم فصل ۱۵)

بند ۱۱ از چاپ پشوتن)

هفت خدیو جاویدان خونیرس<sup>۱</sup> :

وَن یوت بیش<sup>۲</sup> (درخت رنج زدا) در ایران ویج .

گویت (گویند) [شاه]<sup>۳</sup> در انیران<sup>۴</sup>

پیشیوتن در کنگ دز

فرتاخست خومبیک<sup>۵</sup> در آبهای کاریزها .

اشوزد پسر پورو تخت<sup>۶</sup> در دشت پیشانسی<sup>۷</sup>

---

Xvanîras-۱

Van é yuð - bēš-۲

Gópačgáh-۳

۴ - انیران یعنی ممالك غیر ایرانی . م .

Pišiyótan-۵

Fraðáxšt é Xumbíg-۶

Agavaðd-۷

Pōrudačšt-۸

Pēšánsé-۹ با پیشانسی

برزد<sup>۱</sup> که جنگ بر میانگیزاند.

کی خسرو (کی خسرو)

سو تگر نساک (تفسیر پهلوی)

(دینکرت کتاب نهم فصل ۲۳ . کتاب نهم فصل ۲۲ از

چاپ پشوتن سنجانا)

هئوئیش<sup>۲</sup> پسر گئورو<sup>۳</sup>

توس (طوس)

کی آپویه

کی خسرو

کرشاسپ

داتستان دینیگ، فصل ۹۰ بند ۳-۸

هفت خدیو جاویدان که در خونیرس سر میبندند :

یوشت فریان<sup>۴</sup>

اشم یخمی هوش<sup>۵</sup>

۱ - برازگ *Brāzaγ* ، خوانده شود : برازد *Barāzd*

۲ - *Haoišt*

۳ - *Gēurva*

۴ - *Yōgt ē Fryān* شاید همان هئوئیش پسر گئورو باشد

۵ - *Ašam ē Yaxmay - hušt* یا : یخمای - اُشت *Yaxmāy - ugaδ*

فر ناخست خومبیکان<sup>۱</sup>

اشوزد پسر پوروداخست یا اشوزنگ پورودخست توییه<sup>۲</sup>

ون یوت بیش

گویت شاه دسرزمین کویت مجاور ایران و بیچ

پیشیوتن چهر میهن در کنگ دز

داستان دینیک فصل ۳۶

گیومرت

بیم

زردشت

کرشاسپ

کی خسرو

تویس

ویون<sup>۳</sup> (= کیو)

دینکرت کتاب هفتم فصل ۱۰ بند ۱۰ (چاپ پشتون

کتاب هفتم فصل ۹ بند ۱۰)

کرشاسپ

*Fraðāxt ē xumbiγ [ān]* -۱

*Ašavazang ē pōrudaxštōēh* -۲

*Vēvan* -۳

کی خسرو

## مینوگِ خرت فصل ۶۲

سام در دشت پیشانسی<sup>۱</sup> (نزدیک کوه دماوند<sup>۱</sup>)

گویت شاه در ایران ویج

هوم در دریاچه و و روکش

بندهشن ، نسخه هندی فصل ۲۹ بند ۴ یبعد

(نسخه ایرانی چاپ انکلساریا ص ۱۹۷ یبعد)

خدییوان جاویدان که در خونیرس بسر میبرند:

دسته اول :

پیشیوتن چهر مینوگ در کنگک دز

اغریرث گویت شاه در سئوک وستان<sup>۲</sup>

فر داخستر خومیگان

اشم یخمی هوش در رودخانه ناو تاگ

ون یوت یش ، در ایران ویج

اوروت نر در ور جمکرد

۱- پیشیندس Pēgyandas

۲- Saokavastan

۳- Urvatat - nar

دسته دوم :

نرسیه پسر ویو<sup>۱</sup> نگهان

قوس پسر نوذ

ویو<sup>۲</sup> (کیو) پسر کو ترز (کودرز)

پیرزد ، برانگیزاننده جنگ

اشوزد پسر پورو داخشت

دسته سوم

سام

زَنِد وَ هَمَن یشت فصل ۲ ، بند ۱

وَن یوت یش

گویت شاه

یوشت فریان

پیشیوتن<sup>۳</sup> چهر میهن

نسخه کتابخانه مونیخ (نسخه ۵۲ شماره ۲۶ فارسی از فهرست  
بارتولومه<sup>۴</sup>)

Vivanghân -۱

۲ - بجای ویون (گئونی Gaēvāni) پسر ووهنمه Vohuənmah

۳ - بهمین نحو در بهمن یشت فصل ۲ بند ۲۵ بعد و فصل ۲ بند ۴۱ بعد نامیده

شده است .

Bartholomae -۴

جاویدانانی که همراه کیخسرو خواهند بود عبارتند از :

کیو پسر گودرز

نوس پسر نوند

گستهم (ویستختم) پسر نوند

وهزار ویک جاویدان دیگر

وهرام و رچاوند<sup>۱</sup> ( نسخه‌ای ایرانی بندهشن چاپ انگلساریا ص ۲۱۷ ؛  
و همن یشت فصل ۳ بند ۱۴ و ایضاً فصل ۳ بند ۳۹ ) پهلوان بزرگی که در  
حوادث مقدم بر زمان رستاخیز کارهای بزرگی بردست او خواهد رفت ،  
در شمار جاویدانان نیست بلکه در زمان مقدر ولادت خواهد یافت . درباره  
این و هرام رجوع شود به « کتاب زردشت » تألیف فردریک روزنبرگ  
چاپ سن پترزبورگ ، ۱۹۴۰ ، ص ۷۶ ، یادداشت شماره ۲ . بنا بر عقیده  
مارکو آرت درباد نامه‌مودی ص ۷۵۸ و ۷۶۰ یبعد<sup>۲</sup> و هرام و رچاوند همان  
ثرت پدر گیر ساسپ است .

۱- Vahrâm é Varčāvand -

Fr. Rosenberg, Le livre de Zoroastre, St. Pétr. 1904, - ۲  
p. 76, not 2.

Markwart, dans le Modi Mem. Vol., p - 758. 760 sqq. - ۲



# فهرست اعلام تاریخی و داستانی

## آ

آذر اهرمزد : ۶۱	آذرترسیه : ۱۴۳
آذر : ۱۴۸	آتنه : ۱۷۴، ۳۷
آذربرزین مهر : ۱۴۰	آتوربرزین مهر : ۱۳۹
آذر بد مهراسپندان : ۱۰۳	آتورترسه (آذرترسه) : ۱۴۳، ۱۰۷
آذرفریغ نرسیه : ۱۳۹، ۶۱	آتورفویغ (آذرفریغ) : ۱۴۰
آذرکشپ : ۱۶۷	آتورکشپ : ۱۳۹، ۱۳۳، ۸۴
آراستی : ۵۱	آخرو : ۵۱، ۴۲
آرتاکوروکس : ۲۱۰	آخیلوس : ۱۹۷، ۱۸۰
آشیل : رجوع شود به آخیلوس	
آمت (هاملت) : ۱۶۷	

## الف

ابرنگ : ۱۹۰، ۱۰۲	آوشتر : رجوع شود به اوشر
ابرویز : رجوع شود به خسرو دوم	آشتم : ۱۱۴
اتانا : ۱۶۲	آتوروسا : ۱۳۲، ۲۸، ۲۶
اترت : رجوع شود به اترط	آتوروت آسپ : ۳۱
آنرط (آترت ، تریث) : ۱۸۸، ۱۱۶	ائی بی وهو (کی اییوه) : رجوع شود به کی اییوه
۱۹۲ و رجوع شود به تریث	امیریانم خورنشکبه : ۲۹
اخشویرش : ۱۸۲	ایریا : ۲۳
آخوان : رجوع شود به اکوان	آبادغ : ۶۱، ۶۰
اخوان سپید : ۱۴۲	ابن البلخی : ۱۷۶، ۱۷۵، ۱۶۸، ۱۶۵
آداتیس : ۱۷۴، ۴۳، ۳۷	ابن مسکویه : ۱۷۰
اوت خشر : ۲۱۱، ۲۱۰	ابن المقفع : ۲۰۶، ۲۰۵، ۲۰۳، ۲۰۱
آرت خشت : ۹	۲۰۸، ۲۰۷
اوجاسپ (اوجت آسپ) : ۳۷، ۳۶، ۳۴	ابن الندیم : ۲۰۷، ۲۰۶
۴۸، ۴۰، ۴۱، ۴۳، ۵۲، ۶۵، ۹۶	ابوریحان بیرونی : رجوع شود به بیرونی
۱۷۸، ۱۷۷، ۱۷۰، ۱۴۱	ایهام نیت : ۴۵

اوج : رجوع شود به ایرج	آشی : ۴۰
ارخش : ۱۲۸	آغَرَات (اغریرت) : ۸۵، ۵۰، ۲۸، ۲۷
اردشیر اول هخامنشی : ۱۴۴	۲۲۲، ۱۵۲، ۱۲۷، ۸۶
اردشیر بابکان : ۱۴۴	افراسیاب (فراسیاب ، فراسیاب) : ۲۴
اردشیر درازدست : ۱۸۱	۴۶، ۳۱، ۲۹، ۲۸، ۲۷، ۲۶، ۲۵
اردشیر وهمن (کی) : ۲۱۲، ۱۸۱، ۱۴۴	۹۵، ۹۴، ۸۶، ۸۵، ۷۰، ۶۸، ۵۰
ورجوع شود به بهمن (کی)	۱۲۷، ۱۲۶، ۱۱۸، ۱۰۰، ۹۸، ۹۶
آرد و ی سورا آناهیتا : ۲۷، ۱۸، ۱۴	۱۳۲، ۱۳۱، ۱۳۰، ۱۲۹، ۱۲۸
۴۴، ۴۳، ۴۱، ۴۰، ۳۷، ۳۲، ۲۹	۱۵۴، ۱۵۱، ۱۳۶، ۱۳۴، ۱۳۳
آرژوشن : ۱۴۶	۱۶۶، ۱۶۵، ۱۶۴، ۱۶۳، ۱۶۱
آرشن (کوی) : رجوع شود به کی ارش	۱۷۱، ۱۷۰، ۱۶۹، ۱۶۸، ۱۶۷
اروارد دابهار : ۱۱۵	۲۰۰، ۱۹۴، ۱۸۶، ۱۸۵، ۱۷۳
آزی دهاك (اژدهاك، دهاك، ضحاك) :	۲۰۲، ۲۰۱
۱۳۶، ۱۲۹، ۹۴، ۹۲، ۵۱، ۲۳	آكوان (اخوان) : ۲۰۲، ۱۷۱، ۱۴۲
۱۸۶	الانیان : ۱۸۷
اسدی : ۱۹۲	الکسندر : رجوع شود به اسکندر
اسفندیار : رجوع شود به سبتودات	آمش سبتنان (مهرسبتنان ، امشاسبتنان) :
اسکندر : ۲۱۰، ۱۷۴، ۱۶۲، ۱۲۹، ۹۶	۱۳۸، ۱۲۵، ۱۷، ۱۳
۲۱۷، ۲۱۶، ۲۱۵، ۲۱۲، ۲۱۱	اندویمان : ۴۰ رجوع شود به وندر
آشت اورونت : ۴۱	مشی نیش
اشك : ۱۸۹	انكلساریا : ۷۷، ۷۶، ۷۳، ۷۱، ۷۰، ۶۹
اشکانیان : ۱۹۹	۸۱، ۸۹، ۹۱، ۹۳، ۹۴، ۱۰۰
آشم یغنی هُوش : ۲۲۲، ۲۲۰، ۸۷، ۸۵	۱۰۸، ۱۰۷، ۱۰۶، ۱۰۳، ۱۰۱
آشم بهمانی اوشت : ۸۷	۱۲۸، ۱۲۶، ۱۲۳، ۱۱۵، ۱۱۲
آشوزده (اشوزد) : ۲۱۹، ۹۱، ۸۹، ۸۷	۱۳۳، ۱۳۲، ۱۳۱، ۱۳۰، ۱۲۹
۲۲۳، ۲۲۱	۱۴۰، ۱۳۷، ۱۳۶، ۱۳۵، ۱۳۴
اشوزنگ بورودخشت تویییه : ۲۱	۱۵۳، ۱۴۹، ۱۴۴، ۱۴۳، ۱۴۲
	۲۲۴، ۲۲۲، ۲۱۴، ۱۸۸، ۱۷۵

اوسنس کاری* : ۴۶ و رجوع شود به کی کاوس	انگرمی نیو : رجوع شود به اهرمین نوشروان (انوشیروان) : رجوع شود به
اوسی نامه : ۱۱۰، ۱۰۹	خسرو اول
اوشبام : ۱۱۰، ۱۰۹	اوخشیت نمه : ۱۱۰
اوشنر : ۹۵، ۹۸، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۲۱، ۱۵۲	اوداتیس : رجوع شود به اوداتیس
اوشیدر : ۹۸، ۹۷	اودوتاتر : ۲۲۲، ۸۷
اوشیدربام : ۱۱۰	اوروژکی : ۱۰۳
اوشیدرماه : ۹۹	اورواخشیگی : ۱۰۴، ۱۰۳
اونوالا : ۸۶	اورواخشی : ۱۴۶، ۱۴۵
اهرمزد (رجوع شود به اهورمزداه)	اوژ (اوزان) : ۱۳۶، ۱۰۷ و رجوع شود
اهرمین : ۱۳۶، ۱۳۲، ۱۲۹، ۱۱۳، ۹۴	به اوژ و زاب
۱۵۶، ۱۴۶	اوژو : ۱۰۲، ۱۰۱، ۹۵، ۷۸، ۶۷، ۲۳
آهورمزداه (اهورا، اورمزد، اهرمزد) :	۱۲۹، ۱۲۱، ۱۰۸، ۱۰۶، ۱۰۳
۹۶، ۵۹، ۲۵، ۲۲، ۲۱، ۱۹، ۱۳	۱۹۰، ۱۸۷، ۱۷۱، ۱۵۸، ۱۵۲
۱۲۹، ۱۲۵، ۱۲۰، ۱۱۵، ۱۱۴	۲۰۳
۱۴۷، ۱۴۶، ۱۳۸، ۱۳۷، ۱۳۲	اوزوارک : رجوع شود به زواره
۱۵۶، ۱۴۸	اوژبه دانمارکی : ۱۵۰، ۸۰
ایرج : ۱۵۲، ۹۴	اوسدن (کوی) : رجوع شود به کی کاوس
	اوسن (کوی) : « « «

ب

برز فره* : ۱۸۴، ۱۷۱، ۱۶۹، ۱۶۸	باد فره : ۱۷۷
برزبرشتی : ۹۱	باریبه دومنار : ۱۶۰
برزین : ۱۹۲	بارتولومه : ۲۲۳
برون : ۲۰۷	بالدر : ۱۸۰
بزرگمهر : ۱۲۱	بامداد : ۹۷
بستوئیری (بستور) : ۳۶، ۳۵، ۳۴، ۳۳	ببیرزد (برزد) : ۲۲۰، ۹۱، ۸۷، ۲۳
۱۷۷، ۱۷۲	بردای دروغین : ۳
	برزد : ۲۲۰

۱۸۳، ۱۸۲، ۱۸۱، ۱۸۰، ۱۷۲	بشتاسپ، بشتاسف : رجوع شود به
۲۱۴، ۲۱۳، ۲۱۲، ۲۱۰، ۲۰۴	ویشناسپ
۲۱۷	بشوتن : رجوع شود به پیشیوتن
۲۱۴ : بهمن دخت	بلعی : ۱۶۹، ۱۶۵، ۱۶۱، ۱۵۹، ۱۵۸
بی (و بو) : رجوع شود به کیو	۲۱۵، ۲۱۴، ۲۱۳، ۱۸۲، ۱۸۱
بی‌دوسا (بیدیرسا) : رجوع شود به	بن و نیست : ۵۵، ۵۳، ۳۷، ۳۳، ۲۲، ۸
وی تیرسا	۱۹۹، ۱۲۴، ۷۵
بیدرفش : رجوع شود به ویدوفش	بوخت ترسیه (بخت النصر) : ۱۳۷، ۱۰۸
بیرزد : رجوع شود به بشیرزد	۱۷۳
بیرشن (کوی) : رجوع شود به کی بیرش	بورز فرّه : رجوع شود به بورز فره
بیرونی : (ابوریحان) : ۷۷، ۷۸، ۹۵	به آفرید : ۴۲، ۴۱
۱۷۱، ۱۶۰، ۱۵۹، ۱۵۸، ۱۵۷	بهرام (موبد) : ۲۱۳
۱۹۱، ۱۸۹، ۱۸۱، ۱۷۵، ۱۷۳	بهرام و رجاوند : رجوع شود به
۲۱۳، ۱۹۴	و هرام و رجاوند
بیژن : ۲۰۲، ۱۸۵، ۱۷۱	بهمن (کی) : ۱۴۴، ۱۴۳، ۱۳۸، ۱۰۷، ۹۶

## پ

پشنگ : ۱۲۶، ۸۶	پانود واجیریّا : ۱۱۴
پشوتن سنجانا : ۵۹، ۸۰، ۱۱۰، ۱۱۱	پاتر : ۱۶۶
۱۲۷، ۱۱۷، ۱۱۴، ۱۱۳، ۱۱۲	پاکلیارو : ۳۷
۱۳۷، ۱۳۴، ۱۳۳، ۱۳۱، ۱۳۰	پتوچینگه اشتوکان : ۴۳
۱۴۹، ۱۴۴، ۱۴۳، ۱۴۲، ۱۴۱	پشیریک : ۱۹۵
۲۲۱، ۲۲۰، ۲۱۹، ۱۵۲	پشنی : ۱۴۸، ۱۴۶
پوروتخت : رجوع شود به پورودا خشتی	پخشرو : ۱۰۸
پو و چستا : ۴۴	پرزات : ۶۷
پورودا خشتی : ۲۲۱، ۲۱۹، ۹۱، ۸۹، ۸۸	پرویز : رجوع شود به خسرو دوم
۲۲۳	پشن : ۴۱

بیشدادیان : ۹۹	بودوشاسپ : ۵۱
بیشوتن : ۱۲۵ ، ۱۲۳ ، ۱۰۷ ، ۹۷ ، ۸۵	بی تان : ۱۴۶
۲۲۱ ، ۲۱۹ ، ۱۸۳ ، ۱۴۳ ، ۱۳۴	بیران : ۲۰۰ ، ۱۸۵ ، ۱۶۹ ، ۱۶۷ ، ۱۶۴
۲۲۳ ، ۲۲۲	بیروز : ۱۸۶ ، ۹۶
بیشی اوتن : ۱۷۲ ، ۱۵۴ ، ۱۴۳ ، ۸۵	بیسنه : رجوع شود به کی بشین
بیهین : ۱۴۸	بیشداد : ۶۷

## ت

تود (بسر فریدون) : ۱۸۸ ، ۱۲۷	تاز : ۱۰۸
تود براد دیش (تود برات رکه ریش ،	تاوادیا : ۱۲۵ ، ۱۲۳ ، ۱۱۳
براتر و خش) : ۱۴۲	تانی و نت : ۴۱
تود رکه : ۱۹۲ ، ۱۸۸ ، ۱۲۶	تغاریان : ۱۸۷
تود رکه (تود رکه) : ۱۹۲	تغم اودویی (تغم اوروپ ، تهمودت) :
توس : رجوع شود به طوس	۹۸ ، ۹۴ ، ۲۲
توماسپ : ۱۸۹ ، ۲۳	تنسر : ۱۷۶
تیشتری : ۱۴	توج : رجوع شود به تود
	تود (بسر جمشید) : ۱۹۲

## ث

۱۷۵ ، ۱۷۴ ، ۱۷۳ ، ۱۷۱ ، ۱۷۰	ثراتان : ۱۵۲ ، ۱۵۱ ، ۶۸ ، ۲۳
۱۸۳ ، ۱۸۲ ، ۱۸۰ ، ۱۷۸ ، ۱۷۶	توبت (انرط) : ۱۹ ، ۱۴۵ ، ۱۳۹ ، ۱۱۶
۲۰۰ ، ۱۹۳ ، ۱۹۰ ، ۱۸۷ ، ۱۸۴	۲۲۴ ، رجوع شود به انرط
۲۱۳ ، ۲۰۷ ، ۲۰۶ ، ۲۰۲ ، ۲۰۱	توبتی : ۲۴
۲۱۷ ، ۲۱۶ ، ۲۱۵ ، ۲۱۴	تعالبی : ۱۶۲ ، ۱۶۱ ، ۱۲۹ ، ۱۲۷ ، ۳۶
	۱۶۹ ، ۱۶۷ ، ۱۶۶ ، ۱۶۵ ، ۱۶۳

## ج

۱۷۹ ، ۱۷۷	جاماسپ (جاماسپ) : ۱۷۶ ، ۵۲ ، ۳۲
-----------	---------------------------------

جبله بن سالم : ۲۰۷	جمشید (جم) : ۱۸۸ ، ۹۴ ، ۱۱۴ ، ۱۱۹
جریره : ۱۶۷	۱۵۴ ، ۱۵۵ ، ۱۶۲ ، ۱۸۳
جرو و نکهو : ۱۶۸ ، ۱۰۴	۱۹۲
جم (شاهزاده ساسانی) : ۶۴	

## چ

چهر آزاد : ۲۱۳ ، ۲۱۲	چهر مینوک : ۸۵
چهر میان : ۸۵	چهر مین : ۲۲۳ ، ۲۲۱ ، ۸۵

## ح

حبیب یغمائی : ۱۹۲	۱۷۸ ، ۱۸۱ ، ۱۸۲ ، ۱۹۴ ، ۲۰۶
حمزة بن الحسن : ۱۶۰ ، ۱۵۷ ، ۷۸ ، ۷۷	۲۱۳ ، ۲۱۴ ، ۲۱۶ ، ۲۱۷
۱۶۱ ، ۱۶۲ ، ۱۶۷ ، ۱۷۳ ، ۱۷۵	

## خ

خارسی می تیلنی : ۱۷۴ ، ۳۷	خشنواز : ۹۶
خَرزاسف : ۱۷۰	خشتی نی : ۱۹۶ ، ۱۵۰ ، ۱۴۶
خسرو پسر سام : ۱۰۲	خوشید چهر : ۱۲۵ ، ۱۲۳
خسرو (کی) : رجوع شود به کی خسرو	خوردنک : رجوع شود به ابرنک
خسرو انوشک ووبان (خسرو انوشروان) :	خوردنه (خور، قر) : ۲۹ ، ۲۷ ، ۲۵ ، ۱۴
رجوع شود به خسرو اول	۱۵۱ ، ۹۵
خسرو اول : ۱۸۶ ، ۹۷ ، ۹۲ ، ۶۳ ، ۷	خومی (خومیگان) : ۸۷
خسرو دوم ابروین : ۴۳ ، ۷	خی آن (خیون) : ۴۵ ، ۴۱ ، ۳۴ ، ۲۳
خشایارشا : ۲۱۰ ، ۱۸۱ ، ۵۳	۱۴۱ ، ۵۲
خشم : رجوع شود به انشم	

## د

داراب : ۲۱۶ ، ۲۱۵ ، ۲۱۴ ، ۲۱۱	۲۱۲ ، ۲۱۳ ، ۲۱۴ ، ۲۱۵ ، ۲۱۶
دارای اول (دارای اکبر) : ۲۱۱ ، ۱۵۹	۲۱۷

۱۹۷، ۱۹۰، ۱۸۷، ۱۸۵	دارای دوم (دارای داریان، دارای اصغر):
دقیقی : ۳۹، ۳۸، ۳۵، ۳۳، ۱۷۵، ۱۹۱	۹۶، ۱۴۵، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳
۱۹۹، ۱۹۷، ۱۹۵، ۱۹۴، ۱۹۳	۲۱۷، ۲۱۶، ۲۱۵
۲۰۸، ۲۰۴، ۲۰۳، ۲۰۲	دار مستتر : ۸۹، ۷۰، ۹۴، ۹۶، ۱۱۳
دمشقی : ۸۴	۱۹۳، ۱۹۷، ۱۱۸
دمنك (بسنك) : ۱۰۲	دارو : ۲۱۰
دوراسرو : ۱۸۹، ۱۰۴، ۱۰۳، ۹۴	داوبوس : ۲۱۰
دوروشاسب (دوروشپ) : ۱۸۸، ۱۲۷	داري و هوش : رجوع شود به داربوش
دهابهار : ۱۴۹، ۱۴۸، ۱۲۳	اول
دهاك : ۱۴۸، ۱۳۲، ۹۳، ۹۲، ۶۷	داربوش اول : ۱۸۲، ۵۲، ۴۰، ۹۳، ۱
۱۴۹	داربوش سوم : ۲۱۱، ۱۴۵
دينوري : ۱۷۵، ۱۷۳، ۱۶۸، ۱۶۵، ۱۶۰	داشتباني : ۱۴۶
۱۸۴، ۱۸۲، ۱۷۹، ۱۷۸، ۱۷۷	دوشنيك : ۴۱
۲۱۳، ۲۰۲، ۱۹۶، ۱۹۴	درواسيا : ۱۴۷
ديوكس : ۲۱۴	دستان زال : ۱۵۵، ۱۰۳، ۱۰۲، ۷۵
ديوكيدس (دياكو) : ۷، ۲	۱۸۳، ۱۸۲، ۱۸۰، ۱۷۹، ۱۷۱

## ذ

ذوالاذعار : ۱۶۲

## ر

۲۰۴، ۲۰۳، ۲۰۲، ۲۰۱، ۲۰۰	راك : ۱۸۹، ۱۰۳
۲۰۹، ۲۰۸، ۲۰۷، ۲۰۶	رُستَخم (رَأَتْ سَخم، رستم، رستهيم) بسر
رُجن : ۱۸۹، ۱۰۳	دستان : ۱۴۲، ۱۰۲، ۹۸، ۹۵، ۷۵
رخش : ۲۰۳، ۱۹۸، ۱۹۴	۱۶۸، ۱۶۶، ۱۶۴، ۱۶۲، ۱۵۹
رستم بسر فروخ هومزد : ۱۹۸	۱۸۰، ۱۷۹، ۱۷۸، ۱۷۱، ۱۷۰
رُشن : ۶۱	۱۸۹، ۱۸۷، ۱۸۵، ۱۸۳، ۱۸۲
رك : ۱۵۸	۱۹۴، ۱۹۳، ۱۹۲، ۱۹۱، ۱۹۰
رودابه (روتابنك) : ۲۰۳، ۱۹۳	۱۹۹، ۱۹۸، ۱۹۷، ۱۹۶، ۱۹۵

روژنبرک : ۲۲۴

رهام : ۱۸۶

رومولوس و رومولوس : ۱۰۸

## ز

۸۷، ۷۹، ۵۴، ۵۳، ۵۲، ۵۱، ۴۷

۱۳۴، ۱۳۳، ۱۲۵، ۱۱۳، ۹۴

۱۴۸، ۱۴۷، ۱۴۲، ۱۳۸، ۱۳۷

۲۰۷، ۱۷۶، ۱۷۵، ۱۵۵، ۱۵۱

۲۲۱

زربادوس : ۱۷۴، ۴۳، ۳۸

زوبیر (پسر ساسان) : ۲۱۲

زوبیر (پسر لهراسپ) : رجوع شود به

زمیری و زمیری

زنگیاب (زمینی گو) : ۹۸، ۹۵، ۵۰، ۲۸

۱۳۳، ۱۲۸

زو : رجوع شود به زاب و اوژو

زواره : ۱۸۳، ۱۸۲، ۱۷۹، ۱۰۲

زوتنبرک : ۱۸۱، ۱۷۶، ۱۵۸

زاب، زاک (= زو، زاو) : ۱۳۰، ۷۸

۱۹۴، ۱۹۱، ۱۵۹، ۱۵۸، ۱۵۲

۲۰۴، ۲۰۳ رجوع شود به اوژو و اوژو

زاخانو : ۱۶۰، ۱۵۸، ۷۹

زال، زال زو : رجوع شود به دستان

زَنَم : ۱۲۶

زَمیری و میری (زوبیر) : ۳۴، ۳۳، ۳۲

۴۳، ۴۲، ۳۹، ۳۸، ۳۷، ۳۶، ۳۵

۱۷۳، ۱۷۲، ۱۴۳، ۱۳۷، ۱۰۷، ۶۵

۱۷۷

زمینی گو : رجوع شود به زنگیاب

زواسب : ۴۳

زوتشت (زوتوشتر) : ۱۱، ۹، ۵، ۴، ۲

۴۵، ۴۴، ۴۲، ۳۶، ۲۲، ۱۹، ۱۷

## س

سَبّ اَنیاسپ : ۱۹۲، ۱۸۸، ۱۲۶

سَبْرَنک : ۱۰۲

سپنودات (سپندیاد، سفندیاد، اسفندیار) :

۵۲، ۴۱، ۳۹، ۳۸، ۳۵، ۳۳، ۳۰۲

۱۷۲، ۱۶۱، ۱۴۴، ۱۴۳، ۱۰۷، ۹۶

۱۸۳، ۱۸۰، ۱۷۹، ۱۷۸، ۱۷۷

۱۹۸، ۱۹۶، ۱۹۵، ۱۹۴، ۱۹۳

۲۰۶، ۲۰۵، ۲۰۴، ۲۰۲، ۲۰۱

۲۱۲، ۲۰۸، ۲۰۷

سارکن اول : ۱۰۸

ساسان (پسر بهمن) : ۲۱۷

ساسان (جد ساسانیان) : ۲۱۴، ۲۱۲

ساسانیان : ۱۵۵، ۱۴۴، ۱۰۹، ۹۸، ۶۴

۲۱۷، ۲۱۲، ۱۹۹، ۱۸۶

سام : ۱۰۳، ۱۰۲، ۹۲، ۹۱، ۸۱، ۲۳

۱۵۰، ۱۴۹، ۱۴۵، ۱۳۹، ۱۱۶

۱۹۱، ۱۸۹، ۱۸۸، ۱۸۷، ۱۸۵

۲۲۲، ۲۲۲، ۱۹۹، ۱۹۳



سبی تَه : ۵۱	سلام نسر : ۵۵
سَبین زَاوُوشَك : ۴۱	سَلیمان : ۱۶۸
سَرَّاش (سروش) : ۱۷	سیرامیس : ۲۱۷، ۲۱۶، ۲۱۳
سَرَسَتوک : ۱۲۲	سنت نوما : ۱۹۶
سرو : ۱۰۸	سندباد بحری : ۱۴۷
سروش : ۱۴۹	سودابه (سوتابك ، سوتایه) : ۹۵، ۹۸
سرو و د : ۱۴۵، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۹۲	۲۰۰، ۱۶۵، ۱۶۳
۱۹۶	سوشنس : ۶۱
سَریت ( معاصر کیکاوسی ) : ۱۱۷، ۱۱۶	سوشیانس : ۹۸، ۸۸، ۴۳، ۹۹، ۱۲۲
۱۵۵	۱۴۹، ۱۴۸، ۱۳۶، ۱۳۵، ۱۳۴
سَریت (اُزخاندان وِسرپ) : ۱۳۹	سهراب : ۲۰۳، ۲۰۲، ۱۶۶
سَریر : ۱۷۳	سیاوشن (سیاوش) : ۱۰۷، ۹۵، ۸۲، ۴۷
سُعی : ۱۶۵، ۱۶۳	۱۲۷، ۱۲۶، ۱۲۵، ۱۲۲، ۱۱۸
سَفنداد اتس : ۳	۱۶۴، ۱۶۳، ۱۶۱، ۱۵۴، ۱۳۴
سَفندیاز ، سَفندیار : رجوع شود به	۱۷۰، ۱۶۹، ۱۶۷، ۱۶۶، ۱۶۵
سَپتودات	۲۰۳، ۲۰۱، ۲۰۰، ۱۸۱، ۱۷۲
	سیروس : رجوع شود به کودوش
	سیمرغ : ۲۰۸، ۲۰۲، ۱۹۳، ۱۸۰

## ش

شارباتیه : ۴۶	شمران، شمیران دخت : ۲۱۳
شاهپور (سرهرمز) : ۹۶	شناوینك : ۱۴۶
شعیب : ۲۱۶	شهر آزاد : رجوع شود به چهر آزاد
شفاد (شفای) : ۱۸۳، ۱۸۲	شیداصب : ۱۹۲
شَمَر بن برعش : ۱۷۷، ۱۶۲	شیدر : ۶۰
	شیده : ۱۶۹

## ض

ضجاک : رجوع شود به ازی دهاک

## ط

طهاسب : رجوع شود به توماسب	۱۵۷، ۱۲۷، ۱۰۴، ۹۶، ۹۰، ۸۹
طهمورث : رجوع شود به تخم اوروی	۱۶۳، ۱۶۲، ۱۶۰، ۱۵۹، ۱۵۸
طودک : رجوع شود به تودک	۱۶۹، ۱۶۸، ۱۶۷، ۱۶۶، ۱۶۵
طوس : ۸۲، ۸۷، ۸۹، ۹۰، ۹۳	۱۷۶، ۱۷۵، ۱۷۳، ۱۷۱، ۱۷۰
۱۳۵، ۱۳۶، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۴	۱۸۶، ۱۸۴، ۱۸۲، ۱۸۱، ۱۷۷
۱۶۴، ۱۶۸، ۱۸۴، ۲۲۱، ۲۲۰	۱۹۴، ۱۹۰، ۱۸۹، ۱۸۸، ۱۸۷
۲۲۴، ۲۲۳	۲۱۴، ۲۱۳، ۲۰۴، ۲۰۲، ۱۹۵
	۲۱۵

## ع

عقبا : ۱۹۳	علی بابا : ۱۹۴
	علی بن عبیده الربعانی : ۲۰۶

## ف

فردا خشت خومبیکان : ۸۷، ۱۹۰، ۲۲۱	فراجیه : ۱۱۴
۲۲۲	فراسیاب : رجوع شود به افراسیاب
فردا خشتی : ۸۷	فراشتا، فراشت : ۱۰۳، ۱۰۴
فردو یک سرخ زیش (باب و روس) : ۸۰	فرامرز : ۱۷۹، ۱۸۲، ۱۸۳
۱۵۰	فرانک (دختر و هجرکا) : ۱۵۷
فردوسی : ۴۰، ۸۹، ۹۳، ۱۰۲، ۱۰۸، ۱۵۷	فرانک (مادر کی ابویه) : ۱۰۳، ۱۰۴
۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳	۱۰۹، ۱۱۰، ۱۵۸
۱۶۵، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰	فرانک، فرانک (دختر بهمن) : ۲۱۴
۱۷۱، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۸	فرا یاز : ۱۰۴
۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۸۷	فرا یزنت : ۱۰۴
۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۲۰۰	فربغ : رجوع شود به آنور فربغ
۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۶، ۲۰۷	فرتخت (فردا خشت) خومبیکان : رجوع
۲۰۸، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶	شود به فردا خشت خومبیکان

فرهاد : ۱۸۵	فرزدنو : ۴۴
فریبا : ۱۰۳	فرش : ۹۵، ۹۴
فریان ویسپ : ۱۲۷	فرش اوستر : ۵۲، ۴۴، ۳۲
فریرز : ۱۷۴، ۱۷۱، ۱۶۸	فرشت : ۱۰۳
فریدون : ۱۰۹، ۱۰۸، ۱۰۰، ۹۴، ۹۲، ۶۸	فرنگ : رجوع شود به فرانک
۱۵۱، ۱۲۷، ۱۲۱، ۱۱۴، ۱۱۳	فرانکریساک : رجوع شود به افراسیاب
۱۹۹، ۱۹۲، ۱۹۱، ۱۸۸، ۱۵۲	فرنگرین : رجوع شود به افراسیاب
ورجوع شود به ثراثون	فرنگیس : ۱۶۳، ۱۲۷
فثوتن : رجوع شود به پیشوتن	فرنی : ۱۱۰، ۱۰۹، ۴۴
فلیپ مقدونی (فیلپوس، فیلپوس) : ۲۱۶	فرود : ۱۸۴، ۱۶۸
	فروشی : ۱۵۱، ۱۴۷، ۱۴

## ق

قباد (پادشاه کیانی) : رجوع شود به کی کواذ (کی قباد)	قارن : رجوع شود به کارن
	قباد (پادشاه ساسانی) : ۹۶، ۶۴، ۶۳، ۷
	۲۰۶، ۹۷

## ک

کتابون : ۱۷۴، ۴۳، ۴۲	کاوس : رجوع شود به کی کاوس
کنزیاس : ۳۰۲	کارادوو : ۲۰۵
کرپنان : ۱۴۰، ۵۲، ۴۵، ۲۵، ۱۱	کارن (قارن) : ۲۰۰، ۱۹۹، ۱۸۶
کرژم (قرژم) : رجوع شود به کوارسمن	کالیستن دروغین : ۲۱۱
(کوارژم)	کامک : ۲۱۱
کرساسپ (کرشاسپ) : ۹۲، ۸۱، ۲۳	کاوس (بسر قباد) : ۶۳
۱۴۵، ۱۳۶، ۱۱۶، ۱۰۱، ۱۰۰	کاوس : رجوع شود به کی کاوس
۱۵۰، ۱۴۹، ۱۴۸، ۱۴۷، ۱۴۶	کاوک : ۱۹۹، ۱۸۶، ۶۷
	کبوذ : ۱۴۸

کوی سیاوشن: رجوع شود به سیاوشن (سیاوش)	۱۵۹، ۱۵۴، ۱۵۳، ۱۵۲، ۱۵۱
کوی کوات: رجوع شود به کی کوات	۱۹۱، ۱۹۰، ۱۸۹، ۱۸۸، ۱۸۷
کوی ویشناسپ: رجوع شود به کی ویشنا-پ	۲۲۰، ۱۹۷، ۱۹۶، ۱۹۵، ۱۹۲ ۲۲۴، ۲۲۱
کوی هنوسروه: رجوع شود به کی خسرو کومن (Cumont): ۱۲۲، ۸۸، ۵۳	کرسوز (کرسوزده): ۳۱، ۲۷، ۲۵، ۲۴، ۱۶۴، ۱۳۴، ۱۳۱، ۱۲۷، ۸۶، ۵۰
کویان، کیان: بیشتر صحایف این کتاب.	۱۷۰، ۱۶۹، ۱۶۶
کی آذر بوزد: ۶۰	کریستن سن: ۱۹۲، ۱۶۹، ۱۲۱
کی ایوه (کی ایوه): ۱۰۱، ۴۷، ۲۴، ۲۳	کریمان: ۱۹۳، ۱۹۰
۱۹۰، ۱۰۸، ۱۰۷، ۱۰۳، ۱۰۲	کسلر: ۱۹۰
۱۷۲، ۱۵۹، ۱۵۴، ۱۳۵، ۱۱۰	کلان هوآد: ۱۹۲
۲۲۰	کمگه: ۱۴۸
کی اردشیر: رجوع شود به اردشیر و همن	کوئتم خود ننگه: ۳۰
کی ارش (کی آوشن): ۴۷، ۲۴، ۲۳	کواذ (کوات): رجوع شود به قباد
۱۷۲، ۱۱۱، ۱۱۰، ۱۰۷	کوات (کواذ): رجوع شود به کی کوات
کی اوچی (کی اوز): ۱۷۲، ۱۷۱، ۱۳۶	کواوسن (کواوز): ۱۷۷، ۳۶، ۳۳
کی اوس: رجوع شود به کی کاوس	کوروش: ۲۱۰، ۱۸۲، ۱۷۶، ۱۵۵، ۷، ۲
کی بهمن: رجوع شود به بهمن (کی)	کوشید: ۱۶۷
کی بیرش: ۱۱۱، ۱۰۷، ۴۷، ۲۴، ۲۳	کوی ائو ووت اسپ: رجوع شود به کی لهر اسپ
۱۷۲	کوی ائی پی و هو: رجوع شود به کی ایوه
کی بشین (کی یسین): ۱۱۱، ۴۷، ۲۴، ۲۳	کوی اوشن: رجوع شود به کی اوشن
۱۷۳، ۱۷۲، ۱۳۶	کوی اوسن، کوی اوسدن، کوی اوسنس:
کی خسرو: ۳۱، ۲۷، ۲۶، ۲۵، ۲۳، ۷، ۲	رجوع شود به کی کاوس
۶۳، ۵۴، ۵۱، ۵۰، ۴۸، ۴۶، ۴۲	کوی بیرشن: رجوع شود به کی بیرش
۱۱۸، ۱۱۱، ۱۰۷، ۱۰۰، ۹۶	کوی یسین (یسینه): رجوع شود به کی بشین
۱۳۰، ۱۲۷، ۱۲۵، ۱۲۴، ۱۲۲	

۲۱۶	۱۳۶، ۱۳۵، ۱۳۴، ۱۳۳، ۱۳۲
کی لهراسپ : ۹۶، ۴۸، ۴۵، ۳۶، ۳۱	۱۵۳، ۱۴۹، ۱۴۸، ۱۴۲، ۱۳۹
۱۳۷، ۱۳۶، ۱۰۷، ۱۰۱، ۱۰۰	۱۶۶، ۱۶۴، ۱۶۱، ۱۵۵، ۱۵۴
۱۷۲، ۱۸۱، ۱۵۷، ۱۵۵، ۱۵۳	۱۷۱، ۱۷۰، ۱۶۹، ۱۶۸، ۱۶۷
۲۰۸، ۲۰۴، ۱۷۷، ۱۷۴، ۱۷۳	۲۰۱، ۱۹۹، ۱۸۵، ۱۷۳، ۱۷۲
کی منوش : رجوع شود به منوش	۲۲۲، ۲۲۱، ۲۰۲
کی وهرام : رجوع شود به وهرام	کی فاشین : رجوع شود به کی بشین
کی ویشناسپ (کی گشتناسپ، کی بشتناسپ)	کی کاوس (کی قاووس) : ۴۶، ۲۴، ۲۳
۴۱، ۳۳، ۳۲، ۳۱، ۲۳، ۱۷، ۸، ۲، ۱	۱۰۷، ۱۰۰، ۹۵، ۷۸، ۶۳، ۵۰
۳۵، ۳۴، ۳۳، ۴۸، ۴۵، ۴۳، ۴۲	۱۱۵، ۱۱۴، ۱۱۳، ۱۱۲، ۱۱۱
۴۳، ۴۲، ۴۱، ۴۰، ۳۹، ۳۸، ۳۶	۱۲۶، ۱۲۲، ۱۲۱، ۱۱۷، ۱۱۶
۹۶، ۸۵، ۵۴، ۵۲، ۵۱، ۴۸، ۴۵	۱۵۴، ۱۵۰، ۱۳۶، ۱۳۳، ۱۳۲
۱۳۷، ۱۳۶، ۱۳۴، ۱۱۶، ۱۰۷	۱۶۲، ۱۶۱، ۱۶۰، ۱۵۹، ۱۵۵
۱۴۲، ۱۴۱، ۱۴۰، ۱۳۹، ۱۳۸	۱۶۸، ۱۶۶، ۱۶۵، ۱۶۴، ۱۶۳
۱۵۹، ۱۵۵، ۱۴۵، ۱۴۴، ۱۴۳	۱۸۶، ۱۸۱، ۱۷۴، ۱۷۲، ۱۷۰
۱۷۷، ۱۷۶، ۱۷۵، ۱۷۴، ۱۷۲	۲۰۹، ۲۰۱، ۲۰۰، ۱۹۵
۱۹۹، ۱۹۴، ۱۸۰، ۱۷۹، ۱۷۸	کی کوات (کی قباد) : ۲۴، ۲۳، ۷، ۲
۲۱۷، ۲۱۲، ۲۰۷، ۲۰۴	۱۰۶، ۱۰۰، ۹۶، ۶۸، ۴۸، ۴۷
کیدان : ۱۶۴، ۱۲۷	۱۵۲، ۱۱۱، ۱۱۰، ۱۰۸، ۱۰۷
کیسه : رجوع شود به کی اپیوه	۱۵۹، ۱۵۸، ۱۵۷، ۱۵۵، ۱۵۳
	۲۰۲، ۱۹۹، ۱۹۴، ۱۷۳، ۱۷۱

## گ

کنوش اورون : ۲۰	کاک وخش : ۱۰۳
کنومات : ۳	کاو اوک دات : ۱۵۶، ۱۲۱، ۹۴
ک اوئی : ۲۲۳، ۲۲۱، ۹۰	کایکر : ۱۷۸، ۳۷
گرامیک کرت (گرامی کرد) : ۳۸، ۳۵	کنورو : ۲۲۰، ۱۳۵
کروی (دروی-درو) : ۱۶۹	کنوروی : ۱۳۵

کودرزیان: ۲۰۵،۲۰۲،۲۰۰	کزرکس: ۲۱۰
کودنک: رجوع شود به ابرنک	کسشم: رجوع شود به ویشتم
کوشورون: ۱۴۷	کشتاسپ (کی): رجوع شود به کی ویشناسپ
کوکشنب: ۶۱،۶۰	کشپ: رجوع شود به آذر کشپ
گیرکاس: ۱۵۹	کشواد: ۱۹۹،۱۸۵،۱۸۴
کیو (ویو، بی): ۱۶۴،۹۰،۸۷،۷۵،۴۷	کندرؤ: ۱۴۸،۱۴۶
۲۰۱،۱۹۹،۱۸۵،۱۷۳،۱۷۱	کندهره (کندهاوس): ۱۹۶،۱۹۵
۲۲۴،۲۲۱،۲۰۲	کوپندشاه: ۲۲۳،۲۲۲،۲۲۱،۲۱۹،۸۶
کیومرد (کیومرت، کیومرت، کیه مرتن)	کوتوالد: ۱۶۰،۷۷
۲۲۱،۱۵۶،۹۴،۸۸،۷۸،۶۷،۶۶	کودرؤ: ۱۶۸، ۶۴،۹۱،۹۰،۸۷،۷۵
کیه مرتن: ۶۶	۱۸۶،۱۸۵،۱۷۳،۱۷۰،۱۶۹
	۲۲۴،۲۲۳،۲۰۰،۱۹۹

ل

لومل: ۱۴۸،۱۳۵،۳۲،۱۵	لانکلوآ: (Langlois): ۱۹۸،۱۸۶
لویدجرج: ۵۷	لرن: ۱۲۲
لهراسپ: رجوع شود به کی لهراسپ	لوایسترائج: ۱۷۰،۱۵۸

م

طبری	ماد (قوم): ۹
مر کندک (مهر کندک): ۱۰۲	مارکوآرت: ۱۰۸،۹۹،۹۷،۸۴،۸۳
مزداه، مزداه، هور: ۵۳	۲۰۵،۱۹۸،۱۹۵،۱۸۵،۱۳۴
مزدک: ۲۰۶،۹۷	۲۲۴
مسودی: ۱۶۳،۱۶۲،۱۶۰،۹۵،۷۸،۷۷	ماکروخشیر (مقروشیر): ۱۸۱
۱۷۶،۱۷۵،۱۷۳،۱۶۸،۱۶۵	ماه کشنسپ: ۶۱
۱۹۴،۱۹۰،۱۸۹،۱۸۴،۱۸۲	ماه ونداد: ۶۰
۲۰۶،۲۰۵،۲۰۴،۲۰۳،۲۰۱	مئید یو ای مائنگه: ۵۱
۲۱۳	محمد بن جریر طبری: رجوع شود به

موسی : ۱۰۸	مسودی مروزی : ۱۸۳
موسی خوردنی : ۱۹۸	مشیک و مشیانک : ۹۴، ۷۸، ۶۶
مول (ژول) : ۱۹۰	مطهر بن طاهر : ۱۶۵، ۱۶۳، ۱۶۱، ۱۶۰
مهدی : ۱۵۰	۱۷۵، ۱۷۳، ۱۶۸
مهراب : ۱۹۳	مقروشر : ۱۸۱
مهران (خاندان) : ۱۸۶	منو : ۲۳
مهر ترسه : ۱۴۴، ۱۰۷	منوچهر : رجوع شود به منوشچهر
مهران : ۸۴	منوش : ۱۷۳، ۱۷۲، ۱۵۸، ۱۳۶، ۱۰۷
میترو ترسه : رجوع شود به (مهر ترسه)	منوشچهر : ۹۵، ۹۴، ۷۰، ۶۸، ۴۳، ۲۳
میشتر (میترا) : ۱۲۲، ۴۹، ۲۱، ۱۹، ۱۴	۱۲۸، ۱۰۶، ۱۰۴، ۱۰۳، ۱۰۰
۱۵۱	۱۵۹، ۱۵۷، ۱۵۳، ۱۵۲، ۱۳۰
میشدرات : ۱۸۵	۱۹۳، ۱۸۹، ۱۸۷
مینوغ ماه : ۶۱، ۶۰	منیژه : ۲۰۲، ۱۷۱
میلاد : ۱۸۵	مودی : ۲۲۴، ۲۱۳، ۱۰۸، ۹۷، ۷۶، ۱
میّه : ۱۵، ۱۴	

## ن

ناهد : ۴۲	نرسی (نرسیه ، نرسک و یونکهان) :
نثوترا (نوذرا) : ۴۳، ۴۲، ۴۰، ۳۹، ۳۲، ۳۱	۲۲۳، ۱۸۹، ۸۸، ۸۷
۱۳۷، ۹۴، ۹۰، ۸۹، ۸۷، ۵۱، ۴۴	نروی : ۵۰
۱۸۶، ۱۸۴، ۱۶۴، ۱۵۸، ۱۳۹	نریمان (بدو کرشاسپ) : ۱۸۹، ۱۸۸
۲۲۴، ۱۹۹، ۱۹۴، ۱۸۷	۱۹۳
نیرمنه : ۱۹۰	نریمان (نواده کرشاسپ) : ۱۹۱، ۱۹۰
نیریوسنگه : رجوع شود به نیریوسنگ	۱۹۲
نبو کدونسر (نبو خدونسر) : ۱۳۷، ۱۰۸	نسور، نسطور : رجوع شود به بستویری
۲۰۸، ۱۷۳، ۱۵۶	(بستور)
نرسای : ۸۸	نسر گیاوان : ۸۸
نرسس آکینیان : ۱۹۸	نضر بن الحاوت : ۲۰۷
نرسک وی وائیک : ۸۸	

نولهک : ۱۷۴، ۱۰۰، ۹۶، ۹۱، ۶۳	نوهین : ۱۴۹، ۹۱
نمرو : ۱۵۹	نی برک : ۹۱، ۸۵، ۷۱، ۶۹، ۶۲
نوزر : رجوع شود به ثوتر	نیربوسنگ (شیربوسنگه) : ۱۱۸، ۸۸
نوزران (نوزرگان) : ۱۵۸	۱۴۹، ۱۲۲
نوزریان : رجوع شود به ثوتر	نیکلسن : ۱۵۸
	نیویک : ۱۴۶

## و

وات : ۱۴۷	و کتر گا : ۱۵۷، ۱۰۹، ۱۰۴
وادید کتا : ۱۷۷، ۵۲، ۴۵، ۴۲، ۴۱	و کرگان : ۱۳۱
وای : ۱۳۵	ولف : ۳۲
وایو : ۱۳۶، ۳۱	ولکش (بلاش) : ۱۷
وآسک (ویسه) : ۱۶۴، ۱۲۳، ۸۲، ۴۳	ولوکس : رجوع شود به ولکش
۲۰۰، ۱۸۵	و ندرمنی نیش : ۴۰
ووترغن : ۱۴	ونگهو جرو : ۱۰۴
وَرشودانی ن : ۱۴۶	ون هروسپ تخسک : ۸۷
وَرُون : ۲۱	ون بودیش : ۲۲۲، ۲۲۱، ۲۱۹، ۸۷، ۸۵
وَروی : ۱۶۹	۲۲۳
وست : ۱۰۶، ۱۰۳، ۱۰۱، ۷۵، ۷۱، ۵۹	وولرس : ۱۷۵، ۱۷۳، ۱۶۷، ۱۶۰
۱۳۳، ۱۲۹، ۱۲۸، ۱۱۱، ۱۰۷	۱۹۳، ۱۹۲، ۱۹۰، ۱۸۲، ۱۷۹
۱۴۸، ۱۴۴، ۱۴۳، ۱۴۱، ۱۳۷	۲۱۳، ۲۰۶
۲۱۲، ۱۸۸، ۱۵۳	و هجر گا : ۱۵۷، ۱۰۹، ۱۰۴، ۱۰۳
وسترگارد : ۸۹، ۸۷، ۸۵، ۸۱، ۷۹، ۷۷	و هرا و رچاوند : ۲۲۴، ۹۷
۹۹، ۹۱	و هستان : ۳۴
وسفافید : رجوع شود به و سپان فریا	و همن : رجوع شود به بهمن
وسک : رجوع شود به و آسک	



۲۲۴،۱۸۴	وهمن اودشیر : ۲۴۴
ویرپ : ۱۳۹	وهومن : رجوع شود به بهمن
ویسه : رجوع شود به واسک	وهونمه : ۲۲۳،۹۰
ویشتاسپ هخامنشی : ۵۲،۱۱،۶،۲،۱	وهیجرو : ۱۵۷،۱۰۹،۱۰۴،۱۰۳
ویشتاسپ (کی) : رجوع شود به کی	وی تیرسا : ۱۵۸،۱۵۷،۱۱۰،۱۰۴
ویشتاسپ	ویدرفش : ۳۹،۳۸،۳۴،۳۳
ویگرد : ۶۷	ویژن (ویجن) : رجوع شود به یژن
ویلیز جاکسن : ۱۴۰	ویسپان فریا : ۱۶۳،۱۳۶،۱۳۳،۱۲۷
ویو : ۲۲۳،۱۳۵،۹۰،۸۷،۳۱،۲۶،۱۴	۱۶۴
ویوان : رجوع شود به گتونی	ویسپ تورو : ۴۱
ویونگهان : ۲۲۳،۸۸،۸۷	ویست اورو (= ویستهم، ویستخم، گسنهم) :
	۱۷۱،۱۵۴،۹۰،۸۹،۴۴،۴۳،۳۹



هباک : رجوع شود به هومایا	هاملت : رجوع شود به آملت
همای : ۲۱۵،۲۱۴،۲۱۳،۲۱۲،۱۷۷،۹۶	هنویشث : ۲۲۰،۱۵۴،۱۳۵
۲۱۷	هنوسرو (کوی) : رجوع شود به کی خسرو
همای (دختر گشتاسپ) : رجوع شود به	هنوشینگه : ۲۲، ۶۷ و رجوع شود به
هومایا	هوشنگ
هوآوت : ۱۶۰	هقتالان : ۱۸۷،۱۸۶،۹۸،۹۷،۹۶
هوتنوسا : ۴۲،۴۰،۳۰،۳۸،۳۲،۳۱،۱۷	هخامنشیان : ۲۱۸،۵۶،۵۵،۵۳،۱۰،۸،۱
۱۳۸،۵۲،۴۴،۴۳	مذا گوش : ۱۲۲
هودات : ۱۷۴،۳۸	هرتسفلد : ۴۰، ۳۰، ۱۲، ۶، ۵، ۴، ۳، ۲، ۱
هوسروه : رجوع شود به کی خسرو	۱۰۲، ۹۰، ۸۵، ۸۴، ۸۳، ۸۲، ۴۴
هوشنگ : ۱۲۱، ۹۴، ۶۷ و رجوع شود به	۱۴۰، ۱۲۸، ۱۲۴، ۱۰۸، ۱۰۳
هوشینگه	۲۱۷، ۱۷۴، ۱۶۲، ۱۴۲
هوشیدوماه : رجوع شود به اوشیدر	هرتل : ۴۰، ۲، ۱
هوگو : رجوع شود به هوو	هرودت : ۱۲۹، ۲

هو۱: ۲۲۲، ۱۷۰	ه۱: آن: رجوع شود به خ۱: آن و رجوع شود به خ۱: یون
هو۱: ۱۷۷، ۵۲، ۴۴، ۴۲، ۴۱	ه۱: آن: ۱۴۶
هو۱: ۴۳، ۳۷	ه۱: آن: ۱۷۴
هو۱: ۵۳، ۴۰، ۳۲	ه۱: آن: رجوع شود به هفتالان
هو۱: ۴۴	ه۱: آن: ۹۹

## ی

یزدگرد دوم: ۹۶	یو۱: ۱۳۵
یزدگرد سوم: ۹۷	یو۱: ۱۳۵، ۸۹
یم: ۱۱۹	یو۱: ۱۸۲، ۱۷۶، ۱۷۳، ۱۳۷، ۶۶
یوستی: ۱۹۰، ۱۰۴، ۹۵، ۸۱	یو۱: ۹۴، ۸۸، ۶۴، ۵۹، ۲۲
یوشت فریگان: ۲۲۳، ۲۲۰	یو۱: ۱۵۳، ۱۵۰، ۱۳۹، ۶۱۹، ۱۱۳
	۲۲۱

# انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب

## مجموعه منون فارسی

تألیف	نام کتاب
باهتمام مدرس رضوی	۱ - دیوان انوری (جلد اول)
» ایرج افشار	۲ - تاریخ یزد
» محمد تقی دانش پژوه	۳ - جامع التواریخ (اسماعیلیان)
» دکتر ذبیح الله صفا	۴ - داراب نامه (جلد اول)
» مدرس رضوی	۵ - دیوان انوری (جلد دوم)
» حبیب یغمائی	۶ - قصص الانبیاء
» دکتر حشمت مؤید	۷ - مقامات ژنده پیل
	محمد غزنوی
» هیوبرت دارک	۸ - سیر الملوك
» ایرج افشار	۹ - مسالك و ممالك
» دکتر منوچهر ستوده	۱۰ - مهمان نامه بخارا
» محمد تقی دانش پژوه	۱۱ - تحفه
» دکتر عبدالعلی طاعتی	۱۲ - صحاح الفرس
» جلال الدین همائی	۱۳ - دیوان عثمان مختاری
» دکتر ذبیح الله صفا	۱۴ - داراب نامه (جلد دوم)
» دکتر سید صادق گوهرین	۱۵ - منطق الطیر
» محمد تقی دانش پژوه	۱۶ - مختصر نافع
» ایرج افشار	۱۷ - اسکندر نامه
» دکتر محمدعلی موحد	۱۸ - حدیقه الحقیقه
	ابوالفتح بن مطهر

## مجموعه ایرانشناسی

دکتر محمد معین	دکتر گیرشمن	۱ - ایران از آغاز تا اسلام
دکتر محسن صبا	سولتیکف	۲ - مسافرت به ایران
دکتر عبدالله فریار	دیماند	۳ - راهنمای صنایع اسلامی
عبدالحسین میکه	لوسین بووا	۴ - برمکیان
غ . وحید مازندرانی	رابینو	۵ - مازندران و استرآباد
دکتر ذبیح الله صفا	کریستن سن	۶ - کیانیان
محمد پروین گنابادی	ابن خلدون	۷ - مقدمه ابن خلدون (جلد اول)
چندتن از فضلا	تحت نظر ا . ج . آربری	۸ - میراث ایران
خانبابا مشار	-	۹ - فهرست کتب چاپی فارسی (جلد اول)
مسعود رجب نیا	کلاویخو	۱۰ - سفرنامه کلاویخو
دکتر محمد علی موحد	ابن بطوطه	۱۱ - سفرنامه ابن بطوطه
مسعود رجب نیا	ادوارد براون	۱۲ - طب اسلامی
دکتر رضا زاده شفق	هرمان اته	۱۳ - تاریخ ادبیات فارسی
دکتر عیسی بهنام	چندتن از خاورشناسان	۱۴ - تمدن ایرانی
محمد پروین گنابادی	ابن خلدون	۱۷ - مقدمه ابن خلدون (جلد دوم)
محمود عرفان	لسترنج	۱۵ - سرزمینهای خلافت شرقی
فتحعلی خواجه نوریان	آرمینیوس وامبری	۱۶ - سیاحت درویشی دروغین
مسعود رجب نیا	اروج بیک بیات	۱۸ - دون ژوان ایرانی
محمد سعیدی	پروکوپیوس	۱۹ - جنگهای ایران و روم
منوچهر امیری	پروفسور لمتون	۲۰ - مالک و زارع
محمد علی نجاتی	ابن عربشاه	۲۱ - زندگی شگفت آور تیمور
دکتر عبدالحسین نوائی	-	۲۲ - اسناد و مکاتبات تاریخی
-	-	۲۳ - بیست مقاله تقی زاده
دکتر محمد ابراهیم آیتی	ابن واضح یعقوبی	۲۴ - تاریخ یعقوبی (جلد اول)
مهندس رضا مشایخی	کرنفون	۲۵ - کوروش نامه
خانبابا مشار	-	۳ - فهرست کتب چاپی فارسی (جلد دوم)
مهین دخت صبا	فردریچاردز	۳۱ - سفرنامه فردریچاردز
دکتر محمد ابراهیم آیتی	ابن واضح یعقوبی	۳۲ - البلدان
» »	ابن واضح یعقوبی	۳۱ - تاریخ یعقوبی

## مجموعه ادبیات خارجی

نام کتاب	اثر	ترجمه
۱ - ویلهلم تل	شیلر	محمد علی جمالزاده
۲ - تریستان و ایزوت	ژوزف بدیه	دکتر پرویز خانلری
۳ - پدران و پسران	تورگنیف	دکتر مهری آهی
۴ - باباگوریو	بالزاک	ادوارد ژوزف
۵ - ایلپاد	همر	سعید نفیسی
۶ - اگمنت	گوته	دکتر هوشیار
۷ - تراژدی قیصر	شکسپیر	فرنگیس شادمان
۸ - مائده‌های زمینی	آندره ژید	دکتر سیروس ذکاء
۹ - سه نمایشنامه	سوفوکل	محمد سعیدی
۱۰ - شوهر دلخواه	اسکار وایلد	پرویز مرزبان
۱۱ - اشعار منتخب	ویکتور هوگو	نصرت‌الله فلسفی
۱۲ - الکتر	سوفوکل	محمد سعیدی
۱۳ - گرسنه	کنوت هامسون	دکتر غلامعلی سیار
۱۴ - بیست داستان	پیراندلو	دکتر زهرا خانلری
۱۵ - دون کارلوس	شیلر	محمد علی جمالزاده
۱۶ - چرم ساغری	بالزاک	م. ا. به آذین
۱۷ - سرخ و سیاه	استاندال	عظمی نفیسی
۱۸ - سفرنامه گالیور	سوئفت	منوچهر امیری
۱۹ - قهرمان عصر ما	لرماتف	دکتر مهری آهی
۲۰ - راهزنان و توطئه فیسکو	شیلر	ابوالحسن میکنه
۲۱ - شاهزاده خانم بابل	ولتر	مهندس ناصح ناطق
۲۲ - سالومه	اسکار وایلد	محمد سعیدی
۲۳ - زن سی ساله	بالزاک	ادوارد ژوزف
۲۴ - حیات مردان نامی (جلداول) پلوتارک	از چهار نویسنده	مهندس رضا مشایخی
۲۵ - داستانهای ارمنی	مولیر	هایک کاراکاش
۲۶ - خدیس	جین اوستن	محمد علی جمالزاده
۲۷ - غرور و تعصب		دکتر شمس‌الملوک مصاحب

- ۲۸ - منتخب فرهنگ فلسفی ولتر  
۲۹ - حیات مردان نامی (جلد دوم) پلوتارک  
۳۰ - اودیسه هر  
۳۱ - هملت شکسپیر  
۳۲ - حیات مردان نامی (جلد سوم) پلوتارک  
۳۳ - مونا وانا و دولما باغنامه دیگر مترلینگ  
۳۴ - حیات مردان نامی (جلد چهارم) پلوتارک  
۳۵ - چهار نمایشنامه اوری پید  
۳۶ - خانه عروسک و اشباح ایسن  
۳۷ - لیر شاه شکسپیر  
۳۸ - گرگ بیابان هرمان هس  
۳۹ - قربانی رابیندرا نات تاگور  
۴۰ - دشمن ملت ایسن  
۴۱ - کاندید یا خوشبختی ولتر  
۴۲ - دکتر فاستوس کریستف مارلو  
۴۳ - طلسم والتر اسکات  
۴۴ - تراژدی مکبث شکسپیر  
۴۵ - شکونتلا کالیداس  
۴۶ - ملال پاریس بودلر  
۴۷ - باراباس پارلا کر کویت  
۴۸ - رؤیا در نیمه شب تابستان شکسپیر  
۴۹ - ملن بزرگ آلن فورنیه  
۵۰ - آمینه کبوتر حرم میریام هاری  
۵۱ - سزار بیروتو بالزاک
- نصرت الله فلسفی  
مهندس رضا مشایخی  
سعید نفیسی  
مسعود فرزاد  
مهندس رضا مشایخی  
بدی وزیر و حسینعلی ملاح  
مهندس رضا مشایخی  
محمد سعیدی  
دکتر مهدی فروغ  
جواد پیمان  
کیکاوس جهاننداری  
فریدون گرگانی  
محمد علی جمال زاده  
جهانگیر افکاری  
دکتر لطفعلی صورتگر  
حسن دره باغی  
فرنگیس شادمان  
دکتر ایندوشیکهر  
دکتر م. ع. اسلامی ندوشن  
پرویز داریوش  
مسعود فرزاد  
دکتر محمد داهی  
محمد علی معیری  
اردشیر نیکپور

### مجموعه آثار فلسفی

- ۱ - پنج رساله افلاطون  
۲ - زنده بیدار ابن طفیل  
۳ - عیش پیری و راز دوستی سیرون  
۴ - جمهور افلاطون  
۵ - چهار رساله افلاطون  
۶ - مکالمات کنفوسیوس  
۷ - فن شعر ارسطو  
۸ - رساله در باره آزادی استوارت میل
- دکتر محمود صناعی  
بدیع الزمان فروزانفر  
محمد حجازی  
فواد روحانی  
دکتر محمود صناعی  
کاظم زاده ایرانشهر  
دکتر عبدالحسین زرین کوب  
جواد شیخ الاسلامی

**Copyright 1964 , by B.T.N.K.**

**Printed at Ziba Press**

**Tehran , Iran**